

ای [illegible] ای [illegible]

[illegible] سلطان ازل [illegible]

[illegible]

جای دارد که ابر رحمت بر
سایه بر اهل محشر اندازد

آرزو بر درت کند سرباز
که بجای نگین سر اندازد

بکشید چراغ آرزو را پف کن
قطع نظر از جمال هر یوسف کن

زین شهد یک انگشت بکام همه جان
در لذت اگر [illegible] تف کن

[illegible]

حدیث قدسی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین

اما بعد فهذه فائدة جلیلة و هی اربعون سورة منتخبة من

التوریة التی کلم الله بها موسی تکلیما سورة الاولی

یقول الله عز وجل عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح و عجبت

میگوید خدای عزیز و جلیل عجب دارم از کسی که یقین دارد بمردن چگونه شاد میشود و عجب دارم

لمن ایقن بالحساب کیف یجمع المال و عجبت لمن ایقن بالقبر کیف

از کسی که یقین دارد بحساب چگونه جمع میکند مال را و عجب دارم از کسی که یقین دارد بقبر چگونه

یضحک و عجبت لمن یقن بزوال الدنیا کیف یطمئن الیها

میخندد و عجب دارم از کسی که یقین دارد بزوال دنیا چگونه خاطر جمع میشود باو

و عجبت لمن ایقن ببقاء الآخرة و نعیمها کیف یستریح و

و عجب دارم از کسی که یقین ببقاء آخرت و نعمتهای او چگونه راحت میکند

عجبت لمن هو عالم باللسان و جاهل بالقلب و عجبت

و عجب دارم از کسی که او عالم است بزبان و نادان است بدل و عجب دارم

لمن هو مطهر بالماء و غیر طاهر بالقلب و عجبت لمن هو

از کسی که او پاک میشود بآب و پاک نمیشود بدل و عجب دارم از کسی که

مشتغل بعیوب الناس غافل عن عیوب نفسه و

مشغول میشود بعیبهای مردمان چگونه غافل میشود از عیبهای نفس خود و

عجبت لمن یعلم ان الله مطلع علیه کیف یعصیه

عجب دارم از کسی که میداند خدا آگاه است بان چگونه نافرمانی میکند

و عجبت لمن یعلم انه یموت وحده و یدخل القبر وحده

و عجب دارم از کسی که میداند که او میمیرد تنها و داخل میشود در قبر تنها

و یحاسب وحده کیف یستأنس بالناس و یقول الله

و محاسبه میشود تنها چگونه انس میگیرد با مردمان

تعالی لا اله الا الله حقا حقا و محمد عبدی و رسولی

سورة الثانی شهدت نفسی لنفسی ان لا اله الا انا

وحدی لا شریک لی و محمد عبدی و رسولی صدقا

من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی

کسی که راضی نشود بقضای من و صبر نکند بر بلای من و کسی که شکر نکند

ولم يقنع بعطائي فليطلب ربا سوائي ومن اصبح حزينا

و قانع نشود بعطای من پس باید طلب کند پروردگاری غیر من و کسیکه صبح کند در حالیکه اندوهگین باشد

على الدنيا فكانما اصبح ساخطا علي ومن اشتكى مصيبة الى

بر دنیا پس گویا که صبح کرده غضبناک بر من و کسیکه شکایت کند مصیبت خود را به

غيري فقد شكاني ومن دخل على غني تواضع له لاجل

غیر من پس تحقیق که شکایت کرده از من و کسیکه داخل شود بر مالداری و تواضع کند از برای او بجهت

غناه ذهب ثلثا دينه ومن لطم وجهه على ميت فكانما

دولت او میرود ثلث دین او و کسیکه سیلی زند روی خود را بر میت پس گویا که

اخذ رمحا يقاتلني ومن كسر عودا على قبر ميت هدم

گرفته است نیزه که مقاتله کند با من و کسیکه بشکند چوب را بر قبر میتی خراب کرده

كعبتي بيده ومن لم يبال من اين ياكل لم ابال من اي باب

کعبه را بدست خود و کسیکه پروا نکند که از کجا میخورد پروا نمیکنم که از کدام در

ادخله في جهنم ومن لم يكن في الزيادة في دينه فهو في نقصان

داخل کنم او را در جهنم و کسیکه نباشد زیادتی در دین پس او در نقصان است

ومن كان في النقصان فالموت خير له ومن عمل بما علم زاده الله علما

و کسیکه بوده در نقصان است پس مردن بهتر است از برای او و کسیکه عمل کند بآنچه میداند دهد علم

الى علمه **الموعظة الثالثة** يا ابن آدم من قنع استغنى ومن

علم او را بر علم او ای پسر آدم کسیکه قانع شد بی نیاز شود و کسیکه

ترك الحسد استراح ومن اجتنب الحرام خلص دينه ومن

ترک کند حسد را آسوده است و کسیکه پرهیز کند حرام را خالص میشود دین او و کسیکه

ترك الغيبة ظهرت محبته في القلوب ومن اعتزل عن الناس

ترک کند غیبت را ظاهر میشود دوستی او در دلها و کسیکه کناره کند از مردم

سلم منهم ومن قل كلامه كمل عقله ومن رضي بالقليل

سالم میشود از ایشان و کسیکه کم کلام و تمام میشود عقل او و هر که راضی شود بر اندک

فقد وثق بالله عز وجل ومن رضي بالله بالقليل

پس تحقیق که وثوق یافت بخدای عزیز و جلیل و هر که خوشنود شود از روزی خدا اندکی

من الرزق رضي الله بالقليل من العمل يا ابن آدم انت ما تعلم

از رزق خوشنود شود خدا باندکی از کردار ای پسر آدم تو آنچه دانسته

لا تعمل فكيف تطلب علم ما لا تعمل يا ابن آدم افنيت عمرك

عمل نمیکنی پس چگونه طلب میکنی علم آنچه عمل نمیکنی ای پسر آدم فنا کردی عمر خود را

في طلب الدنيا فمتى تطلب الجنة **الرابع** قال الله تبارك وتعالى

در طلب دنیا پس کی طلب میکنی بهشت را گفت خدای

يا ابن آدم من أصبح حريصاً في الدنيا لم يزدد من الله إلا بعداً

ای پسر آدم هر که صبح کند حالکو یکه حریص شود در طلب دنیا زیاد نشود او را از خدا ایتم مگر دوری

وفي الدنيا إلا كداً وفي الآخرة إلا جهداً وألزم الله تعالى

و در دنیا مگر رنجی و در آخرت مگر شقت و عذاب و لازم کرداند خدای تعالی

قلبه هماً لا ينقطع عنه أبداً وفقراً لا ينال غناه أبداً وأملاً

دل او را اندوهی که بریده نشود از او هرگز و از بی‌نوایی و فقر که نرسد بتوانگری هرگز و امید دراز

لا يبلغ منتهاه أبداً يا ابن آدم كل يوم ينقص من عمرك وأنت

که نرسد هرگز بپایان آن ای پسر آدم هر روزی کم میشود از زندگانی تو و تو از آن

لا تدري وفي كل يوم يأتيك رزقك وأنت لا تحمدني فلا بالقليل

نمی‌دانی و می‌آید هر روز روزی تو و تو حمد نمیکنی او را پس از اندکی که

تقنع ولا بالكثير تشبع يا ابن آدم ما من يوم جديد إلا ويأتيك

قانع نمیشوی و نه بسیار سیر شوی ای پسر آدم نیست روزی از نو مگر که می‌آید ترا

من عندي رزقك ولا من ليلة جديدة إلا وتأتي الملائكة

از نزدیک من روزی تو و نیست شبی از نو مگر که می‌آیند فرشتهٔ موکل تو

من عندك بعمل قبيح تأكل رزقي وتعصيني وأنت تدعوني

از نزدیک تو بکردارهای زشت میخوری روزی مرا و عاصی میشوی و تو دعا میکنی مرا

۱۹ ستجيب

فأستجيب لك وخيري إليك نازل وشرك إلي صاعد ونعم

اجابت میکنم ترا نیکی خود بسوی تو فرود می‌آید و بدی تو بسوی من بالا می‌رود نیک

المولى أنا وشر العبد أنت تسألني فأعطيك وأستر عليك

خداوند منم و بد بنده تو طلب میکنی از من پس عطا میکنم ترا و می‌پوشم برای تو

سوءة بعد سوءة وقبيحة بعد قبيحة فأستحيي منك

بدیها را پس از بدیها و زشتی پس از زشتی پس حیا میکنم از تو

ولا تستحيي مني وتنساني وتذكر غيري وتخاف الناس

و تو شرم نمیکنی از من و فراموش میکنی مرا و یاد میکنی غیر مرا و میترسی از مردمان

وتأمنني وتخاف مقتهم وتأمن غضبي [illegible]

و ایمن میشوی از من و میترسی از دشمنی ایشان و ایمن میشوی از غضب من

قال الله تعالى شأنه يا ابن آدم لا تكن ممن تطوي التوبة

گفت خدای تعالی ای فرزند آدم مباش از آنکه در پیچید پس اندازد توبه را

بطول الأمل ويرجو الآخرة بغير عمل يقول قول الزاهدين

بجهة آرزوی دراز و امید دارد به آخرت بیکردار نیک و گوید گفتار زاهدان

ويعمل عمل المنافقين إن أعطي لم يقنع وإن منع لم يصبر

و کند کردار منافقان اگر عطا داده شود قانع نمیشود و اگر منع کرده شود

يأمر بالخير ولا يفعله وينهى عن الشر ولا ينتهي عنه ويحب

ميفرمايد از نيكي نميكند اورا ونهي كند مردم را از بدي وخود باز نه ايستد از ان ودوست دارد

الصالحين وليس منهم ويبغض المذنبين وهو منهم

صالحان را ونيست از ايشان ودشمني كند با بدكاران وخود از بدانست

يا ابن آدم ما من يوم جديد إلا والأرض تخاطبك وتقول

اي فرزند آدمي نيست هيچ روزي از نو مگر كه زمين خطاب ميكند با تو وميگويد

يا ابن آدم تمشي على ظهري ومصيرك في بطني يا ابن آدم تذنب

اي پسر آدم ميروي بر پشت من وبازگشت تو فردا در شكم منست اي پسر آدم گناه ميكني

وتعذب في بطني يا ابن آدم أنا بيت الوحدة وأنا بيت

وعذاب ميشوي در شكم من اي پسر آدم من خانه تنهايي توام ومن خانه

الوحشة وأنا بيت الظلمة وأنا بيت الهوان وأنا بيت

ترس توام ومن خانه تاريك توام ومن خانه خواري توام ومن خانه

العقارب والحيات فاعمرني ولا تخربني الرابع قال الله

كژدمان ومارانت توام پس تعمير كن وخراب مكن مرا گفت خداي

تبارك وتعالى يا ابن آدم ما خلقتكم لأستكثر بكم ولا لأستأنس

تعالى اي پسر آدم نيافريدم شما را تا بسيار شوم بسبب شما [illegible] ونه انس گيرم

بكم

بكم من وحشة ولا لأستعين بكم على أمر عجزت عنه ولا لجلب

بشما از رنج تنهايي ونه بجهت آنكه مددكاري جويم از شما براي كاري كه عاجز باشم از آن ونه براي جلب

منفعة ولا لدفع مضرة بل خلقتكم لتعبدوني طويلا

نفعي كه از شما بمن رسد ونه بجهت دفع مضرتي از خود بلكه آفريدم شما را تا پرستيد مرا طولاني

وتشكروني جزيلا وتسبحوني بكرة وأصيلا ولو أن أولكم

وشكر كنيد مرا بسيار وتنزيه كنيد مرا در بامداد صبح وشام وبدانيد كه اگر اول شما وپيشينيان

وآخركم وحيكم وميتكم وصغيركم وكبيركم وحركم وعبدكم

وآخرينان وزندگان شما ومردگان شما وكوچك شما وبزرگ شما وآزاد شما وبنده شما

وإنسكم وجنكم اجتمعتم على طاعتي لما زاد في ملكي مثقال

وآدميان شما وجنيان شما جمع شوند از براي طاعت من زياده نميشود در پادشاهي من مثقال

ذرة ولو أن أولكم وآخركم وحيكم وميتكم وحركم

ذره واگر جايز كه اوليان شما وآخريان شما وزندگان شما ومردگان شما وآزادگان شما

وصغيركم وكبيركم وحركم وعبدكم وإنسكم وجنكم

وكوچك شما وبزرگ شما وآزاد شما وبندگان شما وآدميان شما وجنيان شما

اجتمعتم على معصيتي ما نقص في ملكي مثقال ذرة

جمع شوند براي نافرماني من نقصان نكند از آنها در پادشاهي من مثقال ذره

فكل شيء هالك الا وجهه ولو خفتم من النار كما خفتم من

پس همه چیزها فانی و هالک اند مگر ذات او و اگر میترسید از آتش همچنانکه میترسید از

الفقر لاغنيتكم من حيث لا تحتسبون ولو رغبتم في الجنة

فقر و درویشی هر آینه غنی میکردم شما را از جایی که گمان ندارید و اگر رغبت میکردید در بهشت

كما ترغبون في الدنيا لاسعدتكم في الدارين ولا تمسوا

همچنانکه رغبت شماست در دنیا هر آینه نیک بخت میکردم شما را در هر دو سرا

قلوبكم بحب الدنيا فان زوالها قريب التاسع قال الله

دلهای خود را بدوستی دنیا پس بدرستیکه زوال دنیا نزدیک است

يا ابن ادم اطيعوني بقدر حوائجكم الي واعصوني بقدر صبركم

ای پسر آدم فرمان برید مرا بقدر حاجتهای خود بسوی من و نافرمانی کنید بقدر صبر خود

على النار وتزودوا للدنيا بقدر سكونكم فيها وتزودوا

بر آتش دوزخ و توشه بردارید از برای دنیا بقدر آرام گرفتن شما در آن و توشه بردارید

للآخرة بقدر مكثكم فيها ولا تنظروا الى آجالكم المتأخرة

بجهت آخرت بقدر سکون شما در آن و منگرید بسوی اجل خود که تأخیر کرده شد

والى ارزاقكم الحاضرة وذنوبكم المستورة الثامن قال الله

و منگرید بروزی خود که آماده شده و بگناهان شما که پوشیده است

تعالى

تعالى يا ابن ادم اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم فكما لا تهتدون

ای پسر آدم یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتی که انعام کردم بر شما پس همچنانکه راه

السبيل الا بالدليل فكذلك لا تهتدون طريق الجنة

نمی یابید راه را مگر بسبب رهنماینده پس همچنین راه یافته نمی شوید براه بهشت

الا بالعلم وكما لا تجمعون المال الا بالتعب كذلك لا تدخلون

مگر بسبب علم و دانش همچنانکه جمع نمیتوان کرد مال را مگر بتعب و آزار همچنین نمیتوانید در آمد

الجنة الا بالصبر على العبادة فتقربوا الي بالنوافل

در بهشت مگر بسبب صبر نمودن بر عبادت پس نزدیکی جوئید بسوی من بسبب گزاردن نوافل

واطلبوا رضائي برضاء المساكين فـ[illegible]

و طلب کنید خوشنودی مرا بسبب خوشنودی مسکینان پس [illegible] رضای من

لا تفارقهم طرفة عين ومن جاهد فانما يجاهد

مفارقت نمیکند از آن یک چشم زدن و هر که کوشش کند پس جز این نیست که کوشش

لنفسه ان الله غني عن العالمين يا موسى ما اقول

کرده برای نفس خود بدرستیکه خدای تعالی بی نیاز است از عالمیان ای موسی آنچه میگویم

والحق ما اقول انه من تكبر على مسكين حشره يوم القيمة

راست است آنچه میگویم هر که تکبر کند بر مسکین بفقیری حشر میکنم او را در روز قیامت

على صورة الذرة تحت أقدام الناس ومن تعرض لهتك

بر صورت مورچگان خورد تا در زیر قدمهای مردمان پامال شوند و هر که متعرض شود

مسلم هتكت ستره سبعين مرة ومن أهان مؤمنا

مسلمانی میدرم پرده ستر او را هفتاد مرتبه و هر که خواری رساند بمؤمنی

فقد بارزني بالمحاربة ومن أحب مؤمنا صافحته الملائكة

پس بتحقیق که آشکارا با من مقابله کرده است و هر که دوستی کند با مؤمنی دست بوسی کنند با او ملائکه

في الدنيا سرا وفي الآخرة جهرا (التاسع) يا عبيد الدنانير

در دنیا پنهان و در آخرت آشکارا ای بندگان دینارهای سرخ

والدراهم إني ما خلقت لكم الدنيا إلا لتأكلوا فيها

و درمهای سفید بتحقیق که من نیافریدم برای شما دنیا را مگر برای آنکه بخورید اندران

رزقي وتلبسوا ثيابي وتقرؤوا فيها علي فأخذتم

روزی مرا و بپوشید اندران جامه مرا و [illegible] پس گرفتید

كتابي فجعلتموه تحت أقدامكم وأخذتم الدنيا فجعلتموها

کتاب مرا پس گردانیدید آنرا در زیر قدمهای خود و فرا گرفتید دنیا را و گردانیدید آنرا

فوق رؤوسكم فرفعتم بيوتكم وخفضتم بيوتي وأنتم

در زیر سرهای خود پس بلند افراشتید خانهای خود را و پست گردانیدید خانهای مرا و شما

بيوتكم

بيوتكم وأوحشتم بيوتي فلا أنتم عبيدا أحرارا أبرارا يا

و وحشت کردید [illegible] پس نیستید شما بندگان آزاد نیکوکاران ای

عبيد الدنيا إنما مثلكم كالقبور المجصصة يرى ظاهرها

ای بندگان دنیا جز این نیست که مثل شما مانند گورستان گچ کاری کرده دیده شود ظاهر آن

مليح وباطنها قبيح يا ابن آدم كما لا يغني المصباح فوق البيت

سفید و باطن آن پلید ای پسر آدم هم چنانکه دفع نمیکند چراغ که بالای خانه است

عن ظلمة داخله فكذلك كلامكم مع أفعالكم الردية

روشنی ظلمت درون خانه را هم چنین گفتار شما با کردار شما رد کرده میشود

سورة العارة قال الله تعالى شأنه [illegible] لم أخلقكم عبثا

گفت خدای تعالی ای پسر آدم من نیافریدم شما را عبث

ولا جعلتكم سدى ولا أنا بغافل عما تعملون وإنكم لن تنالوا

و نگردانیدم شما را معطل و نیستم بی خبر از آنچه میکنید از بد و نیک و شما نمیرسید

ما عندي إلا بالصبر على ما تكرهون في طلب رضائي

بآنچه نزد من است مگر بصبر کردن بر مشقت که شما از آن کراهیت دارید در طلب خوشنودی من

والصبر على طاعتي أيسر عليكم من الصبر على حر النار وعذاب

و صبر کردن بر ادای طاعت من آسانتر است بر شما از صبر [illegible] و عذاب

الدنيا أيسر عليكم من عذاب الآخرة يا ابن آدم كلكم

و عذاب دنیا آسانتر است بر شما از عذاب آخرت ای پسر آدم همه شما

ضالون الا من هديته وكلكم مرضى الا من شفيته

گمراهانید مگر آنکسیکه او را راه راست نمایم و همه شما بیمارانید مگر آنکسیکه من شفا دهم

وكلكم فقير الا من اغنيته وكلكم هالك الا من

و همه شما فقیر و محتاجید مگر آنکسیکه من غنی گردانم او را و همه شما هلاک شوید مگر آنکسی

انجيته وكلكم مسيء الا من عصمته فتوبوا الي ارحمكم

که او را برهانم از آن و همه شما بدکارانید مگر آنکسیکه من نگاه دارم او را پس توبه کنید بسوی من تا رحم

ولا تهتكوا استاركم عند من لا يخفى عليه اسراركم

کنم شما را و نه درید پردهای خود را نزد کسیکه پوشیده نیست بر او نهانیهای شما

الحادي عشر قال الله تبارك وتعالى يا ابن ادم لا تلعنوا

گفت خدای بزرگوار و تعالی ای پسر ادم لعنت نکنید

المخلوقين فترجع اللعنة عليكم يا ابن ادم استقامة سموات

مر آفریدگان در حالتیکه باز گردانیده شود آن لعنت بر شما ای پسر ادم ایستادن آسمانها

في الهواء بغير عمد باسم من اسمائي ولا يستقيم قلوبكم بالف

در روی هوا بی ستونی بنامیست از نامهای من و استقامت نمیکند دلهای شما بهزار پند

موعظة من كتابي يا ايها الناس كما لا تلين الحجر في الماء

و موعظه از کتاب من ای جمیع مردمان بدانید همچنانکه نرم نمیشود سنگ و خار در آب

کذالک

كذالك لا تنفع الموعظة للقلوب القاسية يا ابن ادم

هم چنین نفع نمیکند پند و موعظه مر دلهای را که سخت شده است ای پسر ادم

كيف تجتنبوا الحرام ولا تكتسب الاثام ولا تخافون النيران

چگونه در نمیشوید از حرام و دور نمیشوید از کسب کردن گناهان و نمیترسید شما از آتش دوزخ

ولا تتقون غضب الرحمن فلولا مشايخ ركع واطفال رضع

و پرهیز نمیکنید خشم خدای بخشاینده را پس اگر نیست که پیران شما رکوع کنندگانند و اطفال شیرخوار

وبهائم رتع وشباب خشع لجعلت السماء فوقكم حديدا

و چهارپایان چرا کنندگانند و جوانان متواضع و گریندگان هر آینه میگردانیدم آسمان را بر زبر سر شما آهن

والارض صفصافا والتراب رمادا ولا انزلت عليكم

افروخته و زمین را مس فروخته و خاک را خاکستر گرم و نه میفرستادم برای شما

من السماء قطرة ولا انبت لكم من الارض حبة واصببت

از آسمان قطره از آب و نمی رویانیدم برای شما از زمین یک دانه را و فرو میریختم

عليكم العذاب صبا الثاني عشر قال الله تبارك وتعالى

بر شما عذاب را گفت خدای تعالی

يا ابن ادم قد جاءتكم الحق من ربكم الاية فانكم لم تخشوا

ای پسر ادم بتحقیق که آمد بسوی شما حق از پروردگار شما آیات پس هر که شما نبیند نیکو کننده

لمن احسن اليكم ولن تصلوا الا من وصلكم ولا تكلموا الا من

كلمكم ولا تطعموا الا من اطعمكم ولا تكرموا الا من اكرمكم فليس

لاحد على احد فضل انما المؤمنون الذين امنوا بالله ورسوله

الذين يحسنون الى من اساء اليهم ويصلون الى من قطعهم

ويعطون الى من حرمهم واصفحوا عن ظالمهم وكلموا من هاجرهم

واكرموا من اهانهم قال الله تعالى شانه يا ايها الناس

انما الدنيا دار من لا دار له ومال من لا مال له ويجمعها

من لا عقل له وبها يفرح من لا يقين له وبها يحرص من

لا توكل له ويطلب شهواتها من لا معرفة له فمن لذة نعمة

زائلة وحياة منقطعة وشهوة فانية فقد ظلم نفسه

وعصى ربه ونسي آخرته وغرته حياته الدنيا

قال الله تعالى يا ابن آدم كم من سراج اطفاته الريح وكم من عابد

افسده العجب وكم من فقير افسده الفقر وكم من غني افسده

الغنى وكم من صحيح افسدته العافية وكم من عالم افسده

العلم يا ابن آدم ازرعوني واخدموني واسالوني وعاملوني

ان ربحكم عندي ما لا عين رأت ولا اذن سمعت

ولا خطر على قلب بشر ولا ينفد خزائني ولا ينقص ملكي انا

[illegible]

الوهاب [illegible] قال الله تعالى شأنه يا ايها الذين آمنوا لم تقولون

[illegible]

ما لا تفعلون يا ابن آدم دينك لحمك ودمك فان صلح دينك

[illegible]

صلح لحمك ودمك فان فسد دينك فسد لحمك ودمك

[illegible]

فلا تكن كالمصباح يضيء للناس ويحرق نفسه بالنار

[illegible]

واخرج حب الدنيا عن قلبك فاني لا اجمع حبي وحب الدنيا

[illegible]

في قلب واحد ابدا كما لا يجمع الماء والنار في اناء واحد ابدا

[illegible]

وارفق بنفسك في جمع الرزق فان الرزق مقسوم والحريص

[illegible]

محروم والبخيل مذموم والنعمة لا تدوم والاجل معلوم

[illegible]

والحق معلوم وخير الحكمة خشية الله تعالى وخير الغناء القناعة

[illegible]

وخير الزاد التقوى وشر [illegible] الكذب وشر النصيحة النميمة

[illegible]

وما ربك بظلام للعبيد قال الله تبارك يا ايها الذين آمنوا

[illegible]

لم تقولون ما لا تفعلون وكم تنهون عما لا تنتهون وكم تأمرون

[illegible]

بما لا تعملون وكم تجمعون ما لا تأكلون وكم التوبة يوما

[illegible]

بعد يوم تؤخرون وعاما بعد عام تنظرون لكم من الموت

[illegible]

امان ام بايديكم براءة من النيران ام تحققتم الفوز بالجنان

[illegible]

أبطرتكم النعمة وغرتكم من الله نعمة وطول الآمال فلا تغرنكم

[illegible]

الصحة والسلامة فإن أيامكم معلومة وأنفاسكم معدودة

[illegible]

وأسراركم مكتومة وأستاركم مهتوكة فاتقوا الله يا أولي الألباب

[illegible]

وقدموا أعمالكم بين أيديكم لما بين يديكم يا ابن آدم تقدم على عملك

[illegible]

فإنك في هدم عمرك من يوم خرجت من بطن أمك وتقرب كل

[illegible]

يوم من قبرك فلا تكن كالحطب الذي يحرق نفسه بالنار لغيره

[illegible]

لا إله إلا الله حقا حقا محمد عبده ورسوله

الرابع عشر

[illegible]

قال الله تعالى يا ابن آدم أنا ملك لا أفعل أعمل عما أمركم و

[illegible]

انتهوا

انتهوا عما نهيتك حتى جعلتك ملكا لا تزول حيا لا يموت

[illegible]

يا ابن آدم أنا الملك إذا قلت لشيء كن فيكون يا ابن آدم إذا

[illegible]

كان قولك مليحا وعملك قبيحا فأنت رأس المنافقين وإذا

[illegible]

كان ظاهرك مليحا وباطنك قبيحا فأنت أهل الهالكين

[illegible]

يا ابن آدم لا يدخل جنتي إلا من تواضع لعظمتي وقطع نهاره

[illegible]

بذكري وكف نفسه عن الشهوات من أجلي ويؤوي الغريب

[illegible]

ويواسي الفقير ويرحم المصاب ويكرم اليتيم ويكون له

[illegible]

كالأب الرحيم وللأرامل كالزوج الشفيق فمن كان كذ

[illegible]

هذه صفته إن دعاه لبّيته وإن سألني أعطيته الحديث

این صفت اوست اگر بخواند مرا لبیک گویم او را و اگر سؤال کند مرا عطا بخشم او را

قال الله تعالى يا ابن آدم إلى كم تشكوني وإلى كم تسبّني

گفت خدای تعالی ای پسر آدم [illegible]

وإلى كم تكفرني ولست بظلام للعبيد وإلى متى تجحدني

[illegible]

ورزقك يأتيك في كل يوم وإلى متى تجدد ذنوبي وتأتيك

[illegible]

رسل غيري وإلى متى تعصيني ولم أعصك وإذا مرضت طلبت

[illegible]

الطبيب لينظر فيك يشفيك من ذنوبك فقد شكوت

[illegible]

وسخطت بقضائي فإذا لم يجد أحدكم قوت ثلثة

[illegible]

أيام قال أنا فقير ولست بفقير فقد جحد نعمتي ومن (?)

[illegible]

الزكوة

الزكوة من ماله فقد استخفّ بكتابي وإذا علم بوقت

[illegible]

الصلوة ولم يفرغ لها فقد غفل عن ذكري قال إن الخير

[illegible]

من عندي والشر من عند إبليس فقد جحد ربوبيتي

[illegible]

وجعل إبليس شريكًا لي تم قال الله تعالى يا ابن آدم

[illegible]

تواضع أرفعك واشكرني أزدك واستغفرني أغفر لك

[illegible]

وادعني أستجب لك واسألني أعطك وتصدق لي

[illegible]

أبارك لك في رزقك وصل رحمك ا أجلك

[illegible]

واطلب مني العافية بطول العمر والسلامة في الوحدة

[illegible]

والإخلاص في الورع والزهد في التوبة والعبادة في العلم

والغناء في القناعة يا ابن آدم كيف تطمع في المعروف من الله

مع خوف الفقر وكيف تطمع في الورع مع الحرص على الدنيا و

كيف تطمع في حب الله تعالى مع الدنيا وكيف تطمع في ضيافة الله تعالى

مع احتقار الفقراء والمساكين يا أيها الناس لا عقل كالتدبير

ولا ورع كالكف عن الأذى ولا حسب أنفع من الأدب

ولا شفيع كالتوبة ولا عبادة كالعلم ولا صلوة كالخشية

ولا فقر إلا بالصبر ولا عبادة كالتوفيق ولا قرين أدنى

من العقل

من العقل ولا رفيق أشنع من الجهل يا ابن آدم تفرغ قلبك

لعبادتي أملأه قلبك غنى ويديك رزقا وجسمك راحة

ولا تغفل عن ذكري فأملأ قلبك فقرا ويديك تعبا

وصدرك همّا وغمّا وجسمك سقما ودنياك غمّا

قال الله تعالى شأنه يا ابن آدم الموت يكشف أسرارك والقيامة

تتلو أخبارك والكتاب يهتك أستارك وإذا أذنبت

ذنبا صغيرا فلا تنظر إلى صغره ولكن انظر إلى من عصيت وإذا

رزقت رزقا قليلا فلا تنظر إلى قلته فانظر إلى من رزقك

إياه يا ابن آدم لا تأمن من مكري فإن مكري أخفى عليكم من

[illegible]

دبيب النمل على الصفا في الليلة الظلماء يا ابن آدم هل أديتم

[illegible]

فرائضي كما أمرتكم وهل آسيتم المساكين بأموالكم وهل أحسنتم

[illegible]

إلى من أساء إليكم وهل عفوتم عن ظلمكم وهل وصلتم من

[illegible]

قطعكم وهل أنصفتم من خانكم وهل كلمتم من هجركم و

[illegible]

وهل ربيتم أولادكم وهل سألتم العلماء عن أمر دينكم و

[illegible]

دنياكم فإني لا أنظر إلى صوركم ولا إلى محاسنكم ولكن

[illegible]

أنظر إلى قلوبكم وأرضى منكم بهذه الخصال الحديث الحادي عشر

[illegible]

[illegible]

قال الله تعالى يا ابن آدم انظر نفسك وإلى جميع خلقي فإن وجدت

[illegible]

أحدا أعز عليك من نفسك فاصرف كرامتك إليه وإلا فأكرم

[illegible]

نفسك بالتوبة والعمل الصالح إن كانت عليك عزيزا يا أيها

[illegible]

الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم واتقوا الله في يوم القيمة

[illegible]

ويوم الواقعة ويوم التغابن ويوم الحاقة ويوم كان

[illegible]

مقداره خمسين ألف سنة يوم لا ينطقون ولا يؤذن

[illegible]

لهم فيعتذرون ويوم الطامة ويوم الصاخة ويوما

[illegible]

عبوسا قمطريرا يوم لا تملك نفس لنفس شيئا ويوم

[illegible]

الدمدمة ويوم الزلزلة ويوم القارعة فاتقوا الله سوابق

الجبال قبل الصيحة والزلازل اذا تشيب من هوله الاطفال

ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وعصينا الثاني والعشرون قال الله

تعالى شانه يا ايها الذين امنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا يا موسى بن عمران

صاحب البيان اسمع كلامي لوالب الواب اني انا الله الملك

الديان ليس بيني وبينك [illegible] بشر كامل الزهو والنعام

[illegible] بعض التهجي ومقطعات النهار يا ابن آدم اذا

وجدت قساوة في قلبك وسقما في بدنك وحرمانا

في رزقك فاعلم انك تكلمت فيما لا يعنيك يا ابن آدم

لا يستقيم دينك حتى يستقيم لسانك وقلبك ولا

يستقيم لسانك حتى تستحيي من ربك يا ابن آدم اذا انظرت

في عيوب الناس ونسيت عيوبك فقد ارضيت الشيطان

واغضبت الرحمن يا ابن آدم لسانك اسد ان اطلقته قتلك

وهلاكك في حصائد لسانك [illegible] قال الله تعالى يا ابن آدم

ان الشيطان لكم [illegible] عدوا فاعمل للعدو

الذي تخرجون منه الى [illegible] فعلا زعا وبيا وتلقون في

يداً لله صفاً صفاً وتقرؤن الكتاب حرفاً حرفاً وتسألون

[illegible]

عما تعملون سراً وجهراً ثم يساق المتقون الى الجنان وفداً

[illegible]

وفداً والمجرمون الى جهنم ورداً ورداً كفاكم من الله وعداً

[illegible]

وعيداً قال الله تعالى فبى انا الرب فاعرفونى وانا المنعم

[illegible]

فاشكرونى وانا الغفار فاستغفرونى وانا المعبود فاعبدونى

[illegible]

وانا العالم بالسرائر فاحذرونى الى يوم الآخر شهد الله انه

[illegible]

لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائماً بالقسط لا اله

[illegible]

الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام بر

[illegible]

ولى

يحنون للجنة والمبتغى هالك بالنار ومن عرف الله فاطاعه

[illegible]

نجا ومن عرف الشيطان فعصاه سلم ومن عرف الحق فاتبعه

[illegible]

امن ومن عرف الباطل فاتقاه فاز ومن عرف الدنيا فرفضها

[illegible]

خلص ومن عرف الآخرة فطلبها وصل وان الله يهدى من

[illegible]

يشاء واليه تقلبون يا ابن آدم اذا كان الله متفضلاً تكفل لك

[illegible]

بالرزق فطول اهتمامك لماذا واذا كان الخلف منى حقاً

[illegible]

فالبخل لماذا وان كان ابليس عليه اللعنة لكم عدواً فالغفلة

[illegible]

لماذا وان كان الحساب والمرور على الصراط حقاً فالجمع المال

[illegible]

وان كان عقاب الله تعالى بالنار حقا فالمعصية لماذا وان
كان ثواب الله تعالى بالجنة حقا فالاستراحة لماذا وان كان كل شيء
بقضاء وقدره فالجزع لماذا لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا
قال الله تعالى شانه يا ابن آدم اكثر من الزاد فان
الطريق بعيد بعيد وجدد السفينة فان البحر عميق عميق
وخفف الحمل فان الصراط دقيق دقيق واخلص العمل فان الناقد
بصير بصير واخر نومك الى القبر وفخرك الى الميزان وشهوتك
الى الجنة ولذتك الى الآخرة ولذتك الى حور العين وكن

لي

لي لك وتقرب الي باستهانة الدنيا وتبعد من النار
ببغض الفجار وحب الابرار فان الله لا يضيع اجر المحسنين
قال الله تعالى يا ابن آدم كيف تعصوني وانتم تجزعون
من حر الشمس والرمضاء وان جهنم لها سبعة طبقات
فيها نيران تأكل بعضها بعضا وفي كل منها سبعون الف واد
من النار وفي كل واد سبعون الف شعب من النار وفي كل شعب
سبعون الف مدينة من النار وفي كل مدينة سبعون
الف قصر من النار وفي كل قصر سبعون الف دار من النار

وفي كل دار سبعون ألف بيت من النار وفي كل بيت سبعون

[illegible]

ألف بئر من النار وفي كل بئر سبعون ألف تابوت من النار

[illegible]

وفي كل تابوت سبعون ألف عقرب من النار وفي جوف

[illegible]

كل عقرب سبعون ألف جرة من الزقوم تحت كل جرة

[illegible]

سبعون ألف وتد من النار مع كل وتد سبعون ألف سلسلة

[illegible]

من النار وفي كل سلسلة سبعون ألف ثعبان من النار طول

[illegible]

كل ثعبان سبعون ألف ذراع من النار وفي جوف كل ثعبان

[illegible]

بحر من السم الأسود ولكل عقرب سبعون ألف ذنب

[illegible]

من النار

من النار طول كل ذنب سبعون ألف ذراع وفي كل ذنب

[illegible]

سبعون ألف فقار من النار وفي كل فقار سبعون ألف رطل

[illegible]

من السم الأحمر بحق الطور وكتاب مسطور في رق

[illegible]

منشور والبيت المعمور والسقف المرفوع والبحر المسجور يا ابن

[illegible]

آدم ما خلقت هذه النيران إلا لكل كافر وبخيل وعاق

[illegible]

للوالدين وآكل الربوا ومانع الزكوة والزاني وجامع الحرام

[illegible]

وتارك القرآن ومؤذي الجيران إلا من تاب وآمن وعمل

[illegible]

صالحا فارحموا أنفسكم يا عبادي فإن الأبدان ضعيفة

[illegible]

والسفر بعيد والحمل ثقيل والقبر موحش والمنادي إسرافيل

[illegible]

والنار تلظى والقاضي رب العالمين [illegible] قال [illegible]

[illegible]

[illegible] الناس كيف رغبتم في الدنيا فانية ونعيم زائلة

[illegible]

وحيوة منقطعة فإن عنده للمطيعين الجنان أبوابها

[illegible]

ثمانية في كل جنة سبعون ألف دمنة من الزعفران وفي

[illegible]

كل دمنة سبعون ألف مدينة من اللؤلؤ والمرجان في

[illegible]

كل مدينة سبعون ألف قصر من الياقوت وفي كل قصر سبعون

[illegible]

ألف دار من الزبرجد وفي كل دار سبعون ألف بيت من الذهب

[illegible]

وفي

وفي كل بيت سبعون ألف دكان من الفضة وعلى كل دكان

[illegible]

سبعون ألف مائدة وعلى كل مائدة سبعون ألف صحفة من ألوان

[illegible]

وفي كل صحفة سبعون ألف لون من الطعام وعلى حول كل دكان

[illegible]

سبعون ألف سرير من الذهب الأحمر وعلى كل سرير سبعون

[illegible]

ألف فراش من الحرير والديباج والإستبرق وعلى حول كل سرير

[illegible]

سبعون ألف نهر من الماء الحيوان واللبن والخمر والعطر [illegible]

[illegible]

وفي وسط كل قصر سبعون ألف لون من الثمار وكذلك في

[illegible]

كل بيت سبعون ألف خيمة من [illegible] كل [illegible]

[illegible]

حورٌ من حور العين بين يديها لكل حوراء سبعون ألف وصيفة

[illegible]

كأنهن بيض مكنون وعلى رأس كل قصر منها تلك القصور

[illegible]

سبعون ألف قبة من الكافور في كل قبة سبعون ألف

[illegible]

ألف هدية من الرحمن ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا

[illegible]

خطر على قلب بشر وفاكهة مما يتخيرون ولحم طير مما يشتهون و

[illegible]

حور عين كأمثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا يعملون ولا

[illegible]

يموتون ولا يهرمون ولا يحزنون ولا يبكون ولا يتعبدون

[illegible]

ولا يصلون ولا يصومون ولا يمرضون ولا يبولون ولا

[illegible]

ولا يتغوطون

ولا يتغوطون ولا يبدلون ولا يتغيظون وما هم منها بمخرجين

[illegible]

من طلب ضيافة في دار كرامتي وجواري فليطلب بالصدق

[illegible]

والاستهانة بالدنيا والقناعة بالقليل شهدت نفسي

[illegible]

لنفسي أن لا إله إلا أنا عيسى وعزير حبيبي رسولي

[illegible]

من رسولي الثالث والعشرون قال الله تبارك وتعالى جل شأنه يا ابن

[illegible]

آدم المال مالي وأنت عبدي وما لك من مالك إلا ما

[illegible]

أكلت فأفنيت أو لبست فأبليت أو تصدقت فأبقيت إنما

[illegible]

أنت على ثلاثة أقسام واحد لي وواحد لك وواحد بيني و

[illegible]

بينك فأما الذي لي فروحك وأما الذي لك فعملك وأما

الذي بيني وبينك فمنك الدعاء وعلي الاجابة يا ابن آدم تقنع

تعز وتجوع ترى وتعبدني تصل تجدني يا ابن آدم أيا

كان في الملوك ... الظلم بالجور والعرب بالعصبية و

العلماء بالحسد والفقراء بالكذب والتجار بالخيانة والأمراء

بالجهالة والعباد بالرياء والأغنياء بالكبر فإن من يطلب

الجنة ... قال الله عز شأنه يا أيها الذين آمنوا

اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن إلا وأنتم مسلمون يا ابن آدم

مثل

مثل العالم بلا عمل كمثل الرعد والبرق بلا مطر ومثل العلم

والعمل بلا زكوة المال ... الصفا ومثل العلم عند

أحمق كمثل الدر والياقوت في البعرة ومثل الموعظة عند

ومثل الموعظة لا يرغب كمثل المزمار عند الميت ومثل

الصدقة الحرام كمثل من يغسل القذر بالبول ومثل السلوك بلا ذكر

المال كمثل جسد بلا روح ومثل العمل بلا ... النيات

بلا إخلاص ... فاتقوا الله ... إلا القوم

الخاسرون الآية قال الله تبارك وتعالى شأنه يا ابن آدم بقدر

ما يميل قلبك إلى الدنيا أخرج حبّ غيري من قلبك لأنّي

[illegible]

جُنّ وحبّ الدنيا في قلب واحد أبداً حرام لعبادي فصلني وتخلني

[illegible]

والخلص من الريا أهلك ألبسك حبّي أقبل إليّ تفرّغ لذكري

[illegible]

أذكرك عند ملائكتي يا ابن آدم بذّل أذكرك بفضل أذكرني

[illegible]

بمجاهدة أذكرك بمشاهدة أذكرني فوق الأرض أذكرك تحت الأرض

[illegible]

أذكرني في الصحة والنعمة أذكرك في الوحدة والشدّة أذكرني في

[illegible]

الطاعة أذكرك بالمغفرة أذكرني في الفقر والعناء أذكرك

[illegible]

في الفقر والفناء أذكرني بالصدق والصفا أذكرك بالملأ الأعلى

[illegible]

أذكرني

أذكرني بالإحسان على الفقراء أذكرك بالجنة المأوى

[illegible]

أذكرني بالعبودية أذكرك بالربوبية أذكرني بالتضرّع أذكرك

[illegible]

بالتكرّم أذكرني بلفظ أذكرك بالإجابة أذكرني بترك الدنيا

[illegible]

أذكرك بالنعيم البقاء أذكرني في لذّة الهالكين أذكرك بالنجاة

[illegible]

الكاملة يا ابن آدم ادعوني بالغفلة أستجب لكم بلا مهلة

[illegible]

ادعوني بالقلوب العالية أستجب لكم بالدرجات العالية

[illegible]

ادعوني بالشفاه الذليلة أستجب لكم بكرامة كاملة

[illegible]

ادعوني بالإخلاص والتقوى أستجب لكم بالجنة المأوى

[illegible]

ادعوني بالخوف والرجاء اجعل لكم من كل غم فرجا ومخرجا

ادعوني باسمائي استجب لكم ببلوغ المطالب ادعوني في دار

الحرب والفناء استجب لكم في دار الثواب والبقاء يا ابن ادم

كم تقول الله الله وفي قلبك غير الله ولسانك يذكر الله

وفي قلبك غير الله وذنب في تستغفر فان الاستغفار مع الاصرار

توبة الكذابين وما ربك بظلام للعبيد [illegible] قال الله

تعالى شانه يا ابن ادم اجلك يضحك باملك وقضائي يضحك

من حذرك وتقديري يضحك من تدبيرك واجلي يضحك

من دنياك

من دنياك وقسمتي يضحك من حرصك فان رزقك موزون

معروف مكتوب محروز فبادر الموت بعملك فان رزقك

لا ياكله غيرك فخرقتها بينهم معيشتهم في الحيوة الدنيا

مر على اوليائي لكي يجدون لقائه وحلو على اعدائي لكي

يكرهو لقائي يا ابن ادم الموت نازل بك وان كرهت [illegible]

ان يحكم ربك باعيننا [illegible] قال الله تعالى يا ابن ادم

تريد واريد ولا يكون الا ما اريد من فضلك عمرهم [illegible]

عن نبي رأني ومن رأني طلبني ومن طلبني وجدني [illegible]

وجدني حدثني ومن حدثني ذكرني ومن ذكرني ذكرته
بحقي يا ابن آدم لا تخلص عملك حتى تذوق اربع موتات
الموت الاحمر والموت الاصفر والموت الابيض والموت الاسود
مرگ سرخ و مرگ زرد و مرگ سفید و مرگ سیاه
موت الاحمر احتمال الجفاء عن الناس وكف الاذى من الناس
وموت الاصفر الجوع والاعطش وموت الابيض العزلة عن
الناس وموت الاسود مخالفة النفس والهوى ولا يتبع الهوى
فيضلك عن سبيل الله الثالث قال الله تعالى يا ابن آدم ملائكتي
يتعاقبون بالليل والنهار ليكتبوا عليك ما تقول وتفعل

قليلك وكثيرك فالسماء تشهد بما عملت على الارض وتشهد
بما تفعل على ظهرها والشمس والقمر تشهدون عليك بما تقول
وتفعل وانا مطلع على مخفيات خطرات قلبك ولا تغفل
نفسك فان لك في الموت شغلا وعن قليل انت راحل
وكلما قد تقدم من الخير والشر حاصل بلا زيادة ونقصان
وتستوفي غدا ما كنت عاملا يا ابن آدم ان الحلال ليس يأتيك
الا قطرة قطرة والحرام يأتيك كالسيل ممن صب معيشته
صب دينه الرابع قال الله تبارك وتعالى يا ابن آدم لا [illegible]

بالغنى فلست بمخلّد ولا تجزع من الفقر فليس عليك بحتم دائم
[illegible]
ولا تقنط بالبلاء فإن الذهب يجرّب بالنار والمؤمن يجرّب بالبلاء
[illegible]
فإن الغني عزيز في الدنيا وذليل في الآخرة والفقير ذليل في الدنيا
[illegible]
وعزيز في الآخرة وعز الآخرة أبقى وأبهى يا ابن آدم إذا رأيت الضيف
[illegible]
عنك محبوسًا أكثر من تسعة أيام فقل أعوذ بالله من غضب الله
[illegible]
يا ابن آدم المال مالي وأنت عبدي والضيف رسولي ولئن منعت
[illegible]
مالي من رسولي فلا تطمع في جنتي ونعمتي يا ابن آدم
[illegible]
المال مالي والأغنياء وكلائي والفقراء عيالي فمن بخل
[illegible]

بمالي

مالي على عيالي أدخلته النار ولا أبالي ثلاث وجبت
[illegible]
عليك زكوة مالك وصلة رحمك وقرى ضيفك فإذا
[illegible]
لم تفعلهن فإني أصرعك صرعًا نكالًا للعالمين
[illegible]
يا ابن آدم إذا لم ترض من جارك كما ترضى من مالك لم أنظر إليك
[illegible]
ولم أقبل عملك ولم أستجب دعاءك يا ابن آدم لا تتكبر على الله
[illegible]
فإن أولك نطفة قذرة من مني مذرة خرجت مخرج البول
[illegible]
من بين الصلب والترائب يا ابن آدم اذكر ذل موقفك فيما
[illegible]
بين يدي فإني لا أغفل من سرائرك طرفة عين وإني عليم
[illegible]

بذات الصدور الحديث قال الله تبارك وتعالى يا ابن

آدم كن سخيا فإن السخاء من اليقين والسخاء من

الإيمان والإيمان في الجنة يا ابن آدم إياك من البخل فإن

البخل من الكفر والكفر من النار يا ابن آدم اتق دعوة المظلوم

لا يحجبها شيء عني لولا أني أحب الصفح والمغفرة لما

ابتليتك يا ابن آدم إياك بالذنب ثم ترجع إلى الفقر

يا ابن آدم لولا أن العفو أحب الشيء عندي لما ابتليت

أحدا بالذنب يا ابن آدم أعطيتك الإيمان والمعرفة

من غير

من غير سؤال منك وتضرع فكيف البخل عليك بالجنة مع سؤالك

وتضرعك يا ابن آدم إذا اعتصم بي عبدي هديته وإذا

توكل علي كفيته وإذا توكل على غيري قطعت أسباب السموات

والأرض عنه يا ابن آدم ضيعت أمري وركبت معصيتي

فمن ذا الذي يمنعك من عذابي يوم القيامة يا ابن آدم حسن

خلقك مع الناس حتى أحبك وأحببك في قلوب الصالحين

واغفر ذنبك يا ابن آدم ضع يدك فما تحب لنفسك تجب

للمطيعين يا ابن آدم لا تحزن بفقد ما فاتك من الدنيا

تفرح بما أوتيت منها فإن الدنيا اليوم لك وغدا لغيرك

[illegible]

يا ابن آدم اطلب الآخرة ودع الدنيا فإن شيئا من الآخرة خير

[illegible]

من الدنيا وما فيها يا ابن آدم أنت في طلب الدنيا والآخرة

[illegible]

في طلبك وأنت في طلب الجوع والموت [illegible] لو

[illegible]

تركت الدنيا لأحد من عبادي لتركتها للأنبياء في حق [illegible]

[illegible]

عبادي إلى طاعتي يا ابن آدم كم من غني قد جعله الفقير

[illegible]

الموت فقيرا وكم من ضاحك سلمه بالموت باكيا وكم من

[illegible]

عبد بسطت له الدنيا فطغى وترك ما [illegible] من طاعتي

[illegible]

فدخل

فدخل النار وكم من عبد قترت عليه الدنيا فصبر فمات

[illegible]

فدخل الجنة قال الله تبارك وتعالى شأنه يا ابن آدم إنا

[illegible]

أتعجب من عتابي [illegible] لا لذنبي إنها أعظم عندك

[illegible]

ذنوبك مستورة عن الناس وإنما الحسن في الناس ولو

[illegible]

علم الناس ما أعلم منك ما سلم عليك أحد من خلقي

[illegible]

يا خلص عملك من الرياء والسمعة فإنك عبد ذليل

[illegible]

لرب جليل [illegible] لأمره [illegible] فإنك [illegible] ولا بد

[illegible]

من الزاد لكل سفر يا ابن آدم [illegible] لا يقعد أبدا [illegible]

[illegible]

مبسوطة بالعطايا وبقلبها ينفق نفق عليك وبقلبه

[illegible]

ما تمسك امسك عليك يا ابن آدم خوف الفقر من سوء الظن

[illegible]

بالله تعالى من قلة اليقين تجمل على المساكين يا ابن آدم من اهتم

[illegible]

للرزق فقد شك كتابي ولم يصدق انبيائي ومن

[illegible]

كذب انبيائي فقد جحد ربوبيتي ومن جحد ربوبيتي

[illegible]

القاه في النار على وجهه [illegible] قال الله تعالى شانه

[illegible]

يا ابن آدم اجعل قلبك موافقا للسانك و[illegible]

[illegible]

بعملك وعملك خالصا من غير فا[illegible] العيوب ولا

[illegible]

ولا اقبل الا خالصا فان قلب المنافق في اطراف لسانه ولسانه

[illegible]

لعاله وعمله لغير الله تعالى يا ابن آدم ما تكلمت بكلمة ولا نظرت

[illegible]

بنظرة ولا خطوت الا ومعك ملكان يكتبان لك وعليك

[illegible]

يا ابن آدم ما خلقتكم لتجمعوا الدنيا بعضها الى بعض بل خلقتكم

[illegible]

لتعبدوني اذ لا تكثروا في جزيلا وتحمدوني بكرة واصيلا

[illegible]

فان الرزق مقسوم والحريص محروم والبخيل مذموم والحسود

[illegible]

مغموم والنعمة لا تدوم والناقد بصير [illegible]

[illegible]

قال الله تبارك وتعالى شانه يا ابن آدم خلقتك واني احب

[illegible]

من يجيرني فإنك عبد ذليل عاجز ضعيف وأنا رب جليل

[illegible]

قادر قوي يا ابن آدم لو أن إخوانكم وجدوا ريح ذنوبكم

[illegible]

لما جالسوكم ذنبك كل يوم في الزيادة وعمرك في النقصان

[illegible]

فلا تهدم عمرك في الباطل والغفلة فإن أردت المنزلة

[illegible]

فاصحب أرباب القلوب واحذر أبناء الدنيا وخالط الأكابر

[illegible]

يا ابن آدم ليس من كسر مركبه وبقي على لوح من خشب في وسط

[illegible]

البحر بأعظم مصيبة منك لأنك من ذنوبك على يقين

[illegible]

ومن عملك على خطر أنا راض بصلواتك يوم بيوم فارض

[illegible]

عني بقوتك يوم بيوم يا ابن آدم لا تطالبني برزق

[illegible]

غد كما أنا لا أطالبك بصلاة غد يا ابن آدم مهلا فإن

[illegible]

الرزق مقسوم والحريص محروم والجور مذموم والنعمة

[illegible]

لا تدوم [illegible] قال الله تبارك وتعالى يا ابن آدم

[illegible]

أحكم السفينة فإن البحر عميق وأكثر الزاد

[illegible]

فإن العقبة كؤود يا موسى لعبد يعمل في الدنيا

[illegible]

حتى يدركه الموت فيندم ما سلف من الذنوب

[illegible]

والخطايا ويسأل الرجعة إلى الدنيا ليعمل عملا صالحا

[illegible]

إنا موقنون فقال يا [illegible] كما [illegible] في [illegible]

جلالي لا أرد أحدا أبدا يا موسى من أحبني واتقى مني

أعطيته الجنة يا موسى إن الدنيا لعب وزينة ولهو

فيها حظ إلا للعباد والهم والغم والآخرة الجنة يا موسى

إن القيمة يوم شديد لا يغني والد عن ولده ولا مولود

عن والده شيئا كم من نفس قد تركت فغرها الدنيا وجمع

[illegible] الأمر [illegible] وكم من غني قد ترك

ما [illegible] الدنيا وجمع ما له الآخرة وهو فقير و[illegible]

من ماله نادم على عمله وجمع ماله لوارثه وكان أشد

الناس عذابا يوم القيمة زدناهم عذابا فوق العذاب

بما كانوا يكسبون تمت أربعين سورة من التورية

في يوم [illegible] شعبان المعظم

[illegible] ١٢٠٣

من كلام امير المؤمنين

اقارب كالعقارب من اذاها ∘ ولا تفرح بعم او بخال
وكم عم يكون الغم فيه ∘ وكم خال من الخيرات خال

وله ايضا

اذا عاش امرء ستين عاما ∘ فنصف العمر تمحقه الليالي
ونصف النصف يمضي ليس يدري ∘ لغفلته يمينا عن شمال
وثلث النصف آمال وحرص ∘ وشغل بالمكاسب والعيال
وباقي العمر اسقام وشيب ∘ وهم بالتكال و انتقال
فحب المرء طول العمر جهل ∘ وقسمته على هذا المثال

نقل از مجموعه كتب ... معلوم باد كه چون افاضل اخراف ايات قرانيه نموده
عامه ... ايشان و ناصباك و اكثر فرق مسلمان ابن قراءه
در ميان ... ايات انرا از براي ... تفسير كردند و ... قرار داده اند
هر يك بطريق خوانده اند الفاظ و اعراب انرا تغيير بسيار داده اند
بر عالم متدبر ظاهر است كه چه با قران كردند و معلوم ... كه نزول
قران بقراءت كدام قاري از ... و بچه طريق بوده اند ايات
انرا بايد خواند و سوره حمد را از انجمله ... و ...
نصري كه از علماء عامه و امام اهل ... خوانده اند
و على هذا القياس ... الحمد لله ...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ∘ الرحمن الرحيم ∘ ملك يوم الدين
اياك نعبد واياك نستعين ∘ ارشدنا سبيل المستقيم
سبيل الذين انعمت عليهم ∘ سوى المغضوب عليهم ولا
الضالين ...

بعض از ايات در زيد ... عثمان و دو سوره از سوره قران از مصحف
... ابن مسعود ... بود ... اين فقير در اين رساله ذكر ميكنيم سوره
نورين بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين امنوا
امنوا بالنورين الذين انزلناهما يتلوان عليكم اياتي ويحذرانكم
عذاب يوم عظيم نوران بعضهما من بعض وانا
السميع العليم ان الذين يوفون بعهد الله ورسوله
في ايات لهم جنات النعيم والذين كفروا من بعد ما
امنوا بنقض ميثاقهم وما عاهدهم الرسول عليه يقذفون
في الجحيم ان الذين ظلموا انفسهم وعصوا الوصي اولئك
يسقون من حميم ان الله الذي نور السموات و
الارض بما شاء واصطفى من الملائكة والرسل وجعل
من المؤمنين اولياء من خلقه يفعل ما يشاء لا اله الا هو
الرحمن الرحيم قد مكر الذين من قبلهم برسلهم فاخذتهم

بكم ان اخذه شديد اليم اهلك عادا وثمود بما كسبوا وجعلهم
لهم تذكرة افلا تتقون وفرعون لما طغى على موسى واخيه هرون
اغرقته ومن تبعه اجمعين ليكون لكم اية وان اكثركم فاسقون
ان الله يجمعهم في يوم الحشر فلا يستطيعون الجواب حين يسئلون
ان الجحيم ماويهم وان الله عليم حكيم يا ايها الرسول بلغ
انذاري فسوف يعلمون قد خسر الذين كانوا عن اياتي وحكمي
معرضون مثل الذين يوفون بعهدك اني جزيتهم جنات النعيم
ان الله لذو مغفرة واجر عظيم وان عليا لمن المتقين وانا
لنوفيه حقه يوم الدين وما نحن عن ظلمه بغافلين و
اكرمناه على اهلك اجمعين فانه وذريته لصابرون و
ان عدوهم امام المجرمين قل للذين كفروا بعدما امنوا اطلبتم
زينة الحيوة الدنيا واستعجلتم بها ونسيتم ما وعدكم الله
ورسوله ونقضتم العهود من بعد توكيدها وقد ضربنا لكم الامثال
من قبل لعلكم تهتدون يا ايها الرسول قد انزلنا اليك ايات
بينات فيها من يتوفه مؤمنا ومن يتولى من بعدك يظهرون
فاعرض عنهم انهم معرضون انا لهم محضرون
في يوم لا يغني عنهم شيئا ولا هم يرحمون ان لهم في جهنم

مقاما

مقاما عنه لا يعدلون فسبح باسم ربك وكن من الساجدين
ولقد ارسلنا موسى وهرون فبغوا على هرون لما
استخلف فصبر جميل فجعلنا منهم القردة والخنازير ولعناهم
الى يوم يبعثون فاصبر فسوف يبصرون ولقد اتينا لك الحكم
كالذين من قبلك من المرسلين وجعلنا لك منهم وصيا لعلهم
يرجعون ومن يتول عن امري فاني مرجعه في جهنم فليتمتع
بكفرهم قليلا فلا تسئلن عن الناكثين يا ايها الرسول
جعلنا لك في اعناق الذين امنوا عهدا فخذوه وكن من
الشاكرين ان عليا قانتا بالليل ساجدا يحذر الاخرة
ويرجو ثواب ربه قل هل يستوي الذين ظلموا وهم بعذابي
يعلمون سورة الولاية بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها
الذين امنوا امنوا بالنبي والولي اللذين بعثناهما يهديانكم
الى صراط مستقيم نبي وولي بعضهما من بعض وانا العليم
الخبير ان الذين يوفون بعهد الله لهم جنات النعيم وا
لذين اذا تليت عليهم اياتنا كانوا باياتنا مكذبين ان
لهم في جهنم مقام عظيم اذا نودي لهم يوم القيمة اين الظالمون
المكذبون للمرسلين ما خلفهم المرسلون الا بالحق وما

[illegible]

الشاهد

كان الله ليعذبهم [illegible] اجل قريب وسبح بحمد ربك وعلى [illegible]
في المائدة يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك
في شان علي وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك
من الناس في الرعد انما انت منذر ولكل قوم هاد علي
في الشعراء وسيعلم الذين ظلموا آل محمد اي منقلب ينقلبون
في النساء ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله
فقد آتينا آل ابراهيم وآل محمد الكتاب والحكمة وآتيناهم
ملكا عظيما في الصافات وقفوهم انهم مسئولون في ولاية علي
ابن ابي طالب ما لكم لا تناصرون في الزخرف فاما نذهبن بك فانا
منهم منتقمون بعلي بن ابي طالب في طه ولقد عهدنا الى
آدم من قبل كلمات في محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين
والتسعة من ذرية الحسين فنسي ولم نجد له عزما في النجم
فاوحى الى عبده في علي ليلة المعراج ما اوحى في
الاحزاب وكفى الله المؤمنين بعلي ابن ابي طالب
وكان الله قويا عزيزا

قوله آمحضته الدنیا أحفشه یوم القمر واذا طاقته ولکما

[illegible]

کتب معتبره مذکور است که در زمان سابق مردی بود که کار نیکی این بود که

قوم مردم را میشناخت و کفن مرده را میدزدید پس یکبار از جمله ...

او بیمار شد و ترسید که بمیرد و آن مرد کفن را بیند ... و او را عرض داد

[illegible]

و چون آن بیمار مرد و او را دفن کردند خیالی با خود گفت که ...

[illegible]

[illegible]

خاکستر او ... باد و ... و الضعف ... بجانب دریا ... و ...

گفت ... کرد چون ... و نسبت کرده ... بجا آورد ...

حق تعالی ... که ... درست ... فرمود ... درست ...

[illegible]

[illegible]

و دو رکعت نماز بجای آورد و چون فارغ شد گفت خداوندا گناهی کرده‌ام که [illegible]

از عقاب تو ترسیدم و نزد [illegible] آمده‌ام و از او سؤال نمودم که مرا [illegible]

کند [illegible] از عذاب خداوند [illegible] دشوار تر [illegible]

[illegible]

عابد کرده و در [illegible] که [illegible] گفت [illegible] عابد مرا [illegible] که در [illegible]

آدم عابد ابا نمود گفت [illegible] قصد [illegible] و از آن [illegible]

[illegible]

عابد دست [illegible] چون [illegible]

و در حدیث دیگر وارد شده است [illegible]

[illegible]

عابد [illegible] گفت [illegible] و چون [illegible] سر [illegible]

[illegible] خدا [illegible] کرده [illegible] بر کشیده

[illegible]

حدیث دیگر وارد شده است که روزی حضرت یحیی علیه السلام [illegible] بود که به بیت المقدس

آمد و نظر کرد بر عباد و رهبان و احبار که پیرهن‌ها از موی پوشیده بودند و کلاه‌ها [illegible]

بر سر گذاشته‌اند و زنجیرها در گردن و بر ستون‌های مسجد بسته‌اند چون آنجا [illegible]

[illegible]

رفت و با عباد مشغول عبادت گردیدند تا آنکه [illegible]

خود را بر روز [illegible] نظر کرد به بدن خود دید که بدنش نحیف شده گریست پس خطاب

الهی [illegible]

[illegible]

سوم روز [illegible] گفت ای پدر تو مرا با من ظاهر کردی و گفتی که [illegible] بهشت

و دوزخ عقبه‌ای هست [illegible] نمی‌گذرد از آن عقبه مگر [illegible] بسیار [illegible]

کننده از خوف الهی گفت [illegible] ای فرزند [illegible] گفتم [illegible]

[illegible]

این [illegible] کرد و گفت [illegible]

ای فرزند من [illegible] و توانم [illegible] کنندگان [illegible]

[illegible]

حال را مست عشق او و در آنجا، تا بو تنها از آن قشر است و دران تا بو تنها

هستند و قتها و جامها و بحرها و علفها از آن قشر مست چون بحر ای در آ [illegible]

سر بر زوت و فریاد بر آورده که وا غفلتاه چه بسیار غافلیم از عسکران

[illegible]

[illegible]

بیگفت

بیگفت حضرت نوان مولانا [illegible] بسر دگر انم چه شیبه تا قیل و مقام

خود را نزد تو به تعلیم بیرون ما دری بیاید و نقل [illegible] بحر افتاد و بنزدیک

[illegible]

[illegible] مطلب چون این ندا بگوشش رسید بر خواست و گفت خداوندا الیتیمی

[illegible] در گذر به عزت تو که دیگر [illegible] تعلیم [illegible]

[illegible]

اورده‌اند که هارون رشید را پسری بود بزیور صلاح و تقوی اراسته
و گوهر پاکش از طلب ان ناپاک چون مرد ارید از اب تیغ وشور
بر خوالی اخیش بحالت زنا د و حیا وان عنصر دریافته بود و از نما
شر صحبت ایشان روی دل از خواهش زخارف دنیوی بر تافته
طراقه چه رواز زوی پاسهر و قصر را ترک گفته و خانه دل از جاروب
افکار خسی و خاشاک اندیشه باطل هر رفته لذ جامه خزی با سوشال
پوشیدی و خوان نعمتش با رنگ دید و اکثر گوشه‌ی پوسته

[illegible]

خورد سال بزرگ بین در جواب گفت ای پدر عزت دنیا را دیدیم
و شر ثقل دولت بسیار چشیدم اکنون مرا گذار که چند روزی بعمر خویش

و راه تحصیل سعادت الجهان پویم که عزت دنیای فی و ناپایدار
است و حرمت اخرت باقی و بر قرار است هارون قبول نکرد و بوزیر
خود اشاره کرد که ایالت مصر را بنام او نویسی که از ابوی معقول دا[ش]
پسر گفت اگر دست از من بازداری از تو خواهم که رخصت هارون
گفت اگر جای گیه حال بر من درحقه رفتی چنان خواهد گذشت پسر
گفت اگر چه از تو جدا نشوم لیکن اگر دیگر داری که خواهی جز را با پیکا
نسل وی اگر ما کنم خالق خود بجدالت مارا کجا رابطه نسبت دوا کسی
بجای او نشد امروز گویند که او را از پدر جدا نمود و بصره رفت
و از ماندن یا چیز مصحف با خود نبرد و در بصره فرود و ریکو چای و از
ایام جز شنبه کار نکردی و اجرت یک دانه در هم گرفتی و در شنبه

[illegible]

بپرسیدم گفتند او غیر شنبه کار نمیکند و جز شنبه دیگر روز را استوان
دیوان کار خود را بتعویق انداخته چون روز شنبه شد
آمدم دیدم او را مشغول تلاوت قرآن دیدم سلام کردم و کار را به
وی عرض کردم بر فلان شرط که آنکه او را انکار داشته خود
از او درباره نظر میکردم گویا از علما نصیب او را مدد میکرد چون
شب در آمد خواستم او را سکه درهم دهم قبول نکرد و جای
ایوت معینی گرفته رفت شنبه سیم باز بطلب او رفتم و او را
نیافتم از احوالش تفتیش کردم گفتند که سه روز است که در خرابه
حیدری خانه شخصی را ایوت داده کم مرا به نزد وی برد چون
بانی رسیدم [illegible] رسیدم دیدم که در خرابه [illegible]
و [illegible] زیر سر نهاده [illegible]

است که او را قبول کنی پس بعقل درجت خود او را قبول
واز تقصیر او درگذر و چون مراد من کنی [illegible] مرا [illegible]
و این مصحف و انگشتری مرا برگرفته نزد پدرم آوردن [illegible]
[illegible] از [illegible] این [illegible] مرا [illegible] که
[illegible] خطای [illegible] با من [illegible] کرده [illegible]
این بگفت و جان بجان آفرین تسلیم نمود

چها لا ای برادر قاندگی [illegible]
[illegible]

[illegible]

عن مصباح الظلمه

[illegible] الضیف [illegible]

[illegible]

و گفت ای طبیب بر بالین درویش چیست مراد دانا کن ان طبیب
شربت النفع دیرا در دست گرفت غلام بنود پس گفت ای درد
به نشانی که دوای وی و خود در نزد من است پس ان درویش بگفت
الا مرد نزد سا غلام خود را گفت که این درویش را بخانه ببر بگو که حلوای نیکو
بسیار بده و این درویش را سیر طعام کرد انستند انگاه ان غلام درویش را
بخانه ببرد و طعامی با بوی خوب خورانید تا سیر شد پس ان طبیب بی درآمد درویش
که از خانه بیرون آنگه گفت که ای درویش بر نشانی و خود بخانه داخل شد
و کیسه زر بیرون آورد و بوی داد و گفت ای کسی دیگر را زر داشت
نشان که این دوای درد تو الف ان درویش زر را گرفت و دست
بدعا برآورد و گفت الهیا مراد رزان بود و دوا الهی به نزد کسانی بر

[illegible]

[illegible]

چهل اخبار رسول الله

الحمد لله القدیر الفاطر العظیم القوی الله والعزیز الحکیم [illegible]
و نعمائه [illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمد
عبده و رسوله و ان [illegible] و [illegible] رسول الله صلی الله علیه و
[illegible] گفت شریف [illegible] البرکات [illegible] که این کتاب [illegible]
چهل اخبار رسول [illegible]
کتاب [illegible] کرده [illegible] بکلام المجید [illegible]
و محبت رسول [illegible]
این کتاب [illegible]
در علم [illegible] اخبار [illegible]
محروم [illegible]
[illegible] لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
الذکر قال الله تعالی اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و
زینة و تفاخر بینکم و تکاثر [illegible]
[illegible] روایت میکنند که رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
حلال [illegible]
[illegible]

کره است انکه رسول صلعم فرمود که مثل دنیا همچنانست که کسی در تابستان گرم
بسایه درختی رود و لحظه سایه او بیش نبود چون شد پس سایه او را بگذارد و برود
و هم حضرت رسول صلی الله علیه [illegible] این سخن دعا کنید که الهی دنیا را از ما بازگردان
که اکثرت [illegible] منع میکند لا بد هر که دنیا را دارد و آخرت خواهد او را بباید
عیسی علیه السلام گفت مثل دنیا چون آب دریا است که هر که از آن خورد هر چند
بیشتر خورد تشنه‌تر گردد تا بمیرد انس مالک روایت کند که رسول صلعم فرمود
هر چند دنیا را طلب کنند محبت زیاده شود و حرکت و شغف بدان اکثر گردد
و در قیامت بیکار گردد مگر به بدترین قوم بدانکه لذتهای دنیا شهوتها هفت است
طعام و شراب و سماع و پوشش از ابریشم و نشستن بر کرسیها و بوهای خوش
و منکوحه بدانکه خوشترین سماع مغنا است و ان بزرگترین گناهان
است و نیکوترین پوشش حریر است و انهم از دهان کرم است و نیکوترین
مرکب اسب است و آن از خیل و جانست و خوشترین بوها مشک است
و آن از خون آهو است و خوشترین منکوحه زنانند و ایشان دامهای
شیطانند و ابو دردا گفت عجب دارم از کسی که مرگ در راه جوید و او
از مرگ غافل است و بفراخی میخندد و نداند که خدا تعالی از وی خشنود است یا نه
و ابن عباس روایت میکند که رسول فرمود که دنیا ملعونست
و هر چه در دنیا است الا آنچه که عالم و متعلم است ابراهیم ادهم رحمة الله
علیه گفت از راهبی پرسیدم که این دنیا چیست گفت [illegible]

شدا

شده است گفت صوفی [illegible] که [illegible] و [illegible] از شهوتی چشم بپوش
از شهوت و بنایش از نعمتهاست که شهوتها از آن گذشته است و بهایش از نعمتهاست
و اگر نفس را [illegible] از آرزوی نفس [illegible] از شهوتها است
که مردم را میفریبد و غره کند و از دیدار طاعت حق سبحانه و تعالی بازدارد این احوال
و شما [illegible] که حضرت میکنید یا برادران و رسول صلعم
فرمود که روز قیامت [illegible] جماعتی را که گوید خدای ما را [illegible]
[illegible] اندیشه [illegible] شیرین [illegible] که [illegible] باشد از
بنده [illegible] و از طاعت باز داشتی
امروز [illegible] ایشان باشی [illegible]
[illegible] منشور [illegible] رسول صلعم فرموده [illegible] کنند که عقل [illegible]
[illegible] که [illegible]
و خصومت [illegible] و [illegible] که بدنیا مشغول شود [illegible]
[illegible] که [illegible] طاعت خدا [illegible]
رسول صلعم فرمود [illegible] و [illegible] علم [illegible]
[illegible] که شریف است و [illegible] شریف [illegible]
که [illegible] و [illegible] است [illegible] شاعر گوید

فرا ز دانش [illegible] مرد را | [illegible] هر است
مردم جاهل [illegible] عالمند | عالم از جاهل بدانش بهتر است

جابر انصاری روایت کند که رسول علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود فریاد
بر آید که [illegible] دنیا یا دنیا فریاد کند که کجا بندگان دوستان من یا ملائکه
تا یاری من حاضر شوند پس حق تعالی ندا کند که دوستان دنیا را به دوزخ فرستید
چنین آورده اند که مسلمه زاهد گفت پیش سلیمان پیغمبر رفتم چون چشم من
بگریستم و آواز [illegible] افتاد گفتم یا سلیمان [illegible] نهایت [illegible] دنیا [illegible] است [illegible]
بعد از حرکت [illegible] ازین بود یا سلیمان [illegible] چون این بشنید بگریست گفت
ای مسلمه مرا پند ده گفتم یا امیر اگر در بیابان گرفتار شوی و تشنگی بر تو غالب
شود و کسی بیاید که آب فروشد شربتی به چند خری گفت به نیم مال
و مملکت خود گفتم چون باز خواهد از تو جدا شود و [illegible] بر تو دشوار شود
چند [illegible] که ترا علاج کند گفت [illegible] نیمه مملکت گفتم یا امیر [illegible] باد
بر این دنیا که بفروشی به شربت آبی [illegible] که از تو جدا شود پس سلیمان زار
زار بگریست گفت [illegible] حق [illegible] ما را از شراب [illegible] دار
در حکایت که عیسی علیه السلام [illegible] رفت [illegible] با دو همراه بودند چون به زمین
شام رسیدند سه خشت زرین دیدند که بر سر راهی افتاده هیچ کس از آنجا
نگذشته است [illegible] ایستادند و خشتها را برگرفتند و برفتند تا
به نزدیک شهر رسیدند یکی را فرستادند که طعام بخرد و بیاورد [illegible]
و این کس که فرستاده بودند بجهت طعام در راه فکر کرد با خود گفت که این
کار این دو خشت زرین ایشان ببرند چون طعام بخرید پاره زهر
افزون

گرفت در طعام کرد تا ایشان بخورند و بمیرند و خشتها [illegible] آن رفیقان
دیگر که منتظر طعام بودند اتفاق کردند که او باز آید او را بکشند تا این یک خشت
هم ایشان را باشد پس چون در طعام [illegible] ایشان [illegible] خشتها و آن
[illegible] کشته [illegible] طعام بخوردند ایشان نیز بمردند و خشتها
آنجا ماند چون عیسی دیگر بار مراجعت کرد ایشان را دید کشته شده و خشتها
آنجا مانده گفت [illegible] دنیا با اهل خود چنین کند زید بن ثابت روایت
کند که رسول علیه السلام فرمود هر کرا همت و نهمت به دنیا باشد حق سبحانه و تعالی
کارهای او را پراکنده گرداند [illegible] روزی [illegible] الا آنچه بر وی نوشته
باشند روزی انس مالک [illegible] رسول [illegible]
حصیری خفته و نشان حصیر بر پهلوی مبارک [illegible] انس بگریست
رسول فرمود یا انس گریستن تو از چیست انس گفت [illegible]
و مملکت کسری و قیصر روم [illegible] راحت [illegible]
و تو که رسول خدایی نشان حصیر بر پهلوی مبارکت پیدا [illegible]
رسول فرمود [illegible] قومی بودند که راحت [illegible]
[illegible] که راحت [illegible] در آخرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
کنند والله اعلم جابر علیه الرحمة روایت کند که رسول فرمود

سبحانه و تعالی چون آدم ع و حوا را به دنیا فرستاد بوی گندم [illegible]
بیهوش شده بودند و بعد از روایت کند جابر که بودم در مجلس رسول الله که مردی [illegible]
رسول الله آمد نیکوروی و نیکوموی و پاکیزه و جامه‌های سفید پوشیده و گفت
السلام علیک یا رسول الله حضرت فرمود و علیکم السلام یا اعرابی اعرابی گفت
یا رسول الله دنیا چیست رسول گفت دنیا چیزی است که بنده [illegible] و در آن [illegible]
و خلق بسیار در این عالم گرفتار [illegible] اعرابی گفت یا رسول الله آخرت چیست
گفت آخرت دو چیز است یکی بهشت و آن ماوای پیغمبران و صالحان و مؤمنان
است و یکی دوزخ و آن جای فرعونیان و کافران و ترسایان و جهودان
و ظالمان و منافقان است دلیل بکلام مجید که حق سبحانه و تعالی فرموده است
فریق فی الجنة وفریق فی السعیر گفت یا رسول الله هرکه [illegible]
از آن قوم کیست گفت اهل بهشت از بهشت [illegible] نباشند و اهل [illegible]
از دوزخ خلاص نیابند گفت یا رسول الله بهترین امت کدام است گفت علما
و صالحان و [illegible] گفت میان دنیا و آخرت چند باشد گفت چندانکه
چشم بر هم زنی چون این سخن پرسید ناپدید شد رسول [illegible] این برادر
جبرئیل بود آمده بود که شما را از دنیا باز دارد و آگاهی دهد با خود [illegible]
حضرت که ابراهیم خلیل [illegible] گفت خدای عز و جل مرا [illegible]
خود خوانده [illegible] کار [illegible] نگذاشتم [illegible]
آنکه هرگز چاشت و شام بی مهمان نبوده‌ام سیم آنکه هرگز غم دنیا
نخوردم

[illegible] الثلاث [illegible]
[illegible] فابلت چنانکه
[illegible] جنبه فاعلات
مراد از بطون ام الجنه فاعلیت [illegible] جنبه و قابل الطور و مفیض
مراد از صلب [illegible] و مفیض [illegible] قابل جمیع [illegible]
[illegible] که فاعل الطور و مفیض [illegible] امکانات [illegible]
[illegible] ام الامهات [illegible] وجود [illegible] تفاوت [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] خلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نوع دوم یحیی ابن معاذ گفت که حکمت از آسمان همی بارد بر دل بنده چون باران
ولیکن آن دل نبارد که چهار خصلت در او باشد اول دوستی دنیا دویم
اندوه و غم دنیا سیوم برادر مسلم را حسد بردن چهارم دوستی جاه و منزلت
حشمت دنیا چنین آورده اند که کعب الاحبار در توریة نوشته است که یا فرزند
آدم مرگ را فراموش مکنید که مرگ شما را فراموش نکرده است ای فرزند آدم روز
قیامت بسیار طاعت در ترازو سبک باشد و اندکی گناه در ترازو گران است
طاعت چندانکه بسیار کنید و گناه اندک ای فرزند آدم مرگ شربتی است که همه را
باید چشید ای فرزند آدم امید دراز بر خود مپسندید بعمر کوتاه خویش روایت
کنند که در بنی اسرائیل مردی بود چون از دنیا میرفت [illegible] هیچ نبود الا
برقعی و مشکی برای آب داشتی در وقت نزع وصیت با نزدیکان خود
که چون من از دنیا بروم این مشک و برقع را پیش پادشاه بنی
اسرائیل برید و بگوئید که ای ملک زاهد گفت که این را تو نیز بگیر تا در قیامت
حساب پس بدانی که مرد دنیا و پادشاه نتیجه گستاخی زیرا که همه عالم حکمت
گرفته و این مال جمع کرده مگر پیش خداوند تو حساب [illegible] بینی که من جواب
این مشک و برقع ندارم جواب پیش پادشاه بردند و این حال با وی گفتند
پادشاه سر در پیش انداخت و توفیق الهی در رسید فکر کرد و با خویشتن
گفت که ای ملک [illegible] طاعت فضل طاقت این [illegible]
[illegible] باز دهد پس من چگونه طاقت دارم که فردای قیامت [illegible]

که هرکه نزد خدا بغیر حساب بانزد هم در زمان تاج از سر بنهاد و دنیا را
برکند و برقعها در پوشید و مملکت را بر جای خود بگذاشت و آنکس را
بدنوش نکنند و سقایه میکرد و آب بمردم میداد و طاعت حق سبحانه و تعالی
بجا می آورد و نام آن پادشاه حشار ابن قیس رحمه الله بود روزی وی
به بیت المقدس نهاده بر آن سیرت میبود تا وفات یافت روایت کنند
که خضر علیه السلام روزی شام پیش پادشاه رفت و بر او ظهور کرد و گفت ای پادشاه
بدانکه من روزگاری در این شهر گذر کردم شهر را دیدم سخت بزرگ
و آبادان و خلق بسیار در وی پس غایب گشتم بعد از پانصد سال گذر
کردم دریائی دیدم سخت عظیم و بازرگانان بکشتیها می آمدند و میرفتند
و دیگر بار غایب شدم بعد از پانصد سال گذر کردم بیشه دیدم عظیم
و وحوش و طیور در آنجا آشیان ساخته و مردمان در آنجا شکار میکردند
دیگر بار غایب شدم و پانصد سال دیگر بگذشت بعد از آن گذر کردم
سوخته و خشک شده دیدم و هوا را گشته و مردم را ندیدم در آنجا نخچیر
میکشتند و شهری بود و پادشاهی را آن شهر بود پس دیگر بار غایب شدم
و پانصد سال دیگر بگذشت به اینجا آمدم و ترا دیدم بر تخت نشسته و
مملکت ساخته و شهری عظیم می بینم اکنون ترا نصیحت میکنم بگذار این ملک
و خود را در بلا یا بشناس گفت بوقت ظهور وی گفت خضر علیه السلام پادشاه
ترک کرد و مملکت بجای بگذاشت و بعبادت حق مشغول گشت تا وفات

یافت

یافت در خبر است که هرکه بنده مرگ را فراموش کند رغبت وی به بهشت [illegible]
رسول صلعم فرمود که هرکه مشتاق بهشت باشد بعمل خیر مشغول شود و با دنیا طالبان
هم نشینی نکند و به دنیا مشغول نگردد رسول صلعم فرمود که اگر دنیا را نزد خدا
قیمت بودی بقدر پرکاهی هیچ ظالم و کافر را از دنیا شربتی آب ندادی
نیز اگر دنیا را به دشمنان خود میدهد که چیزی قدری ندارد و الا به دوستان
خود دادی پس عجب کنید مطالعه که در همه احوال شما کر حق بنده [illegible]
حق بنده رسول صلعم فرمود که زاهدترین بندگان خدا آن باشد که مرگ را
فراموش نکند و کار سازی عقبی مشغول باشد و زینت دنیا را بجای
بگذارد که دنیا فانیست و عقبی را اختیار کند فضل [illegible] گویند کل [illegible]
در یک خانه کرده اند و کلید آن دوستی دنیا است [illegible] دنیا را آزاد
بازدارند [illegible] شوند [illegible] دنیا را
فراخ کرده اند و شاد شوند [illegible]
باز ماند الله سبحانه این آیه بر خواند ایحسبون انما نمدهم به من مال و
بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون در خبر است
رسول صلعم فرمود که یا اباذر [illegible] بسیار [illegible] گرفتار شدن
[illegible]
[illegible]

آمد و گفت یا رسول الله من چون دانم که بر خیرم یا بر شر رسول صلعم فرمود آن
وقت که کار دنیا بر تو بغض تر و خوار تر شود بدانکه بر خیری و اگر نزدیک تر
شود بدانکه بر شری. نقل است که جبرئیل علیه السلام نوح نبی صلوات الله علیه را گفت ای
آنکه تو دو سال از دیگر پیغمبران دراز تر زیستی دنیا را چگونه دیدی گفت دنیا را
سرائی دیدم که دو در داشت از این در در آمدم و از آن در بیرون شدم
هیچ ملالت نخوردی [illegible] دیدم چنین [illegible] گفت ای [illegible] مرا [illegible]
جای باد ندیدی که بر آن نشستمی و [illegible] رنج آستی و [illegible] گفت [illegible]
[illegible] که به دنیا بودی که به بهشت [illegible] چنین آورده اند که [illegible]
ضعفا [illegible] بر معاذ جبل بگذشت و بر وی سلام نکرد معاذ جبل را سخت [illegible] آمد
و در حال پیش رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله ابوذر بر من بگذشت و سلام
نکرد ترسیدم که این عذاب [illegible] من نازل شد پس رسول صلعم گفت یا اباذر
چرا بر معاذ جبل سلام نکردی گفت یا رسول الله وی را دیدم که اندر دنیا غرق
شده بود وی با دانه میکرد از بهر آن سلام نکردم رسول صلعم فرمود که هر که خواهد
که زهد عیسی علیه السلام ببیند گو نگه کند بزهد ابوذر غفاری. تمام حسن بصری گفت
که روز قیامت زاهدان را با عیسی علیه السلام حشر کنند. نقل است که عیسی علیه السلام
روزی در راهی میرفت خواست [illegible] ابلیس لعین بروی آمد گفت
یا عیسی دعوی زهد میکنی که من در دنیا هیچ ندارم این سنگ [illegible] زیر سر [illegible]
[illegible]

مگر از دنیا نیست عیسی علیه السلام بر خواست و آن سنگ را از زیر سر برگرفت
در روی دنیا انداخت ابلیس لعین گفت [illegible] نقل است که روزی عیسی علیه السلام
بر [illegible] گذشت [illegible] او را گفتند دستوری ده تا از بهر تو خانه
درست کنیم تا بنشینی [illegible] از تو باز گردد گفت [illegible] حاجت [illegible] نه
[illegible] از برای وی خانه درست کرد عیسی علیه السلام در آنجا [illegible]
در آنجا افتاد گفت [illegible] که از [illegible] مقام
درست کرده اند و مرا این چنین خانه نمی باید چنانکه چون [illegible] بنشینم
[illegible] سرم بسقف خانه رسد و چون [illegible] بر پهلوی
من [illegible] بود مرا [illegible] نمی باید و [illegible] الله [illegible] بود
در هیچ خانه مقام نکرد تا آن وقت که ویرا باسمان بردند. از کعب الاحبار
پرسیدند که زهد عیسی علیه السلام چگونه بود گفت [illegible] بودی و هرگز
نان گندم نخوردی و هرگز ویرا خانه نبودی و هرگز بر روشنی چراغ
ننشستی و هرگز بوی خوش نبوییدی و هرگز اندام او باندام هیچ
زنی نرسیدی و هرگز آب سرد بلذت نخوردی از لذتها و از شهوات
هیچ نکرده و هرگز با پادشاهان ننشستی مادام [illegible]
و ضعیف بودی و پیوسته صایم الدهر و قایم اللیل بودی و از دنیا باندک
قوت قناعت کردی و چنین روایت کنند که زهد بر سه قسمت است
زهد عوام و زهد خواص و زهد عارف و زهد عوام آنست که دست از حرام

بازدارد و زهد خواص آنکه فضیلت بجای آرد و زهد عارفست
که دوست اندر ماسوی الله کوتاه کند شیخ یحیی معاذ گفت که زهد عوام آنکه
باشد تا خود را بر سر خلق فضیلت نهد و زهد خواص آنکه دنیا را بر سر
خلق دور افکند و باخرة میل دهد و زهد عارف آنکه دنیا و آخرت
هر دو را دور افکند و رضای حق طلب کند در خبر است که بنده مؤمن چون
بدم مرگ رسد مقامی از بهشت بوی نمایند چون آنگه امتها بلند
بداند که دنیا بر مؤمنان زندانست و گناهکاران چون مرگ رسد
مقامی خویش از دوزخ بدو نمایند و عقوبتها در دوزخ که حال بدو حجت
بنماید دانست که ترک دنیا بهترین نعمتهاست ابوذر غفاری گوید
که هر آنکس که حق تع ویرا کرامت داده باشد در وی پنج چیز باشد اول
آنکه در بلاها صابر باشد دوم آنکه زبان نگه دارد سیم آنکه باندک چیزی
از دنیا قناعت کند چهارم علمی که بدان راه خدا رود پنجم رفیقی که راست
باشد بکار آخرت و هر کرا حق تع دشمن دارد پنج چیز بوی دهد اول آنکه در بلا
ناصبور باشد دوم آنکه زبان وی بغیبت مشغول بود سیم آنکه در
دل وی دوستی دنیا بود چهارم آنکه تابع نفس و هوا بود پنجم رفیقی که
بر باطل بود در خبر است که رسول ع گفت که شنیدم از جبرئیل که حق تع
میفرماید که هر بنده که باندک عطایی از دنیا راضی شود منکه خداوندم باندک
طاعت از وی راضی شوم علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

باب ۱۱

فی طلب العلم قال الله تع والذین اوتوا العلم
درجات وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جاءه
الموت بطلب العلم لیحیی به الاسلام بینه وبین الانبیاء
درجة واحدة فی الجنة یعنی هر کرا مرگ فرا رسد و وی بطلب علم
مشغول شود تا بدان اسلام را زنده کند در بهشت میان او و میان پیغامبران
یک درجه بود و هم چنین انس بن مالک گفت که رسول ع فرمود که یک
باب از علم آموختن بهترست از آنکه کوه ابو قبیس زر کرده و آنرا
تصدق دهم و نیز رسول ع فرمود که هر که متعلم رود که علم بیاموزد بهر
قدمی که بر دارد حق تع طاعت یکساله بنویسد و بر وی کند و روان وی بخشند
و شهرستان در بهشت از برای وی بنا کنند و انس بن مالک روایت
که هر آنکس که بدر سرای عالمی رود بطلب علم حقیقتی ثواب حج و عمره
و غزا بهر دو جهان کند و برو احسان کند و نیز هم چنین انس
ابن مالک روایت کند که هر که عالمی را گرامی دارد ویرا بهشت
واجب شد و نیز گفت فضل متعلمان بر زاهدان و عابدان چنان باشد
که فضل آفتاب و ماه تابان بر دیگر ستارگان و دیگر رسول ع گفت هر که در
روی عالم که عامل علم است نظر کند همچنان باشد که در روی پیغامبران
نگاه کرده باشد دلیل آنکه رسول ع گفت علم بهترست از نماز و طاعت
کردن بجهل زیرا که علم طاعت را بصلاح آورد و جهل همه را رد ورزد

تباه کند و در خبر است که رسول صلعم فرمود که هر که یک باب علم بخواند و بیاموزد وی را
بهتر است که هزار شب را بطاعت روز کند و هر شب هزار رکعت نماز بگذارد و در
خبر است که روزی رسول صلعم نشسته بود و اصحاب نزد وی رسیدند که یا رسول الله
چگونه بود در حق کسی که پیوسته بنماز مشغول باشد فرمود نماز طاعت بزرگ است بعضی
قوم گفتند یا رسول الله چگونه در حق کسی که پیوسته روزه دارد فرمود نیکو است
پیوسته مهر بر دهان وی بشکن در روز قیامت او را شادی باشد گفتند یا رسول الله
در حق کسی که پیوسته بتسبیح باشد فرمود نیکو است یاد کردن حق جل جلاله و کار بزرگ است
گفتند یا رسول الله کدام طاعت فاضلتر است نزد خدای تعالی فرمود که طلب العلم
افضل عند الله من کل طاعة فی الارض یعنی فاضلترین طاعت علم
آموختن است برضای خدا ابو سعید خدری روایت کند که رسول صلعم فرمود که
فاضل ترین عملها در روی زمین سه چیز است اول طلب کردن علم دوم طلب کردن
غزا سیم طلب کردن حلال حضرت رسول فرمود که چون یکی از امتان من بطلب علم
بیرون رود فرشتگان پرها بگسترانند تا متعلم قدم بر پر ایشان نهد و پرندگان
در هوا و ماهیان در دریا از بهر وی استغفار کنند و دعا کنند تا بجای
باز آید انس ابن مالک روایت کند که رسول صلعم فرمود که اطلبوا العلم
ولو بالصین انس روایت کند که رسول صلعم فرمود که چون سعادت و کرامت
با امتان من خواسته شود نشان آن باشد که علمای ربانی ایشان پدید آیند پس گفت
ای پسر چون وقتی بینی که بمجلس علم نشسته باشند تو نیز بنشین که تو را

فایده

فایده بسیار باشد رسول فرمود که اگر بعد از وفات من عالمان نبودندی
امتان من در هلاکت افتادندی بلکه گفت آخر الزمان خلق از علما مشغول
شوند و از شفاعت من بری باشند و رسول صلعم فرمود که هر چیز را حدی
است حد ایمان اسلام است و در خبر است که رسول صلعم فرمود که انکار دار
علما از جاهلان که الجاهلون لاهل العلم اعداء و حکایت
آورده اند که یکی بود که در بعضی کتبهای هندوستان یافته بود که در
هندوستان میوه است که مرده را زنده میکند علاوه بر تعجب مانده فاضل
طلب کردند بهندوستان آمد میوه را طلب کند و چندان در هندوستان مهلت
خواست و برفت و در کوههای هندوستان میگردید و میوه را اختیار نمود
و مرده زنده نشد متحیر بماند سال بسر آمد و وعده نزدیک شد
پس قصد عالمان کرد و از ایشان پرسید که چگونه بشنو جواب دادند
که مثلی است که حکمای هندوستان گفته اند آنکه درخت عالم است و آن
میوه علم است و مرده جاهلانند علم عالمان مرده را زنده میکنند و چون
سخن بشنید باز پیش کسری آمد و وی را خبر داد از این معنی گفت حقی است
و چیز از این نخواهد بودن و در خبر است که قومی را خلاف افتاد در آنکه بعضی
گفتند علم بهتر است و بعضی گفتند که مال بهتر است این را فتوی کردند
و یکی فرستادند پیش عبد الله عباس که ابن عم رسول بود جواب نوشت که علم
بهتر است زیرا که رسول صلعم فرمود که علم میراث پیغمبرانست و مال میراث

فرعونیانست و ظالمانست و کافران و علم مردرا نگاه دارد و مال مردرا نگاه دارد و مال کاهد و ترقیه
می نمیدارد و عالمانرا روز قیامت ثواب دهند و مالدارانرا حساب کنند
اما عالم باید که بعلم کار کند که رسول ع فرمود که کسی که علم دارد و بران
کار نکند و برا اعتقاد محبت نیست و اگر بداند و بران کار کند بهشت
و برا ت ابودردا روایت کند که رسول ع فرمود که بیشترین حسرت در روز
قیامت سه طایفه را باشد اول کسیکه بنده دارد و بنده صالح باشد و خواجه
بی صلاح روز قیامت بنده را به بهشت برند و خواجه را بدوزخ دوم کسیکه
مال از حرام و خواه از حلال جمع کرده باشد و ازان فایده بکسی نرسانیده آن صاحب
مال را بدوزخ برند و وارثانرا به بهشت سیم انکه عالم باشد و دیگران
از علم وی کار کنند و خود نکند روز قیامت عالم را بدوزخ برند و آنکه
را که بعلم او کار کرده باشند به بهشت حسرت ازین عظیم تر نباشد
در خبر است که رسول ع میفرماید که هر انکس که علم را از برای چهار چیز اموزد
دوزخ است اول انکه علم اموزد تا تکبر بر خلق نماید دوم انکه بسبب علم
مال جمع کنند سیم انکه با سفیهان برابری کنند چهارم انکه مردمان
بروی بنگرند خلیل ابن احمد رحمه الله علیه گوید که چهار گروه اند یکی انکه
دانند و ندانند که دانند دوم انکه ندانند که دانند و بدانند که ندانند
رسول ع فرمود که زمانه در اید که نادانان فخر کنند بر دانایان سهل
ابن عبدالله رحمه الله گفت مردم همه مرده اند الا عالمان بعلم و عاملان

هم

همه غره شده اند الا المخلصان و مخلصان بر خطره عظیمند صدیث رسول ع
الناس کلهم هالکون الا العالمون والعالمون کلهم هالکون
الا العاملون والعاملون کلهم هالکون الا المخلصون
والمخلصون علی خطر عظیم امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که عالم
بچند خصلت اراسته باشد اول بنصیحت و شفقت و اهتمام و صبر و
حلم و تواضع و دست طمع از مال مردم کوتاه کردن و درویش و توانگر را
یکسان نگریستن و دایم نظر کردن در کتابهای خدای عز و جل و در خانه
گشاده داشتن در خبر است که چند چیز است که بغایت زشت است اول
شوخ اوردن و حسد بردن و جنون نسب پیدا کردن و مردمانرا از زنان
نسبت کردن و زنانرا بمردمان نسبت کردن و هم چنین زاهد که بر سری
بکسی رود از برای دنیا و کاهلی کردن در عبادت فضل ابن عباس رحمه الله
گفت عالم که بدنیا راغب باشد و بمال حریص از صحبت وی دور شوید که
وی شمارا زیان دارد
في مجالس الذكر قال الله تعالى
الذين يذكرون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم وقال
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ما جلس قط يذكر
الله ثم الا حفظهم الملائكة وغشيهم الرحمة ونزلت عليهم السكينة
ابو سعید خدری رحمه الله روایت کند که رسول ع گفت که هیچ قومی نباشد
که بذکر خدای تعالی بمجلس علم نشسته باشد الا که فرشتگان بایشان

نثار کنند و حق تعالی ایشان را بانواع کرامت مخصوص گرداند روایتست
از رسول صلعم که گفت خدای تعالی فرشتگان را آفریده است و در دار دنیا میگردند
و هر جا که مجلس علم باشد و یا قومی که بذکر حق مشغول باشند بنشینند یکدیگر را
بانگ کنند که بیایید که مرادهای خویش یافتیم بیایید و گرد بر گرد ایشان
بنشینند چون این فرشتگان بآسمان روند از حق تعالی ندا آید بدیشان
که بندگان من چه مشغولند گویند بار خدایا تو عالم تری که ایشان
چه میخواهند و بهشت طلب میکنند ندا آید که ای فرشتگان گواه باشید
که بهشت را بر ایشان مباح کردم و دوزخ را بر ایشان حرام کردم گواه باشید
گویند الهی قومی در میان ایشان بودند که نه بقصد شنیدن علم آمده بودند
و نیت ایشان چیز دیگر بود ندا آید که گواه باشید که ایشان را نیز آمرزیدم
چون در آن مجلس بودند عفو کردم و هر کس کرم لیکن عطا کرده او را
از آن نصیبی باشد و محفوظ و بهره مند گردد بیت خدایا رحمتت دریای عام است
از آنجا قطرهٔ ما را تمام است   خداوندا تو ده درمان دردم
نگه کن بر این رنگ زردم   شریف ابو البرکات رحمه الله گفت که حکما
که باشند و هر دو در نشیند خدای تعالی او را اندیشه جز زیاده کند هر کسی که
با توانگران نشیند دوستی دنیا زیاده شود و هر که با صالحان نشیند
دلش روشن شود و هر که با پادشاهان نشیند دلش سیاه شود و تکبرش
زیاده شود و هر که با کودکان نشیند بازی و مزاحش زیاده شود و هر که
با منافقان

با منافقان نشیند غیبت و بهتانش زیاده شود و هر که با مفتیان نشیند
دلیری او بر گناه زیاده شود و موجب تاخیر توبه او شود و هر که با عالمان نشیند
ادب و مقدار وی زیاده شود و طاعت وی قبول گردد و در حکایت آمده
بود بزرگان گفته اند که در سه جایگاه خفتن مکروه بود در مجلس علم و از
پس نماز بامداد و از نماز خفتن و در سه جایگاه نهی است خندیدن از پس جنازه
و مجلس علم و در گورستان و در حکایت فرموده که نگه کردن در سه چیز عبادتست
اول در قرآن دوم در مسجد سیم در روی عالمان و در روی پدر و مادر
نگریستن مردی گفت اگر عوام دنیا همه بنده حق باشند من بنده بودن
ایشان را قبول ندارم زیرا چه تقیه بود اکنون ای عاقل نظر کن که مردی بنده
خدای بود و عوام را به بندگی نمی پذیرد چه بار عالم جل جلاله ایشان را گرامی میدارد
در خبر است که رسول صلعم گفت که هر که عالمی را زیارت کند چنان بود که مرا زیارت
کرده که العلماء ورثة الانبیاء و واجبست که همه کس بقدر ما یحتاج از
علم بیاموزد   در اخلاص و ترک ریا قال الله تعالی الا لله
الدین الخالص حاتم طائی روایت کند رسول صلعم فرمود که چون روز قیامت
باشد خدای تعالی فرمان دهد که قومی را به بهشت برند و قومی را بدوزخ چون
ایشان برسند نظر در قصرهای بهشت کنند و گونا گون کرامتها ببینند
از حق تعالی ندا آید که ایشان را باز آرید و باز گردانید و بدوزخ برید که ایشان را

در بهشت نصیب نیست باز کرده عبرت تمام که خلق اولین و آخرین را بوده
باشد ایشان که ندای الهی آید [illegible] فرستد [illegible]
کرده‌اید روز قیامت ندا آید که شما گناه بزرگ کرده‌اید عیب خود پنهان کردید
و عیب مسلمانان را آشکارا کردید و در دوزخ را باز دیدید و فرمان علما
نبردید اکنون ماوای شما دوزخ است بچشانم شما را عذاب سخت و در خبر است
که رسول علیه السلام فرمود که می‌ترسم از امتان خود لیکن از شرک کوچک که آن بدترین
گناه است گفتند یا رسول الله شرک کوچک کدام است گفت ریا که مردان [illegible]
حضرت جل جلاله ندا کند که شما را از رحمت من هیچ نصیبی نیست و خلق آخر
الزمان بیشتر ازین قوم باشند امیرالمؤمنین رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام
فرمود بسیاری از روزه داران که بجز گرسنگی و تشنگی ایشان را فایده نبود
و بسا شب نماز کنان که ایشان را بجز بیخوابی بهره نباشد زیرا که ریا بود و حق
جل جلاله طاعت ریا قبول نکند و نپذیرد و بعضی علما گفته‌اند که مثل کسی
که طاعت و عبادت بریا کند همچنان باشد که کیسه پر از ریگ دارد
و در بازار رود و مردمان گویند که این چیست او گوید که این زر است
و چون بدانند که فلوس است افسوس کنند و آن ریگ برای هیچ کار
نیاید و طاعت ریا همان مثل دارد و در خبر است که رسول علیه السلام فرمود که کرام
الکاتبین بکردار بندگان گواه باشند چون بنده طاعت با ایمان آراسته

ادره

بر روزه و نماز و زکوة و حج باشد فرشتگان این طاعت را عظیم دانند و تعظیم
میبرند تا آنجا که خدای تعالی امر کرده است پس حق تعالی گوید که ای فرشتگان باز
گردید و این عمل و طاعت بروی زنید که من آگاه‌ام که نهان و آشکارا را
میدانم و میبینم که در این طاعت ایشان اخلاص نیست مقبول نه آنکه
رسول علیه السلام فرمود که پرستید حق تعالی را و طاعت وی با خلاص کنید که طاعت
بریا خداوند ترا بدوزخ برد و همچنین کرام الکاتبین طاعتی که با اخلاص
بود بردارند و میبرند تا آنجا که خداوند حکم کرده است پس ندا آید که نام بنده
من در علیین بنویسید که این عمل بنده با اخلاص بوده است و برضای من
کرده و هر طاعتی که ریا در او بود اگرچه ریا قلیل است اصلا قبول نبود قوله تعالی
وان تک حسنة یضاعفها و در خبر است که رسول علیه السلام علی را چهار
وصیت کرد اول فرمان حق تعالی بردن چنانکه فرموده است دوم طلب کردن
برضای حق تعالی سیم قوت حاصل کردن از حلال چهارم سلام [illegible]
کردن که طاعت چهل ساله را ضبط میکند امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه روایت کند
که رسول علیه السلام فرمود که چون روز قیامت بود قاضی خدای تعالی بود خلق اولین
و آخرین جمع کنند و چند گروه را پیش از همه گروه حساب کنند اول
قرآن خوانان را بیاورند و از حق تعالی ندا آید که ای قرآن خوانان بدان
قرآن که یاد و شنیدید چه عمل کردید گویند الهی شب و روز قرآن
خواندیم و تکرار آن کردیم از حق ندا آید که مراد شما آن بود که مردمان

گویند عالمان مردم قرآن خوان است آنچه مراد شما بود یافتید در دنیا و غازیان
بیارند که در غزا کشته شوند از حق ندا آید که تو چه کشته شدی گویند
الهی از بهر رضای تو بغزای کافران رفتیم و کشته شدیم از خداوند ندا
آید که دروغ میگوئید مراد شما مردی و دلیری و پهلوانی بود پس آنچه مراد شما
بود یافتید در دنیا پس توانگران را بیارند و از حق ندا آید که چکردید با آن
بدان مال که بشما دادم گویند که مسکینان بنواختیم و ایشان را طعام دادیم
ندا آید که مراد شما از اینها آن بود که گویند شما مردمان سخی و کریم اید
آنچه مراد شما بود یافتید در دنیا و چون طلب نیکنامی دنیا کردید امروز از ثواب آخرت
محرومید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که این گروه که ذکر کرده شد بدوزخ برند پس بر شما
باد که اعمال طاعت باخلاص کنید و ریا برای خلق مکنید تا رنج شما هباء منثورا نشود
در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم و امیر المؤمنین علی در مسجد نشسته بودند شخصی بیامد
و دو رکعت نماز بگذارد در رکوع و سجود شرایط تمام بجای آورد و بیرون رفت
پس مردی دیگر بیامد و دو رکعت نماز گذارد بسرعت از نماز تمام [illegible]
و بیرون رفت پس امیر المؤمنین گفت یا رسول الله این مرد اولین نماز نیکو کرد و این مرد
آخرین را رسول علیه السلام گفت مرد اولین که نماز کرد نا مقبول است و نماز مرد آخرین مقبول
است نزد خدای تعالی گفت صدق یا رسول الله چون است رسول صلعم فرمود این مرد
اولین برای ما کرد و این مرد آخرین برای خدا کرد عبد الله عباس رضی الله عنه روایت کند
از رسول علیه السلام که چون سبحانه و تعالی بهشت را بیافرید فرمان داد که سخن بگو بهشت
گفت

گفت که من حرامم بر ظالمان و کافران و بخیلان و منافقان و دروغ گویان
و دیگران اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
شیخ جنید رحمه الله گفت من اخلاص را از مزینی آموختم که مجاور کعبه بودم و
موی سرم دراز شده بود مزینی که موی سر دنیاداران را میتراشید پیش وی
رفتم و گفتم از برای خدا موی سرم را بتراش مزینی آن شخص را رها کرد و موی
سر من بتراشید من نیت کردم که امروز هر چه مرا فتوح افتد بوی دهم ناگاه
مردی را دیدم پیش من آمد و صره دینار پیش من نهاد و برفت چون باز
کردم یا نقد صد دینار بود این کس که سرم تراشیده بود بوی دادم گفت شرم
نداری که تو گفتی از بهر خدا سرم بتراش اکنون این زر جهت کرد میدهی
چون از بهر خدا گفتی من هیچ نستانم شیخ ابو بکر واسطی رحمه گفت طاعت
بی اخلاص همچو آبگینه باشد که زود شکسته شود و باطل گردد ابو القاسم
نصرآبادی گفت طاعت باخلاص آن بود که قصد بنده در آن بجز رضای خداوند
نبود شیخ شبلی رحمه الله روایت کند که گفت روزی بدیه میرفتم جوانی را دیدم
جامه کهنه پوشیده و عصا در دست میرفت من نیز در عقب وی برفتم تا کوهی
پدید آمد جوان بانگشت اشارت کرد کوه از میان به دو نیم شد جوان در
رفت کوه بهم آمد تعجب بماندم و تفکر میکردم آوازی آواز داد که یا شبلی
تفکر چیست گفتم این جوان را مرتبت چیست از آن ندا آمد که نیت
درست و طاعت باخلاص آورده است که شیخ بغدادی رحمه الله گفت

مردی برخواست وگفت ای جلیسان شما حاجتی دارم کیست که روا کند گفتند
چه حاجت داری گفت هزار درم میخواهم کسی جواب نگفت چون بخانه
آمد مردی بود در محله خانه ندی گفت در خواستم دو هزار درم بر گرفتم نگفتم
ایشان را امروز سؤال کردی و کسی چیزی نداد بگیر این هزار درم بشرط آنکه با
کسی نگوئی فاکر بگوئی باز ستانم گفت این شرط پذیرفتم روز دیگر مجلس
رفتم برخواست گفت ای مجلسیان دیروز از شما هزار درم خواستم هیچ
کس جواب نداد یکی از دوستان من آن هزار درم بمن داد و لیکن
گفت اگر بگویم که چه کس بود چه زیان و چه ضرر بمن رسد که صد هزار رحمت
بوی باد محمد گفت من سخن او شنو را امد که حال مرا فاش کرد و من آن
زر را برای آن داده بودم که کس نداند برخواستم و پیش وی رفتم و دامنش را
گرفتم و گفتم زینهار این زر را از پدرم در ربوده بودم و بشما دادم اکنون
تو بگفتی و پدرم دانست و زر را میخواهد باز ده گفت صبر کن تا بخانه روم
بعد هم گفتم لا والله تو را نگذارم تا زر ندهی پس کس بخانه فرستاد و آن
زر را بیاورد و بمن داد پس او چون بخانه رفت من زر را برگرفتم و بدر خانه
وی رفتم و در زدم گفتند کیست گفتم منم عمر گفت ای بحرمت چیزی دیگر
مانده است که بستانی گفتم در را باز کن در را باز کرد رفتم و گفتم ای مرد
میان من و تو شرطی رفته بود که بکس نگوئی چون تو بگفتی من نیز زر
بهانه زر باز گرفتم اکنون بدانکه این زر از من هبه ست نه از پدرم بستان
بشرط آنکه دیگر باره بکسی نگوئی قبول کرد و من زر بدو دادم و بیرون

آمدم

آمد بجوار آن مجلس بگفت مردان دین و خداوندان یقین چنین بوده‌اند والله
اعلم بالصواب

فی ذکر الموت وشدته

قال الله تعالی وجاءت
سکرة الموت بالحق انس بن مالک روایت کند که رسول ع فرمود که بنده
در حال مرگ جان کندن بود اعضاها با یکدیگر سلام کنند و یکدیگر را وداع
کنند که از یکدیگر جدا خواهیم شدن و در خاک تیره بخواهیم پوسید و نیز روایت
کنند که رسول ع فرمود که مرگ مؤمن و دشواریش چندان بود که کسی سه بار
شمشیر بروی زنند اکنون رسول ع فرمود لو یعلم البهائم من الموت ما
یعلم ابن آدم ما اکلتم لحما سمینا یعنی اگر بهایم آنقدر از مرگ دانستندی
که آدم میداند هرگز گوشت فربه نخوردی و نیز روایت کنند که رسول ع فرمود
که مرگ را بسیار یاد کنید که هیچ بنده نباشد که مرگ را یاد کند الا که
زندگانی بروی تلخ شود و دلش از دنیا سرد شود شیخ سفیان
ثوری روایت کند که هر وقت که مرگ را یاد کردم تا چند روز هیچ کس
از صحبتم منفعت [illegible] آورده‌اند هر آنکس که مرگ را یاد کند بسه
چیز وی را کرامت کنند اول بزودی وی را توبه کرامت کنند دوم آنکه
دلش بقناعت راضی شود سیم حرص عبادت او زیاده شود و هر که از یاد مرگ
غافل شود او را سه چیز عقوبت کنند اول تاخیر توبه دوم آنکه بقناعت رضا
ندهد سیم آنکه بعبادت اشتغال ننماید حکایت آورده‌اند که

زنی بود حامله وضع حمل شد مزدور خود را گفت برو آتش بیاور مزدور
از خانه بیرون آمد مردی را دید بر در خانه نشسته از مزدور پرسید که این
زن چه زاییده است گفت دختر گفت این دختر زنی بود زانیه که بسیار
مردم با وی جماع کنند و آخر زن تو شود و مرگش عنکبوت بود آن مزدور ترسناک
شد و فرصت جست و کارد برگرفت و شکم دختر را بشکافت و در کشتی نشست
دیگر بخت مادر دختر بجز بافت مردم را بخواند و شکم دختر را دوخت و زخم
کارد سلیم دختر نیک شد و چون بزرگ شد بغایت صاحب جمال بود و لیکن
مفسده بود و فساد وی ظاهر شد وی را از شهر بیرون کردند و در کشتی نشست
و در ساحل بحر افتاد و بشهری رسید و مفسدی میکرد و آن مزدور هم در آن
شهر بود و مال بسیار جمع کرده بود و بازرگانی میکرد و خواست که زنی بخواهد
زن را بدید بر وی عاشق شد وی را بخواست و مدتی با همدیگر بودند و زن
مستوره شد روزی هر دو در نشسته بودند و سرگذشت خویش میگفتند
مرد گفت در فلان شهر بودم و مزدور زنی بودم و قصه چنانکه بود با وی
بگفت زن گفت آن دختر راست گفتی من آن دخترم با او شکم با وی نمود گفت
گفت از قضا نتوان گریخت اکنون بدانکه مرگ تو به عنکبوت خواهد بود
مرد بازن جوانی بود چنانکه کوشک عظیم از بهر وی بساخت و زن را
آنجا بود روزی با شوهر خود نشسته بود نظر کرد عنکبوتی را دید که بر دیوار

از

میرفت مرد گفت ای زن مرگ تو بدین خواهد بود گفت پیش از آنکه وی
مرا بکشد من وی را بکشم پس برخواست تا بکشد پای در از بنشد و او را
بجنبانید بیفتاد و انگشت پای وی را بگزید و سیاه شد و بدان بمرد
و دلیل بر قول حق ز زخم و لو کنتم فی بروج مشیدة فاعتبروا یا اولی
الابصار   فی ذکر موت الصالحین قال الله تعالی الذین
تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا
الجنة بما کنتم تعملون آنها که در دنیا طاعت حق کرده باشند
و بر رسول ایمان آورده و در ایمان صادق بوده و بر طریق علی و آل او
بوده در وقت مرگ فرشتگان بیایند و وی را بشارت دهند که لا
تخافوا و لا تحزنوا بدانکه این بشارت بوقت مرگ جز مرا بود و مختار
و مخلصان را و تا یاران اولیاء را و عالمان را پس هر که بشارت
دارد باید که از خواب غفلت بیدار شود و دنیا را بقناعت بسر آورد
در کار دین تعجیل کند و از بهر تعیینها بپرهیزد انس مالک روایت کند
که رسول ع فرمود الموت راحة المؤمن ذو النون مصری را گفتند چه
آرزو داری گفت آنکه پیش از مرگ او را بشناسم اگر چه لحظه باشد
نقل است که چون شیخ سهل ابن عبدالله بصری وفات یافت جنازه وی را
شخصی بدید در حال ایمان آورد و مسلمان شد از وی پرسیدند که
چه حال بود گفت چون جنازه شیخ را برداشتند فرشتگان آسمان میباریدند

دخود را بر جنازه شیخ بمالید تو فیق الهی بر رسید و ایمان روزی کرد وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب نقل است درویشی نزد شیخ سهل عبدالله رفت و گفت یا شیخ هیچ جای پاک هست که در آنجا بتوان مرد گفت آنجا که چشمه پاک است درویش آنجا رفت و وضو تازه کرد و چند رکعت نماز بگذارد و بخفت و دست و پا دراز کرد و جان بحق تسلیم کرد نقل است که شیخ سهل اصفهانی را محتضر شد گفت شما پندارید که من چنان میرم که چون دیگران بیمار شوند و دیگران بانگ کنند بلکه چند با علی کوییم بیک دار پای رافتم و بمیرم چند روز برآمد در راهی میرفت ناگاه گفت لبیک و از پای در افتاد و جان بحق تسلیم کرد الهی ما را توفیق رفیق گردان والله اعلم بالصواب

فی عذاب القبر قال الله تعالی ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون امیرالمومنین علی روایت کند که رسول علیه السلام فرمود که گور اولین منزل آخرت و کسی که از گور آسان برست بعد از گور آسانتر بود انس ابن مالک روایت کند که روزی یکی از انصاریان وفات یافته بود جماعت اصحاب رسول علیه السلام در خدمت رسول برفتیم تا بروی نماز گذاریم چون از نماز فارغ شدیم هنوز لحد تمام بدید نیامده بود که حضرت رسول علیه السلام بنشست ما نیز بنشستیم در حضرت او رسول ساعتی بگرفت و فرو رفت پس سر برداشت و گفت نعوذ بالله من عذاب القبر فرمود از عذاب قبر فریاد خواهید از عذاب قبر پس گفت چون بنده مومن در سکرات موت افتد فرشتگان رحمت بیایند پیش وی روی بدیشان نهند

آن

چون ماه شب چهارده و چون آفتاب تابان و کفن و حنوطی آورده باشند پس ملک الموت بیاید و بنشیند بالین وی بنشیند و بجان گوید ای جان پاک و پاکیزه بیرون آی در رحمت و کرامت خدا که رسول علیه السلام فرمود که جان از اندام بیرون شود در رحمت خدای همچون قطرات آب که از سنگ بیرون آید فرشتگان در ساعت آنجا از ملک الموت بستانند و در آن کفن و حنوط پیچند و از آنجا بوی خوش آید همچون بوی مشک و جان آن مومن را بعزت زتن عرش ببرند و نیکوترین نام او را بخوانند و بهر آسمان برسند در آسمان گشوده شود و فرشتگان باستقبال جان مومن آیند و آنجا را ببرند تا آسمان از حق ندا آید که نام وی در علیین بنویسید و روح وی را در زمین برید تا با جسد آید و دو ملک آیند بگور وی و گویند من ربک و ما دینک و ما امامک گوید الله ربی و محمد نبی و الاسلام دینی و علی امامی و الکعبه قبلتی والقرآن کتابی چون بنده این گوید از حق تعالی ندا آید که او را است گوید او را لباس بهشت در پوشانید و دری از بهشت در قبر وی بگشایند انگه رسول علیه السلام گفت که گور مومن چندان فراخ شود که تا چشم کار کند پس رسول علیه السلام فرمود که چون بنده کافر بدم سکرات موت رسد همچنانه دیگر فرشتگان عذاب را بفرستند سیاه روی و ازرق چشم با ایشان پلاسهای آتشین باشد که از دوزخ آورده باشند بیایند و بنشینند

چندانکه چشم کار کند انگه ملک الموت اید و گوید ای جان پلید و گنده بیرون
بیرون ای الی سخط ولعن ان جان کافر را بیرون کشد و رگهای وی پاره پاره
شود از سختی کشیدن جان پس فرشتگان عذاب بیایند وان جان را از دست
ملک الموت بستانند و در پلاسهای اتشین بپیچند و بوی کند از ان جان
پیدا شود چنانکه همه فرشتگان در رنج باشند و زشت ترین نام او را
بخوانند و بهر اسمانیکه برسند در اسمان را بروی وی ببندند انگه رسول
این ایه برخواند که لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون
الجنة انگه از حق ندا اید که نام وی در سجین نویسید انگه رسول این ایه
خواند ومن یشرک بالله فکانما خر من السماء فتخطفه
الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق انگه جان را بتن وی باز دهند
که منکر و نکیر بیایند و گویند من ربک و ما دینک لال اخرو وی گنگ و
لال شود و هیچ نتوان گفتن پس منادی ندا کند که ویرا از اتش اتشین در
پوشید و دری از دوزخ بر قبر وی بگشایید تا گرمی و سموم دوزخ بر
وی رسد و گور وی تنگ شود تا پهلوهای او بیکدیگر بگذرد و در عذاب
و محنت مبتلا باشد تا روز قیامت شریف ابو الرکات گفت هر کسی خواهد
که از عذاب گور ایمن باشد چهار چیز بجای اورد و از چهار چیز دور باشد اول
رعایت وقت نماز پیوسته بجماعت نگاه دارد دوم صدقات دهد سیم قران
خواند چهارم ذکر بسیار گوید وان چهار که از وی پرهیزد اول دروغ گفتن
دوم

دوم سخن چینی کردن سیم از بول و نجاست پرهیز کردن چهارم ظلم ناکردن
رسول فرموده که هرکه یاد حق بسیار کند گور وی روضه شود از روضهای بهشت
و هرکه از یاد حق غافل بود در قبر وی حفره بود از حفرهای دوزخ عبد الحمید
روایت کند که من عبد الله ثقفی بودم وقتی نزد وی امدند و گفتند
ما بحج میرفتیم چون بفلان جایگاه رسیدیم انجا مردی دیدیم بیمار گشته
بود اکنون پیش تو امدیم تا چه فرمایید گفت روید ویرا در گوری نکنید
گورها زنی کنید که وی خیانت کرده است واگر جمله زمین بکنید پر مار
و کژدم بود برفتند و چنین کردند چون باز امدند از اهل وی پرسیدند
که شوهر تو چه عمل داشت گفتند گندم خرید و فروخت کردی و بجای گندم
جو ناک دیگر در گندم کردی و فروختی ابن عباس روایت کند که مردی
بود در مدینه خواهر وی وفات یافت ویرا دفن کردند چون بخانه امدند از
فراق خواهر طاقت نداشت برفت و سر گور ویرا باز کرد تا خواهر را ببیند
چون لحد باز کرد قبر ویرا پر اتش دید بترسید و خشت باز کرد و بر جای
خود نهاد و برامد و خاک بر قبر ریخت و چون بخانه امد مادر خویش را پرسید
که خواهرم در زندگی چه طریق داشتی گفت نماز تقصیر کردی و اگر
کردی بیوقت کردی و شب در خانه همسایه رفتی و گوش نهادی تا ایشان
چه میگویند و بیامد و باز گفتی اری عذاب قبر از این بوده است در خبر است
که هر کسی که در شب اینه در خاک رود حق تعالی عذاب قبر از وی بردارد والسلام

حکایت چنین اورده اند که روزی عیسی ع بدهی ویرانی بگذشت
از دهای بنی اسرائیل که خدا دیده ویران گشته بود انجا که در او نشسته
بودند و ترا آبادان [illegible] خداوند فرمانداد تا اخرابه جواب داد
و گفت رفتند و مردند و کوشه هرگز نبودند عیسی ع از انجا گذشت قبری بر سر
راه جدا از قبرهای دیگر دید عیسی ع گفت بار خدایا فرمانده صاحب این قبر را
تا با من سخن گوید خدا تعالی فرمانداد دستی بی کف و قدمی بی ساق از ان
قبر بیرون امد گفت ای پیغمبر خدا چه پرسی ما جواب دهم عیسی ع گفت ابتدا مها
دیگر گو گفت [illegible] اگر امروز چهل سال است که مرده ام در این ساعت خلاف
امد که عیسی پیغمبر را جواب دهم گفتم جانم را بانی مغفرت که طاقت جان
کندن ندارم عیسی ع فرمود که در دنیا چه کار میکردی گفت مرد حمال بودم
روزی پشته هیزم از انکسی برگرفتم و با وی ببردم خلالی از ان هیزم
برگرفتم و بشکستم و در دندان کردم و بیندا اختم چون از دنیا رفتم
حق سبحانه و تعالی بسبب همان خلالی چهل سال است که مرا عذاب میکند
و اهل قبرستان ملامتم میکنند عیسی ع دعا کرد حق سبحانه و تعالی او را آزاد
کرد رسول ع فرموده هر که بگورستان بگذرد و از بهر ایشان دعا نکند هر انه
خود خیانت کرده باشد و هم با ایشان اورده که عیسی ع بر شی
شام گذر کرد و بگورستان رسید قبری را دید که دود سیاه از انجا بیرون
می اید دو رکعت نماز بگذارد و گفت الهی صاحب این قبر را فرمانده

تا زنده شود

تا زنده شود پس چون فرمانداد تا انقبر شکافته شد زنی از ان قبر برآمد
از سرتا پایش آتش گرفته بود عیسی ع از هیبت آن بترسید و در سجود
افتاد پس ندا امد که ای پیغمبر خدا بپرس هرچه میخواهی بپرسید جواب
داد که یا عیسی ع زنی بوده ام از بنی اسرائیل روزه دار و نماز گذار و مستوره
چنانکه در بنی اسرائیل هم چون من زنی دیگر نبود پس گفت چه گرفتاری
گفت روزی شوهر من در خانه من گرسنه بود روزی چیزی بزبان اورده بود
و من او را ریسمان در گردن کردم و در خانه را استوار کردم و وی را گرسنه بازداد
و وی را بدر افکندم و چون از دنیا رحلت نمودم فرمان امد که این زن را بگیرید
و مانند قبر وی آتش زنند که این خافل است و افریده خدا را کشته است
یا پیغمبر خدا امروز هشتاد سال است که اندر
آتش گرفتارم اکنون زنهار مرا از خدا بخواه عیسی ع زار زار
بگریست گفت سبحانا اگر چون خشم کنی حاکمی و چون رحمت کنی
تو ارحم الراحمین الهی وی را عفو کن خدای عز و جل دعای وی را اجابت
کرد و زن را بیامرزید و عفو فرمود والحمد لله علی کل حال

در هول قیامت قال الله تعالی یا ایها الناس
اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم در خبرست
که چون رسول ع فرمود که چون روز قیامت شود دوست دوست خود را
یاد کند اول نزدیک ترازو آیند تا بدانند که سنگینی بار دست

با سنگ بار دوم آنکه نامها چون آن آید تا پیدا شد که نامه وی بدست راست
دهند یا بدست چپ سیم در آن وقت کدام گروه پدید آید و گوید من کلام
بران بندگان که بر خدا عز و جل شرک آورده اند و بر آنکه که بروز قیامت
ایمان نداشته باشند حق سبحانه فرمان دهد آن گروه را تا ایشان را چند
و به دوزخ برد آنکه رسول گفت که صراط بر سر دوزخ کشیده است باریکتر از
موی و تیزتر از شمشیر و مردمان برسرش بگذرند بعضی افتند و خیزند و بعضی در دوزخ
افتند چون باران که از آسمان بزمین آید و دلیل این قول خدا ست و ان
منکم الا واردها ابوسعید خدری روایت کند که رسول م فرمود که مؤمنی
زمین کسی که از صراط بگذرند امتان من باشند و فرشتگان بر صراط ایستاده
باشند و از بهر امتان من دعا کنند که الهی صراط باریک را بر ایشان [illegible]
فراخ گردان چون پیغمبر و امتان وی بگذرند از صراط در آن وقت گویند
یارب دلداران و پدران و مادران ما کجا یند از بهر ایشان دعا و زاری کنند
سعید [illegible] روایت کند که از حذیفه [illegible] پرسیدند که وصف قیامت
بگو گفت صفت قیامت عظیم تر از آنست که بتوان گفت و لیکن شمه بگویم صراط
بر سر دوزخ کشیده است و سه هزار ساله راهست هزار سال بالا و هزار سال
هموار و هزار سال نشیب و صراط از هفت جا پرسند اگر ایمان داشته
باشند و با خلاص و ریا و شرک و حج بجا آورده باشند نجات یابد و اگر نه در
دوزخ افتد و در چهار جایگاه از روزه رمضان پرسند اگر جواب

رفتی

شرطش بجای آورده باشد نجات یابد و اگر نه در دوزخ افتد جدا که
صراط حق است و ایمان بدان واجب است هر که ایمان ندارد ملحد و کافر است
و نیز روایت کنند که رسول فرمود که در کلام مجید حق سبحانه و تعالی میفرماید که
یوم تبدل الارض غیر الارض چون خداوند این زمین را بدل کند
خلقان کجا باشند گفت بر صراط و بروایتی دیگر چنانکه زمین را بدل کند خلقان
مرده باشند و بروایتی دیگر آنست که اسرافیل خواهد که صور را فرو دمد فرمان
دهد تا این زمین را بردارند و زمینی سفید بگسترانند و از زمین از روی
و آهن بوده و آفتاب را قوت دهد چنانکه از تابش آفتاب زمین [illegible] باشد و [illegible] از
از روز پنجاه هزار سال باشد قوله تعالی مقداره خمسین الف سنة
ابو حنیفه روایت کند که رسول م فرمود که حق سبحانه و تعالی تا آسمانها و زمینها
بیافرید صور به اسرافیل داده است و در دهن گرفته است منتظر فرمان است تا کی
فرمان آید که در دمد و گر بر که صور بدمد خلایق آسمان و زمین و جانوران
باشد حق سبحانه و تعالی فرمان دهد که بدمد چون اول بار بدمد هر چه در آسمان
و زمین باشند مدهوش شوند و متحیر گردند و لرزه در زمین افتد جوانان
پیر شوند و زنان حامله بار بنهند از ترس و هول و مردم چون مستان
باشند پس از رب العزة فرمان رسد که دوم بار صور را بدمد چنانکه حق سبحانه و تعالی
فرمود و نفخ فی الصور هر چه در آسمان و زمین باشند مرده شوند الا
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت پس حق سبحانه و تعالی [illegible]

که مانده است از خلقان ملک الموت گوید الهی تو عالمی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و این بندهٔ ضعیف فرمان اید که ملک الموت تو نیز بمیر که قوله تعالی
ثبت که کل نفس ذائقة الموت پس ملک الموت میان بهشت و دوزخ
اید و جان میدهد چنانکه بانگ کند که اگر خلق اولین و اخرین زنده بودندی
از هیبت بانگ او مرده گشتندی پس گوید که اگر دانستمی که جان دادن چه
سختیست در وقت جان ستاندن مؤمنان از مشفق بودمی این بگوید و بمیرد
و هیچکس از مخلوقات زنده نماند از حق تعالی ندا اید که کجا اند پادشاهان دنیا
داران و فرعونیان و جباران که دعوی ملک و مال میکردند که لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار پس خداوند فرمان دهد ابر را تا که بیارد چهل
شبانه روز چون باران بیارد تا از سر کوهها ده گز اب بگذرد انگه
بفرمان خدای عز و جل اسرافیل زنده شود و جمله خلایق سر بر ارند از قبرها رسول
فرمود که اول کسیکه سر از قبر بردارد منم چون برخیزم جبرئیل و میکائیل را
پیش ایستاده و براق و حله اورده و گویم یا جبرئیل ما هذا الیوم گوید
یوم الحاقة و یوم القارعة انگه رسول گوید یا جبرئیل امتان من کجا اند
گوید هر کسی بقدر گناه خود در عرق افتاده اند پس رسول خدا خلایق را بیند
سر برهنه در یک جا و ایشان هفتاد سال بدارند و نگر بیند تا از جان
که هلاک نماند و افتاب بر سر ایشان بدارند بقدر یک میل عرق ایشان را
بجوشد و بعضی را عرق باشد در روز قیامت کسی باشد تا سینه و کسی تا بگردن

دیگری

و کسی بقدر گناه در عرق باشند قیامت را هول عظیم باشد چنانکه ملائکه
مقرب و پیغمبران مرسل از هول قیامت ترسیده اند بشفاعت هیچکس نخواهد رسید
عبدالله عباس روایت کند که رسول صلعم فرمود که هر پیغمبر را دعایی بود در دنیا که
من شفاعت خود نگاه داشته ام تا روز قیامت از بهر امتان خویش بخواهم
رسول صلعم فرمود که روز قیامت از صعوبت و جمله خلایق درمانده باشند
در عرصات خلایق قصد ادم صفی کنند چون پیش وی بیایند و گویند یا ابا البشر
شفاعتی در کار ما کن ادم گوید من بجرم خود درمانده ام که من خطایی کرده ام
مرا از سبب آن از بهشت بیرون کردند و لیکن شما را دلالت کنم بپیغمبری که بوده
که اولین پیغمبر است یعنی نوح نبی علیه السلام پس ایشان پیش نوح روند گویند ای نوح ما را
شفاعت کن گوید من بحال خود درمانده ام که من در دنیا دعا کردم و همه
من خلق را هلاکت کردم بطوفان و لیکن شما را پیش ابراهیم عم باید رفت که
او خلیل خداست پس ایشان پیش ابراهیم ایند و گویند یا خلیل خدا ما را شفاعت
کن جواب دهد که من نیز درمانده ام که در دنیا سه سخن گفته ام از ان خلاف دارم
رسول گفت که یکی از ان سه سخن انجا است که روز عید کافران بود و را گفتند
تو نیز با ما بیا گفت من بیمارم چون ایشان برفتند او در بتخانه رفت
و بتان را بشکست و تیشه در گردن بت بزرگ نهاد چون کافران
بیامدند گفتند این را که کرده است ابراهیم گفت این را بت بزرگ
کرده است سیم انکه ساره زن وی بود کافران از وی بگرفتند

گفت خدا در حق اوست آنکه ابراهیم گوید شما را دلالت بر موسی کنم که او
کلیم است ایشان پیش موسی آیند گویند یا پیغمبر خدا ما را شفاعت کن
گوید من نیز در حال خود در مانده هستم و بغم خویش مانده‌ام و پروای
دیگر ندارم ولیکن بدانید که کسی بضاعتی زکیه دارد و مهر بر سرش
نهاده تا مادام که مهر بر ندارد بدان بضاعت نرسید شما بطلب
مصطفی صلعم باید رفت که او خاتم انبیاست و کلید همه مشکلهاست و خدای
عز و جل گناهان اولین و آخرین او را در گذرانیده است آنگاه ایشان پیش رسول
روند رسول گوید مرا که پیش من آمدید و گویید اینکه این کار کار منست
روی این کار رفت آنگاه رسول گفت در سجده روم و خداوند را ثنا گویم که هیچ
کس از مخلوقات نگفته باشد پس از حق ندا آید که سر بردار که مقصود تو دادیم
شفاعت کن که قبول است پس سر بردارم و شفاعت کنم هر کسی را که در گفتن
کلمه لا اله الا الله یک مثقال ذره اخلاص بوده باشد و پس از خداوندا
خواهم در حق است که خدا فرمان دهد بدوزخ که زفره بدمد که از هول
آن زفره همه پیغمبران و صدیقان بروی در افتند گویند الهی هیچ
چیز نخواهیم الا آنکه ما را از شر آتش نگاه داری مگر ابراهیم که فرزند
خود اسمعیل را فراموش کند پس فرمان آید که ترازو بیاورند چنانچه
در کلام مجید میفرماید ونضع الموازین بالقسط لیوم القیمة
فلا تظلم نفس شیئا چون ترازو بیاورند جمله خلایق متحیر مانند
لبه زبانه

از زبانه یکی که ترازو را باشد و ترازو دو کفه دارد یکی از نور و یکی از ظلمت
که صفت رحمت و غضب است در سایه عرش که بنهند در روی کنجد و درازی وی
چندان باشد که از مشرق تا مغرب از قائم عرش درآویخته باشد روایت کند عبدالله
ابن عباس از رسول صلعم فرمود که روز قیامت خلایق بر پنج گروه باشند و گروهی را
ایشان حساب کنند و ثواب و عقاب ایشانرا بدیشان نمایند و در آن روز
یقین بباید دانست که اگر طاعت داری ثواب یابی و اگر گناه داری عقاب
هر آنکسی که در روز قیامت از گناه سنگین بار باشد کسی بفریاد او نرسد

فی صفت النار قال الله تعالی وان جهنم لموعدهم اجمعین
قال النبی صلی الله علیه و آله اوقد علی النار الف سنة حتی احمرت

امیرالمومنین علی علیه الصلوة والسلام روایت که رسول صلعم فرمود که خداوند دوزخ
را بیافرید و فرمان داد که سه هزار سال می افروختند تا سفید گشت و
سه هزار سال بر افروختند تا سیاه گشت و چون شب تاریک شد و سه
هزار سال بر افروختند تا سرخ شد ابن عباس روایت کند که رسول صلعم فرمود
که در دوزخ مارهاست چون گردن شتر و کژدمهاست که هر یک چون
شتری چون یکی را بزنند تا چهل سال درد کنند و فریاد و ناله کنند رسول
فرمود که حق سبحانه و تعالی دوزخ را بیافرید سلاسل کنند ابن مسعود
روایت کند که حضرت رسول صلعم فرمود که آتش دنیا جزو یکی از هفتاد جزو
آتش دوزخ است هفتاد بار با آتش سرد شسته شده است روایت عبدالله عباس

کنند که رسول علیه السلام فرمود که اهل دوزخ مالک را بانگ کنند وی جواب ایشان ندهد
تا چهل سال بعد از چهل سال جواب ایشان دهد گوید ای بدبختان شما آیند در
دوزخ خواهید بودن اگر از دوزخ ندا آید که دعا و زاری کنید گویند ربنا
اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون یعنی الهی ما را ازینجا بیرون بر اگر
دیگر باره بر سر گناه رویم ظلم کرده باشیم جواب ایشان نیاید بمقدار دوباره روزگار
دنیا آنگه جواب ایشان دهد که قال اخسؤا فیها ولا تکلمون چون این جواب
بشنوند نا امید شوند و بانگ و نوحه زنند بعد از آن بیکدیگر گویند
بیایید تا صبر کنیم شاید فرجی یابیم چنانکه رسول علیه السلام فرمود که الصبر
مفتاح الفرج هزار سال صبر کنند فایده ندهد گویند سواء علینا اجزعنا
ام صبرنا ما لنا من محیص اکنون بیایید تا بیاییم مار شکاری که ما هم جفت
پس هزار سال بخدا عز و جل فریاد و زاری کنند تا خداوند باران فرستد
تا مگر گرما و تشنگی ایشان کمتر شود و چون هزار سال فریاد کنند حق تعالی فرمان
دهد تا ابر سفیدی پدید آید ایشان پندارند که برف خواهد بارید حق تعالی
فرمان دهد که کژدم ببارد و مار و هر ماری هم چون گردن شتری که ایشان را
بگزند تا مدت هزار سال از آن درد نرود پس هزار سال دیگر گریه و زاری
کنند و از حق تعالی باران خواهند و ابر سیاهی پدید آید گویند باران خواهد
آمد حق تعالی دیگر فرمان دهد تا کژدم بر ایشان ببارد و هر یک چون شتری
و هر روز عذاب ایشان بیش شود و قال الله تعالی زدناهم عذابا فوق العذاب

بما کانوا یفسدون پس هر که را یقین درست بود بداند که برای جمله است
در طاعت و عبادت جهد کند و بر محنت ابتلا صبر کند و از معاصی دور
باشد و از شهوتها و شهوتها از خود دور دارد که بهشت را به رنج و مشقت توان
یافت که دانسته بیلی حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات و اگر دوزخ خواهی آسان توان
یافت تا هر کسی هر کدام است میلش بکجاست عکرمه گوید که دوزخ را هفت
در است و هر دری هفتاد هزار سرا است از آتش و در هر سرای هفتاد هزار
دور و هر دوری هفتاد هزار کژدم است از آتش و در هر کژدمی هفتاد هزار
کژدم است بار زهر و در هر دری از دوزخ هفتاد زبانیه نشسته است و آتش
می افروزند انس مالک روایت کند که جبرئیل علیه السلام پیش رسول علیه السلام آمد گونه وی
متغیر بود گفت یا جبرئیل آنچه را امروز حق سبحانه و تعالی فرموده است که دمها در دوزخ
بنهند و می دمد رسول علیه السلام فرمود یا اخی جبرئیل از دوزخ مرا بگو جبرئیل گفت یا محمد
اگر از دوزخ سر سوزنی بدنیا بگشایند اهل دنیا سوخته گردد و اگر حلقه از آن
سلسلههای دوزخ که از برای عاصیان ساخته اند بر کوههای دنیا نهند
گداخته شود یا محمد گرمای عظیم است و قعر بسی دور چیزم دوزخ آهن
بود و حلقش آدمی بود دوزخ را هفت در است و هر دری را قسمی کرده اند
از مردان و زنان و از هر دری تا دری هفتاد سال راه است و شمشیرها
خدایا آنان را در آرند بتازیانه آتشین و اغلال و سلاسل بر نهند آنگه
رسول علیه السلام فرمود یا اخی جبرئیل در این هفت طبقه دوزخ چه قوم باشند گفت

طبقه زیرین منافقان و کافران و فرعونیان و ظالمان و معاویه و ابوسفیان باشند و نامش هاویه است و در طبقه دوم مشرکان باشند و نامش جحیم است و در طبقه سیم صابیان باشند و نامش سقر است و در طبقه چهارم ابلیس یعنی و تابعانش و نامش لظی است و در طبقه پنجم جهودان باشند و نامش حطمه است و در طبقه ششم ترسایان باشند و نامش سعیر است انگاه جبرئیل خاموش شد رسول ص فرمود که در طبقه هفتم کیا باشند گفت اهل کبایر باشند از امتان تو که بی توبه بمیرند حضرت بیهوش شد چون بهوش آمد گفت یا اخی جبرئیل امتان من در دوزخ روند پس رسول ص برخاست و در حجره رفت و سه روز با کسی سخن نگفت ابوبکر به در حجره رسول ص رفت و سلام کرد و کسی جواب نداد به در خانه فاطمه زهرا علیها السلام رفتند گفتند ای دختر رسول خدا برخیز و بیا که رسول روی از خلقان گردانیده است و با کس سخن نگوید فاطمه علیها السلام برخاست و بیامد تا به حجره رسول ص فرود آمد و گفت ای رسول خدا منم فاطمه دختر تو رسول در باز کرد چون فاطمه در خانه رفت رسول را دید با چشم گریان و گونه تغیر کرده و غم و اندوه بر انحضرت کار کرده فاطمه چون دید زار زار بگریست و گفت یا رسول الله مرا خبر ده که حال تو چیست فرمود یا فاطمه جبرئیل آمد و مرا صفت دوزخ بگفت بالاترین طبقه دوزخ جای اهل کبایر امتان تو باشند از غم و اندوه این چنین شده ام گفت یا رسول الله پرسیدی که ایشان را چگونه به دوزخ برند فرمود مردان را بر ریش کشند و زنان را بموی سر و ایشان را

زار زار بنالند

زار زار بنالند تا به دوزخ روند مالک دوزخ گوید ای بدبختان شما چه قوم هستید نام رسول را فراموش کنند و گویند از ان قومیم که کتاب ایشان قران بود و روزه ایشان ماه رمضان است مالک گوید که قران بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم فرود امد چون نام محمد را بشنوند فریاد براورند و گویند یا محمد یا رسول الله ما از امتان توییم پس مالک ایشان را بگذارد در دوزخ برد ایشان نظر کنند بدوزخ عذابهای گوناگون ببینند گویند ای مالک یک ساعت صبر کن و ما را دستوری ده تا ساعتی بر خود بگرییم پس دستوری دهد چندان بگریند که اب در چشم ایشان نماند مالک گوید اگر این گریستن شما در دنیا بودی دوزخ ماوای شما نبود و لیکن امروز هیچ سود ندارد پس مالک اتش را گوید که ایشان را بگیر چون اتش رفت به جد ایشان گویند لا اله الا الله اتش ایشان را بگذارد و برود اتش مالک گوید که ایشان لا اله الا الله میگویند مالک گوید که حکم خداست پس اتش ایشان را بگیرد قدر گناه کسی بود که تا قدمشان بگیرد و کسی بود که تا زانو و کسی بود که تا گردن و هر کسی که بسجود خدا رکوع کرده باشد اتش روی او را نسوزاند پس ایشان را در اتش بدارند که حکم خدای رسد پس چون خدای تعالی خواهد که بر ایشان رحمت کند ندا اید که یا جبرئیل حال امتان محمد ص باز گو پس جبرئیل بر حضرت رسول ص بیاید و حضرت در حجره نشسته باشد که از جمله [illegible] و الحکیم چهار هزار در بسته گوید یا رسول الله بعضی امتان تو که ایشان بجرم در دوزخ گرفتار شده

و ترا سلام میرسانند و میگویند که یا محمد ما را طاقت دیگر باقی نمانده رسول ع
نماز را بگذارد و برخیزد و پیش عرش خدای رود و بسجود رود و حق سبحانه و تعالی
ثنا گوید که هیچ مخلوق نگفته باشد از خدا و ندا آید که سر بردار و حاجت
بخواه تا روا کنم گوید خداوندا گناهکاران امت مرا بمن بخش ندا آید که ایشان را
بتو بخشیدم برو هر که یکبار بصدق بگوید لا اله الا الله و محمد رسول الله
و علی ولی الله گفته باشد از دوزخ بیرون آر رسول بیاید چون مالک
حضرت رسول را ببیند بر پای خیزد و سلام کند رسول گوید یا مالک
سر طبقه بالاترین بردار اهل دوزخ را چون چشم بر آنحضرت افتد برخیزند
و سلام کنند و فریاد و زاری برآرند و گویند یا رسول الله آتش ما را بسوخت
و جگر ما را پاره پاره کرد و ما را وعده شفاعت کرده بودی ما را از عذاب
ما خبر کرده جگر و تاب ایشان در سوخت   اگر چه کیمیا و قیمتش گون است
رسول ایشان را از دوزخ بیرون آورد همه چون ذغال سیاه شده و ایشان را
می آورد تا در بهشت جوی آبی آفریده است که آنرا بحر الحیوان گویند
ایشان را بفرماید تا غسل کنند بقدرت خدا تعالی سفید شوند و جوان
شوند و پاکیزه روی باشند و بر پیشانی ایشان نوشته باشد که هؤلاء
جهنمیون عتقاء الرحمن ایشان دوزخیانند که حق تعالی ایشان را آزاد
کرده است و بهشتیان ایشان را مسخره کنند و بر ایشان بخندند ایشان
بعجز و ذل بنالند و گویند خداوندا ما را بهمان جا فرست که ما را طاقت

گریه نیست

سوخته است خداوندان فرشته از پیش ایشان بردارد و ناپدید شود محقق
آورده اند که عیسی ع بکوهی میگذشت آبی دید که از کوه بزیر می آید عیسی ع بدید
که آن آب چشمه است بر بالای کوه رفت در نگاه کرد چند مرد دید که سنگ بسینهای
خود میزنند و میگفتند یا حنان یا منان اجرنا من النار الهی ما را از آتش
دوزخ آزاد گردان و آن آب اشکهای ایشان بود عیسی ع پیش ایشان رفت و سلام
کرد و پرسید که مقام شما اینست گفتند بلی گفت طعام شما از کجاست گفتند گر
دوزخ در پیش است از هم طعام نیست گفت از طعام میگریزید گفتند آنکه بی طعمی
بقدرت خدا تعالی هر یک هفته شکافته شود و بود و هر یک ساری از او بیرون
می آید و طعام ما اینست تا هفته دیگر باز همین نوع

فی صفة الجنة

قال الله تعالی ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری
من تحتها الانهار خالدین فیها امیر المؤمنین ع روایت کند که رسول ص
فرمود که جبرئیل ع پرسیدم که حق سبحانه و تعالی بهشت چگونه بنیاد کرده است گفت
خشتی از طلا و خشتی از نقره و ملاطش از مشک است و خاکش از زعفران و سنگش
از مروارید و یاقوت سرخ و در بهشت زندگانی باشد بی مرگ و تندرستی باشد
بی بیماری و جوانی باشد بی پیری و نعمت باشد بی رنج و در بهشت خواب نباشد
زیرا که خواب برادر مرگ است و حق سبحانه و تعالی در بهشت آفریده است که اگر مرغی صد سال
بپرد تا بآخرش نتواند رسید و در بهشت چیزها آفریده است که هیچ چشمی ندیده است
و هیچ گوشی نشنیده است و بخاطر احدی خطور نکرده و حق سبحانه و تعالی نور حور را

در بهشت بهشتیان بهمسایه هم نشسته‌اند پس پیدا آید که سرور دار رسید که جایگاه
یاد است بهشت و نیکی‌های روح راحت است عسکر هم گوید که در بهشت مردان و زنان
سی ساله باشند نیکوروی و هر یکی را هفتاد حله باشد و هر حله هر ساعت هفتاد
رنگ و لون بر گردد چون در روی زن نگرند روی خویش را در روی زن ببینند
و بهشتیان را بول و غایط نبود در خبر است که اگر زنی از اهل بهشت دستی
از بهشت بیرون آرد از مشرق تا مغرب روشنی گردد در خبر است که هر
کسی را از اهل بهشت هفت قصر باشد از زر و قصری از سیم و قصری از در و قصری
از یاقوت و قصری از نور که نور وی بر نور چشم غلبه کند و قصری دیگر که بدانند
که در جنت و در بهشت حور العین باشد که اگر آب دهن خود را در دریای تلخ
و شور اندازند شیرین شود و این همه کرامت بدان کسی باشد که امر خدای
بجای آورده باشد و از معاصیات دور باشد نقل است که شیخ مالک
دینار بر جماعت کارکنان بگذشت و ایشان مزد کار می‌ستاندند
او نیز دست فرا داشت که مزد من نیز بده خداوند کار گفت تو هیچ کار
نکرده که ترا چیزی بدهم گفت شما یکی که کار نکرده باشد چیزی نمی‌دهید
گفت نه مالک بگریست و گفت ای مالک جهد کن که در دنیا چیزی بی‌کاران
نمیدهند فردا بهشت بدان چگونه بکسی دهند که او عمل خیر نکرده باشد
نقل است که ابراهیم ادهم روزی خواست که در حمام رود حمامی گفت
اول مزد حمام بده آنگه جامه برکن ابراهیم علیه الرحمة با خود گفت که امروز

در دنیا

در دنیا نمی‌گذارند که در خانه ویران روم فردای در بهشت که جای پیغمبران و صدیقان است
چگونه بگذارند در خبر است که رسول گفت که اگر قصری که در بهشت است
در دنیا بودی چشم خلایق از نور وی کور بودی و در آن قصر تختی نهاده است
تخت مکلل بدر و یاقوت و آن تخت بلند باشد چون مومن خواهد که بر آن
نشیند کوتاه شود و چون بر آنجا نشیند بلند شود و غلامان و ولدان کمر
او صف کشیده باشند و حوران ایستاده شریف ابو البرکات گفت
که هر کسی که امید بهشت دارد بکرامات حق امیدوار است هیچ جای او
اول خود را از معصیت دور دارد قوله تعالی و اما من خاف مقام ربه و
نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی دوم باید که در دنیا
راضی باشد بقدر حاجت چیزی نخواهد در خبر است که بهای بهشت ترک دنیا است
سیوم طاعت و عبادت بجای آوردن و از هر کاری که رضای حق تعالی در
آن است بنده پرهیز نماید چهارم آنکه با اهل صلاح و فقر نشیند و
اهل صلاح را دوست دارد پنجم دعا و تضرع را تمام مشغول باشد و از خدای تعالی
بهشت خواهد که الهی مرا بهشت روزی گردان الهی همه را توفیق رفیق
گردان ششم نا امیدی من رحمة الله قال الله قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم آورده اند در روایت که
رسول علیه السلام فرمود که خدا عز و جل میفرماید که ای بنده من هرچه چون عبادت

بیکسی دیمن امید داری و شرک میاوری ترا بیامرزم اگر گناه داری که
روی زمین از گناه تو پر شود آورده اند که آتش پرستی بر ابراهیم خلیل علیه السلام آمد
واز وی طعام خواست ابراهیم خلیل گفت اگر طعام دهم که مسلمان شوی
آتش پرست قبول نکرد و بگذشت و برفت حق سبحانه وتعالی وحی کرد که
یا ابراهیم هفتاد سال است که وی آتش پرستی میکند ما او را رزق و روزی
میدهیم امروز از تو طعام خواست باو ندادی و از وی دریغ داشتی
یا ابراهیم هرگاه آتش پرست نمی آوری و طعام نمیدهی ترا از زمره
پیغمبری بیفکنم ابراهیم علیه السلام این عتاب شنید از عقب وی برفت و او را
باز گردانید و بخانه خود آورد و مهمانی کرد آتش پرست سبب بود که اول
مرا راندی و آخر خواندی ابراهیم علیه السلام قصه با وی بگفت آتش پرست گفت
خدای تو بدین کریمست که بجهت دشمنی با دوست عتاب میکند گفت
یا ابراهیم اسلام بر من عرضه کن ابراهیم اسلام بر وی عرضه کرد و مسلمان
شد ابو سعید خدری روایت میکند که رسول علیه السلام گفت کسی در گذشت
روزگار در عمر خود هیچ طاعتی و خیری نکرده باشد گفتند چه کرده است
یا رسول الله فرزند خود را وصیت کرد که چون وفات نزدیک رسید اجل خود را
گوید چون من بمیرم قالب مرا بسوزانید و خورد سا بید نیم را در دریا
و نیم را در بیابان اندازید چون بمیرد چنان کنند که گفته بود خدا تعالی
بحر و باد را فرمان دهد تا ویرا جمع کنند و میگوید که از برای چه
چیزی

جمع کردی گوید که یارب از ترس تو خویشتن را نمی خواهم گفت ترا آمرزیدم و گناه
ترا عفو کردم حکایت آورده اند که عبدالله مبارک بغزا رفته بود و با کافری
جنگ میکرد وقت نماز در آمد عبدالله از کافر مهلت طلبید و نماز کرد و کافر
نیز از عبدالله مبارک مهلت خواست که مرا نیز نماز است تا سجده آفتاب
کنم چون کافر بسجده آفتاب مشغول شد عبدالله تیغ بر کشید تا کافر را
بکشد هاتفی آواز داد که اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا بیخبر با عهد وفا
باش که ما از عهده خواهیم پرسید عبدالله دست باز داشت کافر بر
جا ماند و از عبدالله حال پرسید عبدالله [illegible] و اگر شنیده بود با وی گفت
کافر گفت من چندین سال خدای بدین کریمی را بگذاشته ام و بغیر مشغول
شده ام در ساعت ایمان آورد و مسلمان شد حکایت آورده اند که روز
جمعه [illegible] بود با [illegible] بود و جمعی [illegible] چهار درم غلام
خواست [illegible] از بهر طلبیان غلام به مسجد [illegible] منصور
بر سر منبر بود و از بهر درویشی چیزی میخواست و میگفت هر که چهار درم بوی دهد
وی را چهار دعا گویم غلام آن چهار درم بوی داد منصور گفت بگو تا چه میخواهی
غلام گفت مرا خواجه ایست بزرگ دین غلام و تیم دعا کن تا مرا آزاد کند و
بطاعت مشغول باشم منصور دعا کرد و گفت دوم چه میخواهی گفت آنکه
عوض این چهار درم بمن باز رسد منصور دعا کرد و گفت سیم را چه میخواهی
گفت آنکه خواجه من توبه کند منصور دعا کرد و گفت چهارم را چه میخواهی

کفت اکر مرا خواجه مرا خدا بیامرزد منصور کفت خدا جمله خلایق را بیامرزد
چون غلام نزد خواجه بیامد و کفت چهار درهم را بدادم و چهار چیز خواستم
کفت اول چه خواستی کفت اکر مرا خواجه من آزاد کند تا بطاعت مشغول شوم
خواجه کفت ترا آزاد کردم کفت دویم چه خواستی کفت عوض چهار درهم را خدا
بمن دهد کفت از مال خود دادم و بتو بخشیدم کفت سیم چه خواستی کفت که توبه
تو خواستم کفت توبه کردم که دیکر نافرمانی نکنم کفت چهارم چه خواستی کفت
انکه ترا و مرا و منصور و حاضران و جمله خلایق را خدا بیامرزد کفت این در دست
من نیست چون شب آمد بخواب دید که هاتفی آواز داد که تو کردی آنچه در دست
تو بود پنداری آنچه کریم باشد نکنم ترا و منصور و حاضران و غلام و جمله را
بیامرزیدم جابر بن عبدالله روایت کند که رسول صلعم فرمود که جبرئیل مرا کفت که
خدا تعالی عز و جل را بنده ایست که پانصد سال عمر داده است و در این پانصد سال
خدا را عبادت میکند و بر سر کوهی مقام دارد که درازی آن کوه سی فرسنک
است و در میان دریایی که از هر جانب چهار صد فرسنک است خدای
عز و جل چشمه بدان کوه پدید کرده است که این بنده در آن چشمه وضو کند
و یک درخت که هر روزی یک انار از آن درخت پدید آید قوت وی
از آن باشد و از خداوند درخواسته است که جان وی را در سجود بستاند
و دایم در سجود باشد تا روز قیامت و اعضاهای وی ریزد و بپوسد
الکه جبرئیل عم کفت یا رسول الله در علم خدا تعالی چنین میدانم که چون روز قیامت

اونی

تو آن بنده را بیاورد و از حق سبحانه و تعالی فرمان آید که با وی حساب کنید
بنعمتهایی که بوی داده ام چون وزن کنند نعمت روشنایی چشم برابر
طاعت پانصد ساله بود دیکر نعمتهای بجای ماند از خداوند ندا آید
که وی را جدا برید از حق تعالی ندا آید که ای بنده من ترا از ناچیز پدید کردم و
پانصد سال عمر بتو دادم و شراب و طعام دادم و در میان دریا بر سر کوه
مقام دادم و جان ترا فرمودم تا در سجود بودی قبض کردند این بکردار تو
بود یا برحمت من کوید الهی برحمت تو از حق تعالی ندا آید که برحمت من در
بهشت رو و باب التوبه فی التوبة قال الله تعالی و توبوا
الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون انس بن مالک رضی الله روایت
کند که رسول صلعم فرمود که کناهکار تائب همچنان بود که آنکس که بیکناه بود کفتند
یا رسول الله علامت توبه چه بود فرمود آنکه بر کناه کذشته پشیمانی خورد
و باقی عمر جهد کند که بطاعت بسر برد در خبر است که رسول صلعم فرمود که چون بنده
کنهکار توبه کند و بر آن کناه پشیمانی خورد و ندامت برد و استغفار کوید
و وضو کند و دو رکعت نماز بکذارد و از حق تعالی آمرزش خواهد خدای تعالی وی را
عفو کند بدلیل کلام مجید و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله
یجد الله توابا رحیما ابوامامه باهلی روایت کند که رسول صلعم فرمود
هر کسی فرشته دست راست را امیر کرده است بر فرشته دست چپ
چون بنده نیکی کند بنویسد و چون معصیت کند فرشته دست راست

گوید چرا کی شاید که استغفار کند و اگر نکند توبه بکار راکه عبد الله بن
عباس روایت کند که رسول ع فرمود که حق سبحانه و تعالی چون آدم را بیافرید
گفت یا رب تو ابلیس را بر من و فرزندان من مسلط کردی نتوانم او را
از خود دور داشتن مگر بعنایت تو ندا آمد که یا آدم هیچ فرزند تو را نیاید
هرگز الا که فرشته موکل کنم که وی را از قرین بد نگه دارد گفت یا رب زیاده
خواهم فرمود بهر یکی حسنات ده بار نویسند و سیئات را یکی یکی
گفت یا رب زیاده خواهم ندا آمد که قل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم حکایت آورده اند که در بنی اسرائیل پادشاهی
بود و در ولایت وی عابدی بود پیش پادشاه آمد پادشاه وی را اکرام کرد
و از وی دعا خواست که هم صحبت وی بود عابد گفت ای پادشاه نیکو میکنی
ولیکن چه گویی اگر تو روزی در خانه آیی و مرا بینی با کنیزک تو بازی کنم
با من چه کنی پادشاه در خشم شد و وی را دشنام داد و گفت ای فاسق ترا
زهره آن باشد که با من دلیری کنی گفت ای پادشاه مرا خدای کریم
و رحیم اگر مرا در روزی هفتاد بار در گناه می بیند بر من خشم نگیرد و مرا
از درگاه خود نراند و روزی از من باز نگیرد پس چگونه درگاه چنین پادشاهی
گذارم و بدرگاه تو آیم که ناکرده گناه بر من خشم میگیری اگر برگشتی
به بلخ بمکه و بعضی حکما گفته اند که قبول توبه بر چهار چیز است

اول آنکه

اول آنکه زبان را از دروغ و فضولی و غیبت باز دارد دوم آنکه حسد
بر هیچکس نکند سیم آنکه از رفیقان بد پرهیز کند و با اهل خیر نشیند چهارم
بدل ندامت خورد بر گناه که کرده باشد و بزبان و دل استغفار کند
و در طاعت کردن جهد کند و مرگ را یاد آورد زهری روایت کند که
روزی ابن عباس پیش رسول ع آمد و گفت یا رسول الله جوانی بدر مسجد ایستاده
است و زار زار میگرید و مرا از گریستن او دل بسوخت رسول ع جوان را
بخواند و گفت ای جوان چرا میگریی گفت یا رسول الله گناه عظیم کرده ام
و از ترس خدای تعالی میگریم رسول ع فرمود که شرک آورده گفت نه فرمود
کسی را بناحق کشته گفت نه فرمود مترس که خدای تعالی گناهان عفو
کند اگرچه بمقدار هفت آسمان و هفت زمین باشد جوان گفت یا رسول الله
من مرد گورشکافم هفت سال است که در مدینه گور شکافی میکنم و دوش
دختری از انصاریان وفات یافت او را با زینت تمام دفن کردند
چون شب درآمد گور بشکافتم و آن زینتها و کفن از وی باز گرفتم چون
از گور برآمدم اندر آن دیدم که بر پای خاست و گفت ما تستحیی من الدیان
یوم الدین روز قیامت خداوند داد مظلومان از ظالمان بستاند
مرا برهنه بگذاشتی میان مردگان رسول ع چون این بشنید خشم گرفت
و از جای برخاست و بر قفای وی زد و گفت ای فاسق چرا آتش
بر خود زدی و وی را از پیش خود براند جوان نا امید گشت و روی به بیابان

نهاد و ناپدید گردید تا چهل شبانه روز تضرع و زاری میکرد پس سر بسوی
آسمان کرد و گفت الهی اگر توبه ام قبول کردی نیک والا از آتشی دوزخ
آتشی بفرست و مرا در دنیا بسوزان که من طاقت رسوائی و عذاب
آخرت ندارم در ساعت جبرئیل بر حضرت رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله
خداوند ترا سلام میرساند و میگوید که من خداوندم توبه او را قبول کردم
و برا طلب کن پس رسول صلعم کسی را فرستاد و او را بیاورد و در خدمت رسول صلعم
میبود و طاعت حق تعالی میکرد تا وقتش رسید در خبر است که اعمال که در بنی
اسرائیل بوده اند هر گناه که کردندی حلال بر ایشان حرام شدی یا بر در خانه
ایشان نوشته بودی که فلان ابن فلان گناه عظیم کرده است کار بر امت
محمد صلعم آسان کرده اند ابو البرکات گفت هر که عقل دارد بر روزی چند بار
توبه کنند و بدرگاه حق باز گردد که توبه کردن از جمله واجبات است
حق تعالی میفرماید که توبوا الی الله جمیعا یا ایها المؤمنون لعلکم
تفلحون رسول فرمود که شما توبه کنید که من شبانه روزی صد بار
استغفار میکنم پس چون رسول صلعم چنین گوید که حق تعالی گناهان اولین و
آخرین او را آمرزیده است پس حال ما چگونه باشد البته باید توبه کردن
و باید که پیوسته زبان بذکر و استغفار مشغول بود تا نجات یابیم حکایت
در خبر است از سلیمان که گفت در بنی اسرائیل زنی بود سخت زاهده
و با جمال زیبا روزی عابدی وی را بدید و بر وی عاشق شد زر بخشید
را داشت.

بر روی او بر خاست و پیش وی چنین گفت که با وی نزدیکی کند حق تعالی از
برکات طاعت که عابد کرده بود روا نداشت که وی در گناه افتد بیمی
در دل وی انداخت و گفت ای زن زر را بتو حلال کردم مرا دستوری ده
تا بیرون روم زن گفت ای مسکین بسیار کسان در آرزوی این حال بوده اند
که تو امروز یافته این چیست که تو میکنی عابد گفت من خدا را ترک نکنم
تا هوا را اختیار کنم هر چند زن الحاح کرد فایده نداد زن گفت ای مرد ترا
چه نام است و بکجا میباشی گفت فلان نام است و در فلان جایگاه صومعه است
پس بیرون آمد و دستها را بر سر میزد و فریاد میکرد تا بدر صومعه خود رسید
خداوند رستی و بهشتی در دل زن هم آنگاه گفت ای مرد در عمر خود این یک
گناه خواست کردن و نکرد بدین صفت از خدای بترسید من چندین سال است
که بدین گناه مشغولم پس حال من چگونه خواهد بود در ساعت توبه کرد و خانه را از
منکرات پاک گردانید و برخاست و مال بسیار برگرفت و بطلب عابد رفت
چون بعابد رسید نقاب از روی خود برداشت تا عابد وی را بشناخت
و چون چشم بجمال آن زن افتاد آنکه میان ایشان رفته بود بیاد وی آمد
آهی بزد و بزمین افتاد و جان حق تسلیم کرد زن متحیر ماند و همچنین شد
و بسیار بگریست بمرگ عابد زیرا که بار ازو آمده بود و در آن ولایت
پادشاهی بود کسی فرستاد و آن زن را بخواند تا وی را بزنی قبول کند زن گفت
اگر خواهی که من زن تو شوم تاج و تخت را ترک کن و برقع ارزنی

ودید کر خدای مشغول شو و بر کناه کذشته پشیمانی خور اکر این طریق پیش
کیری من زن تو شوم واکر نه مرا با تو هیچ کاری نیست پادشاه را ترک
تاج وتخت کردن دشوار آمد پس آن عابد دیکر طلب کرد و زن وی شد
واین زن مال چندان داشت که هیچ پادشاه نداشت هر دو با هم خوش
بودند خدایتعالی ایشانرا هفت پسر داد همه پیغمبر شدند در بنی اسرائیل
اکنون رسول عم این آیه برخواند وما توفیقی الا بالله علیه توکلت
والیه انیب حکایت آورده اند که در بنی اسرائیل عابدی بود یکانه
روزکار نام وی بود (زاهدی) روزی بر خوشت در کوه لبنان شده ونکاه کرد بجوانب
دید پس عظیم و در زیر آن کوه ساعتی در اندیشه بود پس چه بود اکر از آن کوه
این بزیر آمدی که تا بنی اسرائیل سعیت خوشتر بودی که زرع وکشت بسیار
شدی شاید تفتی آواز داد که یا عبدی بندیکه بجای آوردی اکر زن در زیری
خوای کردن وما را کار امور بی ما تو از بهر طاعت خود مسازیم تو از بهر
تصرف چون این ندا شنید دانست که خطا کرده روی در بیابان نهاد
وتوبه واستغفار کرد ومیکریست پس بدین برسید روز عید بود مردم
دیران ساخته چون از نماز فارغ شدند طعام بیاوردند تا بخورند
مرا وی نمیخورد ومیکریست کفتند چرا نمیخوری واین کریستن تو از
جهت مرا وی حال خود باز نمود ایشان بدان سخن او را استهزا
کردند پس کفتند این کناه را تقسیم دهر کسی نصیبی بر کیریم تا تو سبکبار

بوی

شوی و هر که مصلح بودی او را تصدیق کردی و هر که منافق ونادان و فاسق
بودی بر قول او را ستم و بخندیدی پس حق تعم ندا کرد مرا وی که ز زبان ده روز
شو که بدین ده عذاب خواهم فرستاد و هفت کس باز مصلح با مرا وی سرون
رفتند پس حق تعم زلزله فرستاد آنجمله خلق فرو رفتند خداوند ندا کرد که کناه
کوچک اندک دانند سزای اوی در دنیا این است و در آخرت زیاده
از این است حکایت آورده اند که در میان قوم عالمی بود نجابت منتسب
و دانا روزی کناه از وی صادر شد مردم عالم را استهزا کردند و رحمت
سیداد نه و ورا غیب میکردند چون از حد کذشت حق تعم آن شهر را برکردانید
واین قصه را بر رسول بکفتند کفت بهتر که فرو شدند اصحاب کفتند
یا رسول الله عالمی کناه کرده دیکران را چه کناه بود کفت این عالم نزد خداوند
بهتر و عزیزتر بود از آن قوم امیر المؤمنین عم کفت یا رسول الله مرا این مسئله
بیان کن رسول عم فرمود که شنیدم از جبرئیل عم که کفت شنیدم از اسرافیل
واسرافیل کفت دیدم که بقلم بر لوح محفوظ می نوشت بوحدانیت خدایتعالی که عالم
دانا نزد خدا عزیزتر است از عابدی که همیشه نماز کند و روزه دارد
رسول عم فرمود که جون عابد عالم از زاهدان وعابدان که عبادت میکنند
بهتر است بباید دانست که خواب عالم از طاعت جاهلان واستغفار بهتر است
هر که بدین سخن شک ورد شک بجبرئیل ومیکائیل واسرافیل است واکسی
کافر است وجاهل قوم شیطان است والله اعلم العظیم انتم فیوح

فی حق والدین قال الله تعالی فلا تقل لهما اف و لا
تنهرهما زید ارقم روایت کند که رسول ص فرمود هر کرا پدر و مادر از وی
خوشنود باشند امر حق بجای آورده باشد دری از بهشت بر قبر وی
کشاده شود انس ابن مالک روایت کند که رسول ص فرمود که هر که خواهد
که خدای عز و جل روزی بر وی فراخ کرداند و عمرش دراز کرداند با مادر
و پدر نیکوئی کند و با خویشان پیوندد معاویه اسلمی کفت از رسول ص
درخواستم که بغزا روم رسول ص فرمود مادر و پدر داری کفتم بلی کفت
برضای ایشان کوشش کن که بهشت در زیر قدم پدر و مادر است عبدالله
جابر روایت کند که از رسول ص شنیدم که حق تعالی میفرماید که ان اشکر
لی ولوالدیک یعنی شکر کن مرا که خداوندم و رضای مادر و پدر جوی
تا ترا نکاه دارم و بر عمرت برکت کنم و نیز رسول ص فرمود که رحمت
خدا بر آن قوم نبارد که در میان ایشان عاق باشد هر چند طاعت
کنند که در بهشت نرود و در خبر حبشی روایت شده است که هرکز واجب
پیش مادر و پدر سخن کفتن مکر بدستوری و اجازه ایشان و در راه از ایشان
پیش نرود و چون سخن کوید نرمی چون بندکان که پیش خداوند
کویند رسول ص فرمود بزرکترین کناه آنستکه مادر و پدر بیازارد
و پدر ایشان مهربان بود حکایت انس ابن مالک روایت
کند که بروزکار رسول ص جوانی بود نامش علقمه سخت پارسا و

و هلاک بود پس بیمار شد و حالش نزدیک شد زنش کس فرستاد و رسول را
خبر کرد و رسول ص امیر المؤمنین و بلال و عمار را پیش علقمه فرستاد تا ببینند
که حال وی چکونه است چون پیش او رسیدند علقمه را دیدند که در حال نزع
افتاده بود و شهادت بر وی عرض کردند زبانش بکلمه نمیکردید بیامدند و حال
وی رسول را خبر کردند رسول ص دلتنک شد پس کفت ببلال پیش مادر وی
رو و بکو رسول خدا ص ترا سلام میرساند و میکوید اکر توانی لحظه پیش من آی
و اکر نتوانی باشی تا من بیایم بلال بیامد و پیغام بکذارد مادر علقمه کفت
جان من فدای او باد و برخواست و بخدمت رسول ص آمد و سلام کرد
و بنشست رسول ص فرمود ای مادر علقمه از تو چیزی میپرسم راست بکو کفت
حال علقمه چه دانی کفت ای رسول خدا بسیار نماز کردی و صدقه دادی کفت
حال تو با او چکونه است کفت از وی راضی نیام که من از وی رنجیده
نیستم کفت چرا از وی راضی نیستی کفت وی زن خویش را بر من مسلط
کرده بود و ویرا از من کرامی تر میداشت انکه رسول ص کفت با اصحاب
که هیزم بیارید مادر علقمه کفت چه خواهی کرد کفت علقمه را در آتش
بسوزم عورت کفت فرزند مرا که میوه دل منست بآتش خواهی سوزانید
رسول فرمود عذاب خدای هزار مرتبه زیادتر است و این همه طاعت
ویرا سود نداشت و جای وی در دوزخ است مکر که تو از وی
راضی شوی کفت یا رسول الله تو بر من کواه باشی که من از وی

راضی شدم هم در دنیا و هم در آخرت رسول ص فرمود یا بلال برو و علقمه را
ببین که حال او چگونه است گفت چون بدر خانه علقمه رسیدم
آواز علقمه را شنیدم که باواز فصیح میگفت لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله پس وفات یافت و ویرا دفن کردند تا بدانی که هر کی مادر
و پدر برنجانند طاعت وی قبول نیست و نیز رسول ص فرمود که هر که زیارت
گور پدر و مادر رود حق تعالی بفرماید تا حج در اعمال وی نویسند و هم
رسول ص فرمود مادر و پدر را ده حق است بر فرزند اول چون محتاج شوند
طعام بدهند دوم آنکه چون برهنه شوند ایشان را بپوشانند سیم
آنکه چون بخدمت محتاج شوند خدمت ایشان بکنند چهارم چون ویرا
بخوانند برای جواب ایشان بدهند پنجم چون کاری فرمایند که در آن
معصیت نباشد فرمان برند ششم با ایشان سخن نرمی گویند هفتم
ایشان را بنام پدر و مادر نخوانند هشتم در راه از پی ایشان روند
نهم بمادر و پدر آن خواهند که خود خواهند دهم حقی رسول ص فرمود
فرزند را بر پدر سه حق است اول آنکه نامش نیکو نهند دوم قرآنش
بیاموزند سیم چون بزرگ شود از برای وی زن بخواهند چنانکه
در خبر است که مردی نزد امیر المؤمنین آمد پسری با وی همراه بود گفت
یا امیر المؤمنین این پسر با من عاق است حضرت امیر المؤمنین فرمود
ای پسر از خدا بترس که حق مادر و پدر بر تو عظیم است

الحق

اگر حق تو بجای آورده باشند پسر گفت یا امیر المؤمنین حق من بر ایشان
چیست فرمود اول آنکه پدر تو مادر ترا از جای اصیل خواسته باشد
که صلاحیت در آنجا نبوده باشد دوم آنکه کتاب خدای عز و جل بتو
آموخته باشد سیم آنکه نام نیکو نهاده باشد مادرم سیاه حبشیه بچهار
درم خریده و نام من جعل نهاده و کتاب خدای بمن نیاموخته است
امیر المؤمنین ع نگاه کرد بر پدر وی فرمود ای مرد پیش از آنکه تو با وی عاق
و حق ویرا ضایع کردی

فی صلة الارحام قال الله تعالی

واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام و در خبر است که
اعرابی پیش رسول ص آمد و گفت یا رسول الله مرا وصیتی کن بچیزی که مرا
بر بهشت نزدیک شود و دوزخ از من دور رسول فرمود که خدا را
به یگانگی بپرست و بوی شرک میاور و نماز کن و روزه دار
و زکوة ده و با خویشان بپیوند که بهشت ترا است
که در خبر علامات بهشت است و رسول ص فرمود که قضا را هیچ چیز نتوان
رد کردن الا بدعا و عمر را هیچ چیز نتوان زیاد کردن
الا بهم پیوستن حکایت یحیی ابن سلیم روایت کند از قرآن
مجاور کعبه بود و مردی با امانت و دیانت بود مردمان امانتها
پیش وی نهادندی روزی مردی بیامد و هزار دینار با امانت
پیش وی نهاد و برفت چون باز گشت آمد وفات یافته بود

پیش زن و فرزند وی رفت و امانت طلبید ایشان گفتند ما ندانیم
و بما هیچ نگفت پس دیگر برخواست و پیش روی ایشان مکه رفت و این حال
باز گفت ایشان گفتند وی مرد صالح بود و امید چنانست که
از اهل بهشت باشد چون سه یکی از شب گذشت بچاه زمزم رو
و بانگ کن که یا فلان امانت من کجا نهاده است پس سه شب بچاه
زمزم رفت و بانگ میکرد کس جواب نداد پس دیگر پیش روی ایشان مکه
رفت و حال باز گفت ایشان گفتند آه مگر از اهل دوزخ بوده است گفتند
برخیز و بشام رو آنجا بیابانیست در آن بیابان چاهیست بر سر آنچاه
رو و امانت خود بخواه و صاحب امانت چون سه یکی از شب بگذشت
آنجا رفت و وضو ساخت و دو رکعت نماز بگذارد و بانگ کرد جواب
باز داد پس گفت من صاحب امانتم ولیکن تو مرد صالح بودی و پارسا چرا بدینجا
گرفتار شدی جواب داد که مرا در خراسان خویشان و اقارب بودند
و من از ایشان ببریدم چون وفات یافتم خداوند مرا بحق ایشان عتاب
کرد و بر من خشم گرفت و مرا در عقوبت گرفتار کرد اما بدانکه مال تو به فلان جا
نهاده ام برو برگیر و برای من بخراسان رو تا از اقارب رضا حاصل کنند پس
صاحب امانت برفت و امانت خود برداشت و احوال باز گفت بخراسان
فرستادند و خویشان از وی راضی شدند خداوند وی را از دوزخ
برهانید و آزاد کرد تا بدانی که هر کسی که از خویشان خود ببرد خدای

عزّ و جلّ بروی خشم گیرد انس ابن مالک روایت کند که چون روز قیامت شود
سه کس در سایهٔ عرش خدای باشند اول آنکه با رحم پیوندد دوم زنیکه
شوهرش بمیرد و او بر سر فرزندان خود بنشیند و ایشانرا بزرگ کند
سیم آنکه کسی که آنچه خورد از مسکینان دریغ ندارد
فی حق الجار قال الله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا
وبالوالدین احسانا وبذی القربی والیتامی والمساکین
والجار ذی القربی عبدالله عباس روایت کند که رسول علیه السلام فرمود که روز
قیامت حق تعالی بهفت کس نظر رحمت نکند و ایشانرا بدوزخ فرستد
اول آنکه عمل قوم لوط کند دوم آنکه بدست خود منی از خود جدا کند سیم
آنکه با زن خود عمل قوم لوط کند چهارم آنکه با دختر زن جماع کند پنجم
کسیکه با همسایه جماع کند ششم آنکه همسایه را برنجاند هفتم آنکه مهمان را
عزیز و مکرم ندارد و از شیخ طبری رحمه الله روایت کند که رسول علیه السلام فرمود که
حق همسایه آنستکه اگر قرض خواهد بدهد و چون وی را بخواند اجابت کند
و چون بیمار شود به پرسش وی رود و چون مدد خواهد مددش دهد
و چون بمیرد بجنازهٔ وی حاضر شود و چون خرمی باشد مبارکباد
تهنیت کند و چون جایی رود خانه و مال او نگاه کند
و هرچه خورد او را نصیبی دهد و هم حلبی روایت کند که رسول علیه السلام فرمود
که جبرئیل مرا وصیت کرد و شفاعت کرد تا شاکر تر از همه شاکران

بهتر خواهد و مرده مادران بچه که کودک نپسندی تا خدای عز و جل از تو راضی باشد

و چنین روایت کنند که رسول علیه السلام فرمود که همسایه سه قسم است

یکی را سه حق است و دیگری را دو و دیگری را یکی اورا که سه حق است خویشی است

و مسلمانی و آنکه اورا دو حق است مسلمانی و همسایگی و آنکه اورا یک حق است

همسایگی است خواه مسلمان و خواه جهود از برای همسایگی که اورا یک حق است

و فرمود که هرکه بمیرد و همسایه بصلاح بشهادت از وی راضی باشد حق تعالی اورا بیامرزد

فی حق من اتبع الجنازة قال الله تعالی من عمل صالحا

فلنفسه ومن اساء فعلیها عبدالله عباس روایت کند که رسول علیه السلام

فرمود که هرکه بر جنازه نماز کند و براه همراه باشد و هرکه با ایستد

و برا دفن کند وی را مزدی باشد که کوه چلکرین دی چندان باشد که کوه احد

انس بن مالک روایت کند که رسول علیه السلام فرمود هرکه بجنازه حاضر شود حق تعالی

بفرماید تا سیصد هزار رسیته از نامه او محو کنند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت

کند که رسول علیه السلام فرمود که مسلمان را بشوید و در کفن پیچد از گناه و عذاب

پاک شود که مثل جابر شسته شد جابر روایت کند که رسول علیه السلام فرمود

هرکه مرده را بشوید و در کفن پیچد حق تعالی اورا در بهشت کوشکها بدهد

و حلهای بهشت در پوشاند و هرکه قبری بکند حق تعالی اورا ثواب

عظیم کرامت کند و حسنه بسیار در دیوان اعمال وی نویسند

حسن بصری رحمه الله گفت که هرکه خواهد که دل وی روشن شود

احوال بیمار را بپرسد و بجنازه حاضر شود و دست بر سر یتیم مالد

و بزیارت گورستان رود و چون چنین کند حق تعالی دل وی را روشن گرداند

عن شرب الخمر قال الله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب

والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون

ابن عباس روایت کند که رسول علیه السلام فرمود که هرکه خمر خورد که عقل

زایل شود ایمان از تن و جان وی چنان بیرون رود که کسی جامه

از تن خود بیرون کند و اگر بی توبه بمیرد ناامید از رحمت خدا و از

شفاعت رسول شود و هرگز بوی بهشت نشنود و بشام او رسد

در خبر است که روز قیامت حق تعالی شرابخواره را شربتی دهد از زقوم

که چون بلب وی رسد همه اعضای او از هم فرو ریزد و نداء آید که او را در

دوزخ افکنید تا کژدمان و ماران از یک موی وی میخورند از یکسوی دیگر

و حق تعالی هفتاد هزار ازدها از آتش بر وی درپوشاند و در هر پوستی هفتاد هزار

کژدم باشد هر یکی چون شتری و در او میزنند و پاره پاره میکنند بیک

هفتاد سلسله از آتش بر گردن نهند و هفتاد غل بر بدن نهند و رست

ایشان را عذاب کنند و ایشان فریاد کنند با هنگام و در خبر رسول علیه السلام فرمود

که هیچ از خمرخواره نماز و روزه و زکوة و حج و غزا و صدقه و هیچ طاعت

قبول نکنند و هم چنین رسول علیه السلام فرمود که روز قیامت خمرخواره را آورند روی

سیاه باشد و چشمش ازرق و زبانش در سینه افتاده باشد و هرکه وی را بیند

بیزار شدند از حیثیت وی رسول ص فرمود که بر خمر خواره سلام مکنید و چون بیمار
شود به پرسش وی مروید و چون بمیرد بروی نماز مکنید و او را در قبرستان
مسلمانان منهید و نیز رسول ص فرمود که اگر خمر خواره را در چاه اندازند و آن چاه را
پر از خاک کنند و بر سر آنجا علف بروید و هر چهارپائی آن علف را بخورد
گوشت آن بر مسلمانان حرام است و رسول ص فرمود در شب معراج قومی را دیدم
که لبهای ایشان از زخم آویخته بود و چرک و خون و زرداب ازیشان روان میگشت
که اگر بوی آن زرداب به مشام خلق اولین و آخرین برسد همه بمیرند از قوم
در قعر جهنم میکردند و در گلوی ایشان میریختند گفتم یا اخی جبرئیل این جماعت
چه مردمند گفت اینها خمر خوارگان امت تو اند رسول ص فرمود هر چه از خمر
که سر همه گناهانست **حکایت** در خبر است که مردی بود عابد روزی
به مسجد میرفت زنی بود نابکار وی را بحیله در خانه خود برد و در خانه را ببست
کودکی آنجا خفته بود زن خمر پیاله آورد و گفت این خمر بخور و یا این کودک را بکش
و یا با من زنا کن و اگر یکی ازین کار نکنی من ترا انگشت نمایم گفت اگر زنا
کنم گناه کرده باشم و اگر کودک را بکشم خون بناحق کرده باشم اکنون خمر بخورم
تا از دست این زن باز رهم و توبه کنم قدحی خمر باز خورد تا بسر دفعه کرت
شد دست بزن دراز کرد زن خود را رد کرد و گفت این کودک را تا نکشی
با تو یکجا نشوم پس کودک را هم کشت و با زن جمع شد تا بدانی که خمر خوردن سر گناهان
است و عکرمه روایت کنند که رسول ص فرمود که در خمر شش کس ملعون اند از قرار

فرزند

فرزند اول خمر خورنده دوم فشارنده سیم آنکه از بهر وی فشارند
چهارم ساقی خمر پنجم آورنده ششم آنکه بهای خمر بستانند ابن
عباس روایت کند که رسول ص فرمود که هر که لقمه طعام بخمر خواره دهد حق تعالی
ماری در جهنم بر ایشان مسلط کند بقدر گردن شتری تا ویرا عذاب کند
و هر که حاجت خمر خواره برآورد همچنان بود که مؤمنی را کشته باشد
و هر که قرض بخمر خواره دهد چنان بود که در خرابی اسلام سعی کرده باشد و هر که
همنشین شارب خمر بود روز قیامت کور باشد آنکه رسول فرمود که خمر خواره
را زن مدهید و چون بیمار شود به پرسش وی مروید و نیز رسول فرمود
که هر چه کرده باشند و کشند و خورند که ازان مستی خیزد حرام است چون
خرما و مویز و خردل و گندم و جو و برنج دعا مینداین هر یکی باعث مستی گردد
و هم چنین از رسول روایت است که هر که خمر در شکم بود هفت روز طاعت
از او نپذیرند و اگر در آن هفت روز بمیرد کافر مرده باشد و از شفاعت رسول ص
محروم باشد امیر المؤمنین ص فرمود که **حکایت** آورده اند که در روزگار رسول
زنی بود با پسر خود گفت خمر خورد و گفت ای پسر هر که من باید که ترا
خمر خوردیم با یکدیگر جمع شدیم اکنون بیا تا من و تو بهم جمع شویم پس پسر با مادر
جمع شد مادر زن حامله شد دو دختر بزاد بنده و بزرگ شد و بزرگی
پسر خود داد و هر دو با یکدیگر جمع شدند پس ازیشان پسری بوجود آمد و بزرگ
شده و بجای بزرگان خلق مدینه بتعجب ماندند و بعضا ره میشاندند چون خمر

دیرا دید فرمود این دو کس چون دنیا باخر رسد خلقی بسیار بیت
ای عذار بهلاکت افتند اکنه رسول ص بروی لعن کرد علیه اللعنة والعذاب
برخواست و شمشیر برکشید و پی برد و شمشیر کار نکرد رسول ص فرمود وی را
مزن که حق تعالی عمر او دراز کرده است تا قیامت بر سر این برخواهد شد
پس رسول ص دعا کرد که خداوندا شر این ملعون را باز دار تا آن روز که وعده
کرده خداوند ملائکه جبرئیل را بفرستاد تا وی را برگرفت و در اصفهان برد
و در چاه انداخت باب فی الغیبة قال الله تعالی یا ایها
الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا
تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ابن عباس روایت کند که رسول ص
فرمود که غیبت آن باشد که هرچه گویند دراو باشد و لیکن اگر گویند
و نباشد بهتان باشد عبدالله عباس روایت کند که رسول ص فرمود که
الغیبة اشد من الزنا در خبر است که زنی پیش حضرت رسول ص آمد
آن زن بغایت کوتاه بود چون بیرون رفت عایشه گفت این زن عجب
کوتاه است رسول فرمود یا عایشه غیبت کردی گفت آنچه دراو بود گفتم گفت
غیبت آن بود چون از او جدا شد [illegible] عایشه بیرون آمد [illegible]
ابو سعید خدری روایت کند که رسول گفت در شب معراج دیدم قومی را
که گوشت از پهلوی ایشان میبریدند و در دهان ایشان می نهادند
گفتم یا اخی جبرئیل ایشان چه قوم‌اند گفت ایشان که غیبت برادر مسلمان

کرده اند

کرده اند انس مالک روایت کند که رسول فرمود که چهار چیز وضو را باطل
میکند و عمل را هباء منثورا کرداند اول غیبت کردن دوم دروغ
گفتن سیم سخن چینی کردن چهارم بنا محرم نظر کردن کعب الاحبار
گفت که در کتابهای پیغمبران آمده بود خواندم که هرکس که غیبت کند و توبه
کند پس [illegible] هرکس [illegible] پیشتر از همه
بدوزخ رود و نیز رسول فرمود که در دنیا غیبت برادر مسلمان را
کند من از وی راضی نباشم و شفاعت من بوی نرسد
قال الله تعالی هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم رسول ص فرمود
که بدترین امت من آنها اند که سخن چینی کنند و دشمنی افکنند در میان
دوستان حکایت ابو عبدالله قریشی گفت که مردی پیش امیرالمؤمنین
آمد و گفت از مقصد فرسنگ راه آمده‌ام تا از تو هفت مسئله بپرسم
جناب امیر فرمودند بپرس گفت مرا که از آسمان سنگین‌تر چیست
و از زمین فراخ‌تر چیست و از دریا توانگرتر چیست و از سنگ سخت‌تر چیست
و از زمهریر سردتر چیست و از یتیم ضعیف‌تر چیست و از آتش
گرم‌تر چیست امیرالمؤمنین ع فرمود که [illegible]
مرد دست در جیب کرد و بیرون آورد حضرت برگرفت و فرمود
از هفت آسمان سنگین‌تر بهتان است [illegible] از زمین فراخ‌تر عدل سلطان است
و از دریا توانگرتر دل قانع است و از سنگ سخت‌تر دل کافر است

و از آتش گرم تر چون ... و از زهر پر سرد تر عبادت و از یتیم ضعیف تر
سخن چینی است امیر المؤمنین فرمود از بزرگ که من تو را می ازمودم که بظاهر
صادق باشد آن مرد زر برگرفت و برفت رسول فرمود که چند کروه در بهشت
نروند اول شرابخوار و پادشاه ظالم و حاکم که زنا کند و کسیکه سخن چینی
باشد و صاحب ستور و قاطع رحم و کسیکه که او کند جوز و که چنین کنم و نکند
کعب الاخبار گفت که در بنی اسرائیل قحطی پدید آمد و باران نمی آمد لیس موسی
گفت خداوندا بنده گان تو آنند تو رحمت بکنی که کنند ندا آمد که یا موسی
بدانسبب دعای تو مستجاب نیست که در میان شما سخن چینی است انکه
موسی گفت الهی کیست تا او را بیرون کنم از خداوند ندا آمد که من شما را
منع میکنم از سخن چینی کردن موسی علیه السلام تو بدار که همه یاران فرستاد که
جابر بن سلیم رحمه الله روایت کند که مردی غلامی میفروخت و سخن چینی
بجز وصاحب ... و خلق آن حضایق میکرد که این غلام من سخن چینی است
مشتری گفت باکی نیست من حیله ... که از سخن چینی باز ایستد القصه
مرد غلام را بخرید چون چند روز شد غلام زن خاجه را گفت که خاجه تو را
دوست نمیدارد و چون خاجه بخانه کار بردارد و ... موی از ریش
خاجه ببر بیار تا من افسون کنم تا خاجه تو را دوست دارد چون شب شد
خاجه در خانه آمد و غلام در پیش خاجه رفت و گفت ای خاجه این زن تو را
دوست نمیدارد و کسی دیگر را دوست میدارد امشب خود را ... که تو را

بلکه

بکشد اگر خواهی که بجا ... که من راست میگویم باید در خانه بخواب
بر خویشتن بکن و از زیر چشم احتیاط کن تا زن چه خواهد کرد و خاجه
آن زن دانست که خاجه خفته است برخاست و کارد برگرفت تا موی
از محاسن شوهر ببرد مرد پنداشت که غلام او را خواهد برید مرد برخاست
و زن را بکشت و مردمان بخبر شدند بیامدند و خویشان زن مرد را
بکشتند و از هر طرف مردمان جمع آمده و یکدیگر را میکشتند چندین کشته شد
از بهر سخن چینی اعلام رسول علیه السلام فرمود که سخن چینی در بهشت نرود و نعوذ بالله
من شر الشیطان — فی الحسد قال الله تعالی قل اعوذ برب الفلق الخ
عبدالله روایت کند که رسول گفت که حسد حرام اصل گناهانست از این هر سه
به پرهیزید اول تکبر است که تکبر ابلیس که آدم را سجده نکند لاجرم
ملعون شد دوم حرص است که آدم از حرص گندم خورد و او را از بهشت
بیرون کردند سیم حسد است که از حسد پسر آدم قابیل هابیل را کشت و هم
چنین روایت است که رسول علیه السلام فرمود که شش گروه اند واجب بدوزخ بروند
پادشاه و حاکم ظالم و کسی که تعصب و ... از بهر نا کسی دنیا و
کسانیکه از بهر مال و جاه حسد برند و بعضی حکما چنین گویند که هرگز
حسود را راحت نبود و بخیل را وفا و بزرگان دین گفته اند که دعای
چهار کس مستجاب نشود اول حرام خواره دوم غیبت کننده سیم حسود چهارم
خیانت کر رسول علیه السلام فرمود این چهار نفر طاعت ایشان قبول نیست

فی التکبر قال الله تعالی ان الذین یستکبرون عن عبادتی
سیدخلون جهنم داخرین وقال رسول الله لا یدخل الجنة من فی قلبه
مثقال ذرة من خردل من الکبر عبدالله عباس روایت کند که رسول علیه السلام فرمود
که در بهشت نرود هر که مثقال ذره کبر در دل او باشد و خدای تعالی روز قیامت با سه
کس سخن نگوید و نظر به ایشان نکند در خبر است که کسی که پیشتر از همه کس به بهشت
روند اول شهیدان و کسیکه بندگی خدای تعالی کرده باشد و درویشی که قانع باشد
بانچه خدای تعالی بوی داده است و بدان شکر کند و شکایت نکند و هم چنین کسی
که پیشتر از همه کس به دوزخ روند اول پادشاه و حاکمی که بیدادگر باشد و مالداری
که زکوة ندهد و کسیکه تکبر کند در خبر است که در روزگار رسول علیه السلام مردی بود عابد
متکبر روزی صد درویشان بوی سلام کردند از غایت تکبر جواب سلام باز نداد
حق تعالی غضب کرد او را به زمین فرو برد و هم چنین فرو میرود تا روز قیامت از ام
شیبانیه گفت شرف و بزرگی در تواضع و خوشی خلق است و عزت در تقوی
و پرهیزکاری است و توانگری بسته در قناعت است

فی کظم
الغیظ قال الله تعالی والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
ابوسعید خدری روایت کند که رسول علیه السلام فرمود که خشم پاره از آتش است هر که را
از شما خشم بگیرد اگر ایستاده باشید بنشینید و اگر نشسته باشید بر پهلوی
بخوابید تا آن خشم ساکن شود و تا توانید خشم فرو خورید که روز قیامت
منادی ندا کنند که کجایند آنها که خشم فرو خوردند برخیزید تا شما را بی حساب

ایشان

ایشان برخیزند خدای تعالی ایشان را به بهشت برید و از حسن بصری رحمه الله
پرسیدند که جوانمردی چه باشد گفت تواضع کردن در حال دولت و عفو
کردن در حالت قدرت در خبر است که امام جعفر صادق علیه السلام کنیزکی داشت
روزی کاسه طعام پیش وی میبرد فرو ریخت امام علیه السلام خشم گرفت خواست
که وی را برنجاند کنیزک گفت یا ابن رسول الله قول خدای تعالی کار کن که میفرماید
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس امام جعفر صادق علیه السلام گفت تو را
عفو کردم و خشم فرو خوردم کنیزک گفت والله یحب المحسنین امام علیه السلام
فرمود تو را آزاد کردم برضای خدای تعالی و بزرگان گفته اند که حلیم صاحب
حلم قضا و بلا و آفات را بگرداند و خدای تعالی حلیم را دوست دارد حکایت
آورده اند که ابلیس علیه اللعنه پیش موسی علیه السلام آمد و گفت یا موسی تو برگزیده
خدایی و من آفریده خدایم از بهر من بخدای تعالی دعا کنی تا توبه کنم موسی علیه السلام
شاد شد و وضو ساخت چند رکعت نماز گذارد و دعا کرد و گفت
الهی ابلیس توبه میکند توبه او را قبول کن ندا آمد که ای موسی دعای تو قبول
کردم تو ابلیس را بگو تا برود و قبر آدم را سجده کند تا توبه او را قبول کنم
موسی علیه السلام ابلیس را گفت [illegible] ابلیس گفت من آدم زنده بود وی را سجده
نکردم اکنون مرده است چگونه سجده کنم و لیکن یا موسی از بهر من دعا کردی
اکنون مکافات ترا نصیحت کنم [illegible] آنکه هرگز خشم مگیر که چون تو
خشم گیری من در سر تو روم و خشم ترا زیاده کنم تا ترا به هلاکت افکنم دوم

چون در خاطر تو آید که خیری بکنی تعویق مکن که از تعویق کنی در میان تو
دیو حقتعالی حجاب شود و تا تو را از آن خیر باز دارد سیم با هیچ زن
بیگانه بخلوت منشین که من سلیمانم و شما را در گناه افکنم لقمان
حکیم پسر خود را گفت که چند کس در چند جایگاه توان شناخت اول
حلیم را بوقت خشم و شجاع را بوقت جنگ و دوست را بوقت حاجت

فی قلة الکلام انس بن مالک روایت کند که رسول ع

فرمود که هر که زبان را نگاه دارد حق تعالی او را از همه بلاها نگاه دارد
ابو سعید خدری روایت کند که رسول ع فرمود یا علی بشما را وصیت
میکنم بسه چیز که خیر دنیا و آخرت در آنست اول ترسیدن از خدای تعالی
که از همه کردارها بهتر است و طلب علم و قرآن کنید که شما را نوری باشد در
زمین و آسمان و زبان را نگاه دارید که نیکوترین طاعت است مگر که خیر
و خوبی بگوید اوزاعی علیه الرحمه میگوید که علامت مومن آنست که
سخن اندک گوید و بدلیل و برهان گوید در خبر است که لقمان حکیم نیز داود ع
میرفت و علم و حکمت میاموخت داود علیه السلام زره میساخت لقمان
ندانست که زره بچه کار می آید خاموش بود و از داود ع نپرسید گفت
بروزگار بدانم چون مدتی برآمد داود ع زره را پرداخت و در پوشید
و گفت نیکو زره است و نیکو آلت حرب است لقمان را معلوم شد که زره چه کار
می آید پس دانست در خاموشی است و خلق اندک باشند که خاموشی کند

بلقمـ

بعضی حکما گفته اند که در خاموشی هفت هزار خیر است و از این جمله در هفت کلمه است
اول خاموشی که بیدون عبادتست که هیچ رنجی و تعبی بوی نرسد دوم
زینتی است که علل نبیند برو سیم همه کس از او هراسان باشند چهارم حصاری است
که او را نگاه دارد پنجم نه از گزیدن منت خلق ششم راحت کرام الکاتبین
است هفتم عیبهای او پوشیده دارد حکایت آورده اند که روزی سلیمان ع
میگذشت مردی هزار دستان را بگرفت و در قفس کرد و نگاه داشت و او را دید
هزار دستانه دیگر نزد وی آمد و گفت ای بیچاره در چه کاری و باز خود
گرفتاری و اگر خواهی که از این قفس آزاد شوی یکساله آواز مکن تا برهی
آنگاه هزار دستان آواز نکرد خداوندان هزار دستان نزد سلیمان ع
رفت و هزار دستان را با خود برد گفت یا رسول الله یکسال است که این هزار
دستان آواز نکرده است و میخواهم که وی بنکند و آواز نمیدهد سلیمان ع
گفت چرا آواز نمیدهی که از آواز تو مردم را راحت است گفت یا رسول الله مرا
دوستی وصیت کرده که نگاه تو بآواز تست سلیمان ع گفت ای مرد او را
کن تا برود بر رضای خدای تع آمرزد او را که آزاد است در خبر است که رسول ع
معاذ جبل را بیمن فرستاد تا اهل یمن را موعظه کند گفت یا رسول الله مرا
وصیتی کن رسول ع اشارت بزبان کرد یعنی زبان را نگاه کن که هر که زبان را
نگاه دارد عزیز و گرامی باشد

فی فضایل الفقراء قال الله

للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا

یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف در خبر است که رسول صلعم فرمود درویشان
پانصد سال پیشتر از توانگران به بهشت روند سلیمان روایت کند که هر چیزی را
کلیدی است و کلید بهشت دوستی درویشانست امیرالمؤمنین عم روایت
کند که رسول صلعم فرمود که با درویشان بسیار نیکی کنید که ایشان نزد خدا
دولتی اند که روز قیامت حق تعالی ندا کند کجا اند درویشان آنکس که با شما
احسان کرده اند دست ایشان را بگیرید و با خود به بهشت برید در خبر است
که رسول صلعم فرمود که چون درویش لله یک درم بصدقه دهد و توانگری که صد هزار درم
دهد ثواب صدقه درویشان زیاده باشد شقیق زاهد گفت که در درویشی حق تعالی
فضلت [illegible] راحت و فراغت و سبک حسابی روز قیامت و توانگری علت
دارد و زحمت و مشغولی و بسیار حساب

فی الصبر قال الله تعالی انما

یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب در خبر است که رسول گفت هر که در رنجی
و بلائی که حق تعالی بوی دهد صبر کند بهشت وی راست عبدالله عباس روایت کند
که رسول صلعم فرمود که صبر نیمه ایمانست در خبر است که ابن مسعود رضی الله عنه روایت
کند که در ابتدای اسلام رسول صلعم در سایه کعبه مبارکه نماز میکرد ابوجهل علیه اللعنه
با قریش شتری کشته بودند ابوجهل روی سوی قوم کرد و گفت کیست از میان شما
که این شکنبه را برگیرد و ببرد و برگردن محمد مصطفی صلعم نهد یکی برخاست
و آن شکنبه را برگرفت و بیاورد و چون جناب رسول بسجود رفت
در میان کتف رسول نهاد و ناگه رفت فاطمه علیها السلام را خبر کرد فاطمه زهرا

بیامد

و بیامد آن را از میان کتف مبارک رسول بینداخت چون رسول صلعم از نماز
فارغ شد گفت الهی این قوم را هلاک کن فاما عبدالله عباس روایت
کند دیگر روز نماز را که شکنبه بر کتف مبارک رسول نهاده بود دیدم افتاده
جیفه غذای [illegible] در خبر است که رسول فرمود که روز قیامت حق سبحانه
چهار کس را بچهار کس حجت کند اول توانگران را که گویند الهی ما را
مال بسیار دادی و مال ما را مشغول کرد و از طاعت تو باز ماندیم ندا آید
که سلیمان بن داود مال و ملک و حکم از شما زیاده تر داشت و از طاعت ما باز
نماند دیگر حجت کند بر بندگان که گویند الهی ما را خریده بودند و از خدمت
ایشان بطاعت تو باز ماندیم ندا آید که یوسف صدیق علیه السلام را خریده بودند
چرا از طاعت ما باز نماند دیگر حجت کند با اهل بلا و بیماران که گویند الهی ما را
مبتلا کردی و از طاعت تو باز ماندیم ندا آید که بلای ایوب از بلای
شما زیاده بود [illegible] از طاعت ما باز نماند دیگر حجت کند بر درویشان
که گویند الهی ما را درویشی دادی و درویشی ما را از طاعت تو باز داشت
ندا آید که عیسی علیه السلام از شما درویشتر بود [illegible] از طاعت ما باز نماند
پس عقلی باید داشت که روز قیامت هیچ عذر نبود و در دنیا رضای
حق تعالی نگاه باید داشت در خبر است که بر لوح محفوظ این نوشته که من الله
[illegible] نیست و محمد مصطفی صلعم رسول منست و امیرالمؤمنین ولی منست
هر که بقضای من راضی نشود و بنعمت من شکر نکند و بر بلای من صبر نکند

بجز از من خدای دیگر طلب کند من از وی برارم و اگر صبر کند عطای
خود را بوی کرامت کنم که البلاء موکل بالانبیاء ثم بالاوصیاء
ثم بالاولیاء فی الصبر علی المصیبة قال الله تعالی وبشر
الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه
راجعون رسول صلعم فرمود که مال و فرزند مؤمن را امانتند چون حق تعالی بدهد
شکر باید کرد و چون باز ستاند صبر باید کرد و اگر صبر کند ثواب عظیم
یابد و اگر بی صبری کند و ناسپاس آید هیچ فایده نبخشد و از ثواب
محروم شود انس ابن مالک روایت کند که مردی بود و ویرا پسری بود
هر وقت که پیش رسول صلعم آمدی آن پسر را همراه خود بخدمت رسول صلعم آوردی
چند روز شد که نیامد رسول احوال پرسید عرض کردند یا رسول الله
پسر وی وفات یافته حضرت رسول با اصحاب بپرسش وی رفتند ویرا
پدید ند که سخت اندوهگین شده رسول صلعم فرمود بشارت باد ترا این
مصیبت که چون روز قیامت باشد ویرا گویند که به بهشت رو گوید
بی مادر و پدرم نروم پس خدا تعالی فرمان دهد که مادر و پدر ویرا در بهشت
فرستید چون مرد این سخن بشنید شاد شد حکایت آورده اند
که سلیمان پیغمبر را فرزندی از دنیا رفت سخت اندوهگین شد حق تعالی دو
فرشته فرستاد بصورت آدمی یکی دعوی میکرد و میگفت یا رسول الله
من زمینی کشته بودم این مرد بزبان آورد گفت ای مرد چرا زرع وی

بزبان

بزبان آوردی گفت یا رسول الله من کاروان میرفتم بزرعی رسیدم وی
در میان راه را کشته بود و از هیچ سوی دیگر راه نبود الا که در میان
کشت وی بایست رفت سلیمان علیه السلام گفت ای مرد چرا زرع در میان
راه یکباری کشته تو نمیدانی که بزبان قوافل آمد فرشتگان گفتند یا رسول الله
هرکه زرع او در راه آخرت باشد و فوق زنند براه آخرت کشتن بزبان رفتن اندوه
گین شدی سلیمان علیه السلام را معلوم شد که ایشان رسیدند کردن وی آمده
اند وه را از خود دور کرد و بر حکم حق تعالی راضی شد و در حرمت که فرزند مصیبت
زده را بپرسد الله تعالی جان او را بخشد حدیث مصیبت زده بخشد حکایت
کعب الاحبار روایت کند که در بنی اسرائیل مردی بود سخت صالح و او را نیز
دو تو رایت خوان و زنی داشت نیکو بخت صالح و دو پسر داشت روزی او
بدار القضا رفته بود و در میان سرای ایشان چاهی بود و هر دو پسر او
در میان سرا بازی میکردند یکی در چاه افتاد و دوست او براو دیگر در ازا
بیرد و در چاه فرو برد و هر دو بمردند مادر چون چنین دید بفرمود تا هر دو
مرده از چاه بیرون آوردند و در ایوان خانه جایی نهادند و اهل را
فرمود تا هیچکس فریاد نکنند و خود نیز خاطر جمع کرد و قاعده عادت چنان
بودی که از دار القضا بیامدی و با آن کودکان بخوردی و آن
کودکان از جان دوست داشت که اگر ایشان غایب بودندی هیچ چیز
نخوردی تا ایشان بیامدندی و با ایشان بخوردی از دور چاه

وطلب ایشان نکرد مادر گفت این علت چه بود در خانه خفته اند
رحمت ایشان نتوانداد پدر ندیدن ایشان را طاقت نداشت برخاست
و در خانه رفت و ایشان را بیرون آورد مادر چون ایشان را بدید متعجب
شد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد قاضی از زن احوال پرسید
زن تمامت احوال گفت قاضی شکر خدای تعالی بجای آورد و گفت ای زن
خدای تعالی از تو راضی باد که چون تو بدین حال صبر کردی و ناسپاسی نکردی
حق تعالی پسران را باز داد

فی فضیلة المسواک قال الله تعالی

لقد کان لکم اسوة حسنة ام المؤمنین رضی الله عنها روایت کند که رسول علیه السلام فرمود
که مسواک کردن پاکیزگی دهان است و رضای خدای تعالی در آنست و نیز
رسول علیه السلام فرمود که دو رکعت نماز با مسواک فاضلتر است از هفتاد رکعت
نماز بی مسواک و نیز رسول علیه السلام فرمود که پنج چیز از پاکیزگی است اول سبیل
گرفتن دوم ناخن چیدن سیوم موی بغل ستردن و کندن چهارم
موی پیش سر ستردن پنجم مسواک کردن ابن عباس روایت کند که رسول
فرمود که مسواک کردن هشت فضیلت دارد اول پاکیزگی دهان دوم
رضای حق تعالی سیوم شادی فرشتگان چهارم روشنائی چشم پنجم سفیدی
دندان ششم سختی دندان هفتم بلغم را ببرد هشتم [illegible]
کند در خبر است که رسول علیه السلام فرمود که سه چیز بر همه مسلمانان واجب است
اول غسل کردن روز آدینه دوم مسواک کردن سیوم بوی خوش نگاه
داشتن

داشتن و نیز رسول علیه السلام فرمود که هر که روز آدینه ناخن بگیرد از همه رنج
ایمن گردد عبدالله بن عباس روایت کند که ده چیز سنت از ابراهیم علیه السلام
اول موی سبیل گرفتن و در وضو مضمضه کردن و استنشاق کردن
و موی بغل کندن و موی ظهار تراشیدن و استنجا کردن و سرمه
در چشم کشیدن و مسواک کردن این طریق پیغمبران و صالحان و عالمان
صلوات الله علیهم اجمعین است

فی فضیلة الاذان

قال الله تعالی و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل
صالحا و قال انني من المسلمين در خبر است که مردی پیش رسول علیه السلام آمد و گفت
یا رسول الله مرا چیزی بگذاری که بجا آورم که بسبب آن به بهشت روم رسول علیه السلام
فرمود برو تو مؤذنی کن گفت اگر نتوانم چکنم فرمود برو امامت کن گفت اگر
نتوانم چکنم فرمود صف اولین نگه دار که بهشت تراست ابو امامه
روایت کند که رسول فرمود که چون مؤذن بانگ نماز گوید بر جای بلند
تر رود چندانکه آواز مؤذن رود هر چه خدای تعالی آفریده است از چرنده
و پرنده و جمادات که آواز مؤذن بشنوند روز قیامت از بهر وی
آمرزش خواهند در خبر است که رسول علیه السلام فرمود که هر که هفت سال مؤذنی
کند حق سبحانه و تعالی هفت طبقه دوزخ بروی حرام گرداند ابن مسعود روایت
کند که رسول علیه السلام فرمود که روز قیامت اول کسی را که حله پوشانند
بعد از پیغمبران و شهیدان بلال باشد پس مؤذن باید که با صلاح باشد

اللهم صل علی محمد و آل

محمد

ومؤذنی از برای رضای خدا تعالی کند جابر روایت کند که رسول الله
فرمود که چون مؤذن بانگ نماز گوید شیطان سی فرسنگ
راه از آنجا بگریزد جابر روایت کند که رسول الله فرمود هر حاجتی که در
میان اذان و اقامه نماز از خدا تعالی بخواهند اجابت شود و مؤذن
باید که با صلاح و شرایط بانگ نماز گوید و باید که او را ده خصلت باشد
اول وقت اذان شناسد دوم در اذان نماز تاخیر نکند و منفعت نخواهد
سیم ثواب از خدا تعالی خواهد و بر خلق منت ننهد چهارم امر معروف کند و نهی
منکر پنجم اگر حاضر نباشد کی دیگر اذان گوید ششم مسجد را پاکیزه نگاه دارد
هفتم بانگ نماز درست گوید هشتم انتظار امام چندان برد که بر مردم دشوار
نهم چون مهمان بمسجد آید او را خدمت کند دهم در میان اذان نماز
و اقامه طول ندهد ابو سعید رحمه الله روایت کند که رسول الله فرمود
که من ضامن سه کسم که بهشت رود اول زنیکه صالحه باشد و مؤذنی که
برضای خدا اذان گوید و فرزندیکه مطیع پدر و مادر باشد حکایت
آورده اند که زبیده خاتون زن هارون الرشید بود روزی نشسته
بود و بعشرت مشغول بود ناگاه آواز مؤذن بلند شد زبیده خاتون گفت
خاموش باشید که منادی حق ندا میکند همه خاموش شدند تا مؤذن
بانگ نماز آخر کرد چون زبیده خاتون از دنیا برفت وی را در خواب
دیدند تاج کرامت بر سر نهاده و در بهشت میخرامید گفتند از کجا یافتی این درجه

رسیدی

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم وظالميهم وغاصبي حقوقهم ومنكري فضائلهم ومبغضيهم من الآن الى يوم الدين ابد الآبدين

واقامه طول ندهد ابو سعید رحمه الله روایت کند که رسول الله (?) فرمود
کرمی نمانی هیچ کس که بهشت رود اول زنیکه صالح باشد و مؤمنی که
برضای خدا اذان گوید و فرزندیکه مطیع پدر و مادر باشد حکایت
آورده اند که زبیده خاتون زن هارون الرشید بود روزی نشسته
بود و بعشرت مشغول بود ناگاه آواز موذن بلند شد زبیده خاتون گفت
خاموش باشید که منادی حق ندا میکند همه خاموش شدند تا موذن
بانگ نماز آخر کرد چون زبیده خاتون از دنیا برفت وی را در خواب
دیدند تاج کرامت بر سر نهاده و در بهشت میخرامید گفتند از کجا بدین درجه

رسیدی



روزی سر قبر جوانی

برسیدم [illegible] ناله جان بسوز

نسب

محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف

قصی ابن مدرکه ابن کلاب ابن الیاس ابن

[illegible] ابن مره ابن لوی ابن غالب ابن [illegible] ابن

فهر ابن مالک ابن نضر ابن [illegible] ابن [illegible] ابن

[illegible] اُدد ابن [illegible] ابن [illegible]

[illegible]